

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۱۷ جلد ۱۷

۱۷

با نظارت: حضرت آیه الله مکارم شیرازی

با اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بِضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلْسِبُطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدِّمْنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنُّنَا بِبِضَاعَةِ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیة حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵
۲۱ خرداد ۱۳۸۳
ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

سورة انبياء

فضيلت تلاوت سورة « انبياء »

از پيامبر گرامی اسلام در فضيلت تلاوت اين سوره چنين نقل شده :
 « هر کس سورة انبياء را بخواند ، خداوند حساب او را آسان می کند (و در محاسبه اعمالش روز قیامت سخت گیری نخواهد کرد) و هر پيامبری که نام او در قرآن ذکر شده با او مصافحه کرده و به او سلام می کند . » (۱)

و از امام صادق علیه السلام نقل شده :

« هر کس سورة انبياء را از روی عشق و علاقه بخواند ، با همه پيامبران در باغ های پر نعمت بهشت ، رفيق و همنشين می گردد و در زندگی دنيا نیز در چشم مردم پرايهت خواهد بود . » (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿۱﴾ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ

حساب مردم به آنها نزدیک شده اما آنها در غفلتند و روی گردانند.

عمل آنها نشان می‌دهد که این غفلت و بی‌خبری سراسر وجودشان را گرفته است وگرنه چگونه ممکن است انسان ایمان به نزدیکی حساب، آن هم از حساب‌گری فوق‌العاده دقیق، داشته باشد و این چنین همه مسائل را سرسری بگیرد و آلوده هرگونه گناه باشد؟ کلمه «اقْتَرَبَ» تأکید بیشتری از «قُرْب» دارد و اشاره به این است که این حساب بسیار نزدیک شده. تعبیر به «ناس» گرچه ظاهراً عموم مردم را شامل می‌شود و دلیل بر آن است که همگی در غفلتند، ولی بدون شک همیشه موقعی که سخن از توده مردم گفته می‌شود استثنایی وجود دارد و در این جا گروه بیدار دلی را که همیشه در فکر حسابند و برای آن آماده

می‌شوند ، باید از این حکم مستثنی دانست .
 جالب این‌که می‌گوید : حساب به مردم نزدیک شده ، نه مردم به حساب ، گویی حساب با سرعت به استقبال مردم می‌دود .
 ضمناً فرق میان « غفلت » و « اعراض » ممکن است از این نظر باشد که آن‌ها از نزدیکی حساب غافلند و این غفلت سبب می‌شود که از آیات حق اعراض کنند ، در حقیقت « غفلت از حساب » علت است و « اعراض از آیات حق » معلول آن و یا منظور اعراض از خود حساب و آمادگی برای پاسخ‌گویی در آن دادگاه بزرگ است ، یعنی چون غافلند خود را آماده نمی‌کنند و روی گردان می‌شوند .
 ﴿ ٢ 〉 مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ
 هر یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آن‌ها بیاید با لعب و شوخی به آن گوش فرا می‌دهند .

کلمه «ذِکْر» در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدار کننده است و تعبیر به «مُحَدَّث» (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی، یکی پس از دیگری نازل می‌گردد و سوره‌های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد، که از طرق مختلف برای نفوذ در دل‌های غافلان وارد می‌شود، اما چه سود برای کسانی که همه این‌ها را به شوخی می‌گیرند. اصولاً یکی از بدبختی‌های افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصایح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی می‌گیرند و همین سبب می‌شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند، در حالی که اگر حتی یک‌بار به صورت جدی با آن برخورد کنند، چه بسا مسیر زندگانی آن‌ها در همان لحظه تغییر پیدا می‌کند.

لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ وَاسْرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
اَفْتَاتُونَ السَّخَرَ وَانْتُمْ تُبْصِرُونَ

در حالی که قلوبشان در لُهو و بی‌خبری فرو رفته است و این ستمگران پنهانی نجوی

می کنند (و می گویند) آیا جز این است که این بشری همچون شما است؟ آیا شما به

سراغ سحر می روید. بالین که می بینید؟

﴿۴﴾ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

(امایمیر) گفت: پروردگار من همه سخنان را چه در آسمان باشد و چه در زمین می داند

و او شنوا و داننا است.

﴿۵﴾ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ

آنها گفتند: (آنچه را محمد آورده وحی نیست) بلکه خواب های آشفته است، اصلاً

او به دروغ آنرا به خدا بسته، بلکه او یک شاعر است (اگر راست می گوید) باید معجزه ای

برای ما بیاورد، همان گونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند.

بهانه های رنگارنگ

«أَضْغَاثُ» جمع «ضَغْثٌ» به معنی بسته همزم یا گیاه خشکیده و مانند آن است و «أَخْلَامُ»

جمع «حُلُم» به معنی خواب و رؤیا است و از آنجا که برای جمع آوری یک بسته هیزم و مانند آن، یک مشت اشیاء پراکنده را روی هم می‌گذارند، این تعبیر به خواب‌های آشفته و پراکنده اطلاق شده است.

بررسی‌های این نسبت‌های ضد و نقیض به پیامبر خود بهترین دلیل بر آن است که آن‌ها حق طلب نبودند، بلکه هدفشان بهانه‌جویی و به اصطلاح بیرون کردن حریف از میدان به هر قیمت و به هر صورت بوده است.

گاه ساحرش می‌خواندند، زمانی شاعر، گاه مُفْتَرِی و گاه (العیاذ بالله) یک آدم خیالاتی که خواب‌های پریشانش را به عنوان وحی به حساب آورده است. گاه می‌گویند: چرا تو انسانی؟ و گاه با دیدن آن همه معجزات باز بهانهٔ معجزهٔ دیگر می‌گیرند. اگر ما دلیلی بر بطلان سخنانش جز این پراکنده‌گویی نداشتیم، به تنهایی کافی بود، ولی در آیات بعد خواهیم دید که قرآن از طرف دیگر نیز به آن‌ها پاسخ قاطع می‌گوید.

﴿ ٦ ﴾ مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ

تمام آبادی‌هایی را که پیش از این‌ها هلاک کردیم (نقضای معجزات گوناگون کردند و پیشنهادشان عملی شد، ولی) هرگز ایمان نیاوردند، آیا این‌ها ایمان می‌آورند؟
قرآن در این آیه به تمام ایرادهای ضد و نقیض آن‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: این طرز برخورد با دعوت پیامبران راستین، تازگی ندارد، همیشه افراد لجوج، متوسل به این گونه بهانه‌ها می‌شدند و سرانجام کارشان نیز چیزی جز کفر و سپس هلاکت و مجازات دردناک الهی نبود.

﴿ ٧ ﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ما پیش از تو جز مردانی که به آن‌ها وحی می‌کردیم نفرستادیم (همه انسان بودند و از جنس بشر) اگر نمی‌دانید از اهل اطلاع پرسید.

اهل ذکر چه کسانی هستند ؟

بدون شک «اهل ذکر» از نظر مفهوم لغوی تمام آگاهان و مطلعان را در برمی گیرد و آیه فوق بیانگر یک قانون کلی عقلایی در مورد (رجوع جاهل به عالم) است ، هر چند مورد و مصداق آیه ، دانشمندان اهل کتاب بودند ، ولی این مانع کلیت قانون نیست .

به همین دلیل دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مسأله « جواز تقلید از مجتهدان اسلامی » استدلال کرده اند .

و اگر می بینیم در روایاتی که از طرق اهل بیت به ما رسیده ، اهل ذکر به علی علیه السلام یا سایر امامان اهل بیت تفسیر شده به معنی انحصار نیست ، بلکه بیان واضح ترین مصداق های این قانون کلی است .

توضیح بیشتر را در این باره ، در تفسیر آیه ۴۳ سورة نحل مطالعه فرماید .

﴿ ۸ ﴾ وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ

ما آنها را پیکرهایی که غذا نخوردند قرار ندادیم ، آنها عمر جاویدان هم نداشتند .
جمله « لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ » اشاره به چیزی است که در جای دیگر از قرآن در ارتباط با همین ایراد آمده است : « وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ : چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود ؟ » (۷ / فرقان) .

جمله « مَا كَانُوا خَالِدِينَ » نیز تکمیلی بر همین معنی است ، چراکه مشرکان می گفتند : خوب بود به جای بشر فرشته ای فرستاده می شد ، فرشته ای که عمر جاودان داشته باشد و دست مرگ به دامن او دراز نشود ، قرآن در پاسخ آنها می گوید : هیچ یک از پیامبران پیشین عمر جاویدان نداشتند که پیامبر اسلام داشته باشد .

به هر حال بدون شک رهبر انسان ها باید از جنس خودشان باشد ، با همان غرایز ، عواطف ، احساس ها ، نیازها و علاقه ها ، تا دردهای آنها را لمس کند و

بهترین طریق درمان را با الهام گرفتن از تعلیماتش انتخاب نماید ، تا الگو و اسوه‌ای برای همهٔ انسان‌ها باشد و حجت را بر همه تمام کند .

﴿ ۹ 〉 ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ

سپس وعده‌ای را که به آن‌ها داده بودیم وفا کردیم ، آن‌ها و هر کس را می‌خواستیم (از چنگال دشمنانشان) نجات دادیم و مسرفان را هلاک نمودیم .

آری همان‌گونه که سنت ما انتخاب کردن رهبران بشر از میان افراد بشر بود ، این هم سنت ما بود که در برابر توطئه‌های مخالفان از آن‌ها حمایت کنیم و اگر اندرزهای پی در پی در آن‌ها مؤثر نیفتاد ، صفحهٔ زمین را از لوث وجودشان پاک سازیم .

پیدا است که منظور از « وَمَنْ نَشَاءُ » (هر که را بخواهیم) خواستنی است که بر معیار ایمان و عمل صالح دور می‌زند و نیز روشن است که منظور از « مسرفان » در این جا کسانی است که در مورد خویشتن و جامعه‌ای که در آن زندگی داشتند ، از طریق انکار آیات الهی

و تکذیب پیامبران اسراف کردند .

لذا در جای دیگر قرآن می خوانیم : « كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ : این گونه بر ماحق و لازم بود که مؤمنان را نجات دهیم » (۱۰۳ / یونس) .

﴿ ۱۰ ﴾ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آن است ، آیا اندیشه نمی کنید .

با وجود این معجزه آشکار که از جهات مختلف آثار اعجاز در آن نمایان است . آیا باز در انتظار ظهور معجزه دیگری هستید ؟ کدام معجزه بهتر از این می تواند حقانیت دعوت پیامبر اسلام را ثابت کند ؟

آیا می توان نسبت « أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ » به این آیات داد ؟ خواب های پریشان و بی معنی کجا و این سخنان موزون و منسجم کجا ؟

آیا می‌توان آن را دروغ و افترا شمرد؟ با این‌که آثار صدق از همه جای آن نمایان است؟ و آیا آورنده آن «شاعر» بوده، در حالی که شعر بر محور تخیل دور می‌زند و آیات این کتاب همه بر اساس واقعیت‌ها است؟

کوتاه سخن این‌که دقت و بررسی در این کتاب ثابت می‌کند که این نسبت‌های ضد و نقیض، وصله‌هایی است ناهم‌رنگ و سخنانی است مغرضانه و نابخردانه.

و اگر گفته شود چگونه این قرآن مایه بیداری است؟ در حالی که بسیاری از مشرکان شنیدند و بیدار نشدند، در پاسخ می‌گوییم: بیدار کننده بودن قرآن جنبه اجباری و الزامی ندارد، بلکه مشروط است به این‌که انسان خودش بخواهد و دریچه‌های قلبش را به روی آن بگشاید.

﴿۱۱﴾ وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ
چه بسیار مناطق آباد ستمگری را که ما درهم شکستیم و بعد از آن‌ها قوم دیگری روی کار آوردیم.

« قَصَمَ » به معنی شکستن توأم با شدت است و حتّی گاهی به معنی خرد کردن آمده و با توجه به این که تکیه روی ظلم و ستمگری این اقوام شده ، نشان می دهد که خداوند شدیدترین انتقام و مجازات را در مورد اقوام ظالم و ستمگر قائل است .

﴿ ۱۲ ﴾ فَلَمَّا أَحْسُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ

آن ها هنگامی که احساس عذاب ما را کردند ، ناگهان پا به فرار گذاشتند .

« رَكَضَ » به معنی دویدن با سرعت است .

آیه شرح حال کفار و مشرکین را به هنگامی که دامنه عذاب در آبادی آن ها گسترده می شد و وضع بیچارگی آنان را در مقابل مجازات الهی مشخص می کند . درست همانند یک لشکر شکست خورده که شمشیرهای برهنه دشمن را پشت سر خود می بیند به هر سو پراکنده می شوند .

﴿۱۳﴾ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ

فرار نکنید و بازگردید به زندگی پرنواز و نعمتتان و به مسکین های پرزرق و برقتان تا سائلان
بیابند و از شما تقاضا کنند (شما هم آنها را محروم بازگردانید).
این عبارت ممکن است اشاره به آن باشد که همواره در این زندگی پرنواز و نعمتی که
داشتند ، سائلان و تقاضاکنندگان بر در خانه هایشان رفت و آمد داشتند ، با امید می آمدند و
محروم بازمی گشتند به آنها می گوید : بازگردید و همان صحنه های نفرت انگیز را تکرار
کنید و این در حقیقت یک نوع استهزاء و سرزنش است .
اما این که گوینده این سخن کیست ؟ در آیه صریحاً نیامده .
ممکن است ندایی به وسیله فرشتگان خدا یا پیامبران و رسولان نشان باشد یا از درون
ضمیر مخفی وجدانشان .

در حقیقت این ندای الهی بوده است که به آن‌ها گفته می‌شد: «فرار نکنید و بازگردید» که از یکی از این سه طریق به آن‌ها می‌رسیده است.

جالب این‌که در این‌جا از میان تمام نعمت‌های مادی بالخصوص روی «مسکن» انگشت گذارده شده، شاید به خاطر این‌که نخستین وسیله آرامش انسان وجود یک مسکن مناسب است و یا این‌که انسان غالباً بیشترین درآمد زندگی خود را صرف مسکنش می‌کند و نیز بیشترین علاقه او به آن است.

﴿۱۴﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

گفتند: ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم.

به هر حال آن‌ها در این هنگام بیدار می‌شوند، آن‌چه را قبلاً شوخی می‌پنداشتند به جدی‌ترین صورت در برابر خویش می‌بینند و فریادشان بلند می‌شود.

﴿۱۵﴾ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ

و همچنان این سخن را تکرار می‌کردند تا ریشه آن‌ها را قطع کردیم و آن‌ها را خاموش ساختیم .

«خامِد» در اصل از ماده «خُمُود» به معنی خاموش شدن آتش است ، سپس به هر چیزی که از جوش و خروش و سر و صدا بیفتد ، اطلاق شده است .
اما این بیداری اضطراری که در برابر صحنه‌های جدی عذاب برای هر کس پیدا می‌شود بی ارزش است و اثری در تغییر سرنوشت آن‌ها ندارد ، همچون زراعتی درو شده (حَصِيد) بر زمین می‌ریزند و شهر پر جوش و خروش و آبادشان به قبرستان ویران و خاموشی مبدل می‌گردد .

﴿۱۶﴾ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ

ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آن‌ها است برای بازی نیافریدیم .

آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست

این زمین گسترده ، این آسمان پهناور و این همه موجودات متنوع و بدیعی که در صحنه آن‌ها است نشان می‌دهد ، غرض مهمی در کار بوده است ، آری هدف این بوده که از یک سو بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه‌ای از عظمتش و از سوی دیگر دلیلی بر « معاد » باشد و گرنه این همه غوغا برای این چند روز معنی نداشت .

آیا ممکن است انسانی در وسط بیابانی ، کاخ مجهزی با تمام وسایل فراهم کند ، تنها برای این که در تمام عمر یک ساعت از آن جا می‌گذرد ، در آن استراحت می‌کند ؟

﴿ ۱۷ ﴾ لَوَارِثُهَا أَن تَخِذَ لَهَا آلَاتُخْذُهَا مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ

به فرض محال اگر می‌خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم چیزی متناسب خود انتخاب می‌کردیم . در حقیقت « لعب » به معنی کار بی هدف است و « لَهَا » اشاره به هدف‌های نامعقول یا سرگرمی‌ها است .

آیه مورد بحث بازگوی دو حقیقت است : نخست با توجه به کلمه « لَوْ » که در لغت عرب برای امتناع است ، اشاره به این می‌کند که محال است هدف پروردگار سرگرمی خویشتن باشد .

سپس می‌گوید : به فرض که هدف سرگرمی بود ، باید سرگرمی مناسب ذات او باشد ، از عالم مجردات و مانند آن ، نه عالم محدود ماده .

﴿ ۱۸ ﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ

بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد و به این ترتیب باطل محو و نابود

می‌شود ، اما وای بر شما از توصیفی که می‌کنید .

جمله « نَقْذِفُ » از ماده « قَذَفَ » به معنی پرتاب کردن است ، مخصوصاً پرتاب کردن از راه دور و از آنجاکه پرتاب از راه دور ، شتاب و سرعت و قوت بیشتری دارد ، این تعبیر بیانگر قدرت پیروزی حق بر باطل است ، کلمه « عَلَى » نیز مؤید این معنی است ، زیرا این

کلمه معمولاً در موارد «علو» به کار می‌رود .
 جمله «يَذْمَعُهُ» که به گفتهٔ راغب به معنی شکستن جمجمه و مغز سر است که حساس‌ترین نقطهٔ بدن انسان محسوب می‌شود، تعبیر رسایی است برای غالب بودن لشکر حق ، غلبه‌ای چشمگیر و قاطع .
 تعبیر به «زَاهِقٌ» که به معنی چیزی است که به کلی مضمحل شده نیز تأکید دیگری است بر این منظور .
 و این که جمله «نَقِذُفُ» و «يَذْمُعُ» به صورت فعل مضارع آمده دلیل بر استمرار این برنامه است .
 یعنی ما همواره دلائل عقلی و استدلالات روشن و معجزات آشکار خود را در برابر پندارها و اوهام بیهوده‌گرایان قرار می‌دهیم ، تا در نظر اندیشمندان و صاحبان عقل ، این پندارها در هم کوبیده و نابود شود .

﴿ ۱۹ ﴾ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ
عَنْ عِبَادَتِهٖ وَ لَا يَسْتَحْسِرُوْنَ

برای او است آن چه در آسمانها و زمین است و آنها که نزد او هستند ،
هیچ گاه از عبادتش استکبار نمی کنند و هرگز خسته نمی شوند .

﴿ ۲۰ ﴾ يُسَبِّحُوْنَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُوْنَ

شب و روز تسبیح می گویند و ضعف و سستی به خود راه نمی دهند .

« يَسْتَحْسِرُونَ » از ماده « حَسَر » دراصل به معنی بازگشودن چیز پوشیده و کنار زدن
پرده است، سپس به معنی خستگی و ضعف به کار رفته، گویی نیروهای انسان در چنین حالتی
همگی آشکار و مصرف می گردد و چیزی از آنها در بدن او مکتوم نمی ماند .

او چه نیازی به طاعت و عبادت شما دارد ، این همه فرشتگان بزرگ ، شب و روز
مشغول تسبیحند ، او حتی نیاز به عبادت آنها هم ندارد، پس اگر دستور ایمان و عمل صالح و

بندگی و عبودیت به شما داده ، سود و فایده‌اش متوجه خود شما است .

﴿ ۲۱ ﴾ اَمْ اتَّخَذُوا الْهَيْهَ مِنَ الْاَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ

آیا آن‌ها خدایانی از زمین برگزیدند که خلق می‌کنند و منتشر می‌سازند .

« يُنْشِرُونَ » از ماده « نَشَرَ » به معنی گستردن چیز پیچیده است و کنایه از آفرینش و

انتشار مخلوقات در پهنه زمین و آسمان نیز آمده است .

این جمله در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد ، مخصوصاً خالق

حیات و زندگی که روشن‌ترین چهره‌های خلقت است ، این در حقیقت شبیه به همان چیزی

است که در آیه ۷۳ سورة حج می‌خوانیم : « اِنَّ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَنْ یَخْلُقُوْا ذُبَابًا وَّلَوْ

اجْتَمَعُوْا لَهُ : تمام معبودهایی را که جز خدا می‌خوانید حتی قدرت ندارند مگس‌ی بیافرینند ، هر چند دست به

دست هم دهند و متحد شوند » با این حال آن‌ها چگونه شایسته پرستش هستند .

تعبیر به « الْهَيْهَ مِنَ الْاَرْضِ » (خدایانی از زمین) اشاره به بت‌ها و معبودهایی است که از

سنگ و چوب و مانند آن می ساختند و حاکم بر آسمان ها می پنداشتند .

﴿ ۲۲ ﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

اگر در آسمان و زمین خدایانی جز «الله» بود، فاسدمی شدند (و نظام جهان بهم می خورد)

منزه است خداوند پروردگار عرش از توصیفی که آن ها می کنند .

برهان تَمَائُع

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق ، آمده است ، در عین سادگی و روشنی ،

یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن ، به عنوان «برهان تَمَائُع»

یاد می کنند ، خلاصه این برهان را چنین می توان بیان کرد :

ما بدون شک نظام واحدی را در این جهان حکمفرما می بینیم ، نظامی که در همه جهات

هماهنگ است ، قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است ، برنامه هایش با هم منطبق

و اجزایش متناسب است .

این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش از این حکایت می‌کند که از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته است ، چراکه اگر مبدأها متعدد بود و اراده‌ها مختلف ، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به «فَسَاد» می‌کند ، در عالم به وضوح دیده می‌شد .

ما اگر کمی اهل تحقیق و مطالعه باشیم ، از بررسی یک کتاب به خوبی می‌توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته یا چند نفر ؟ کتابی که تألیف یک نفر است ، هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات ، جمله‌بندی‌ها ، تعبیرات مختلف ، کنایات و اشارات ، عناوین و تیتراها ، طرز ورود و خروج در بحث‌ها ، خلاصه تمام قسمت‌هایش یک پارچه و هم صدا است ، چراکه زائیده یک فکر و تراوش یک قلم است . اما اگر دو یا چند نفر ، هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک ، هر کدام تألیف بخشی از آن را برعهده گیرد ، باز در اعماق عبارات و الفاظ ، طرز

بحث‌ها ، آثار این دوگانگی و چندگانگی نمایان است .

دلیل آن هم روشن است، زیرا دو نفر هر قدر هم فکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند، اگر همه چیز آن‌ها یکی بود ، یک نفر می‌شدند ، بنابراین به طور قطع باید تفاوت‌هایی داشته باشند تا بتوانند دو نفر باشند و این تفاوت سرانجام کار خود را خواهد کرد و اثرش را در نوشته‌های آن‌ها خواهد گذاشت .

حال هر قدر این کتاب، بزرگ‌تر و مفصل‌تر باشد و در موضوعات متنوع‌تری بحث کند ، زودتر این ناهماهنگی احساس می‌شود .

کتاب بزرگ عالم آفرینش که عظمتش به قدری است که ما با تمام وجودمان در لابلای عبارتش گم می‌شویم، نیز مشمول همین قانون است .

﴿ ۲۳ ﴾ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ

هیچ‌کس بر کار او نمی‌تواند خرده بگیرد ، ولی در کارهای آن‌ها جای سؤال و ایراد است.

ما دو گونه سؤال داریم ، یک نوع سؤال ، سؤال توضیحی است که انسان از مسایلی بی‌خبر است و مایل است حقیقت آن را درک کند ، حتی با علم و ایمان به این‌که کار انجام شده کار صحیحی بوده باز می‌خواهد نکته اصلی و هدف واقعی آن را بداند ، این‌گونه سؤال در افعال خدا نیز جایز است ، بلکه این همان سؤالی است که سرچشمه کاوشگری و پژوهش در جهان خلقت و مسایل علمی محسوب می‌شود و از این‌گونه سؤالات چه در رابطه با عالم تکوین و چه تشریع یاران پیامبر و امامان بسیار داشتند . اما نوع دیگر سؤال ، سؤال اعتراضی است ، که مفهومی این است عمل انجام شده نادرست و غلط بوده ، مثل این‌که به کسی‌که عهد خود را بی‌دلیل شکسته می‌گوییم تو چرا عهد شکنی می‌کنی ؟ هدف این نیست که توضیح بخواهیم بلکه هدف آن است که ایراد کنیم .

مسلماً این نوع سؤال در افعال خداوند حکیم معنی ندارد و اگر گاهی از کسی سر بزند

حتماً به خاطر ناآگاهی است، ولی جای این‌گونه سؤال در افعال دیگران بسیار است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در جواب سؤال «جابر جُعِفَی» از این آیه چنین فرمود: «لَإِنَّهُ لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حِكْمَةً وَ صَوَاباً: برای این‌که او کاری را جز از روی حکمت و صواب انجام نمی‌دهد.» (۱)

﴿۲۴﴾ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ

آیا آن‌ها جز خدا معبودانی برگزیدند؟ بگو دلیلتان را بیاورید، این سخن من و سخن (پیامبرانی است) که پیش از من بودند، اما اکثر آن‌ها حق را نمی‌دانند و به این دلیل از آن روی گردانند.

شرک از پندار سرچشمه می گیرد

این آیه مشتمل بر دو دلیل دیگر در زمینه نفی شرک است ، که با دلیل گذشته مجموعاً سه دلیل می شود .

نخست می گوید : « آیا آنها جز خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند ؟ بگو دلیل خود را بیاورید » .

اشاره به این که اگر از دلیل گذشته دایره به این که نظام هستی دلیل بر توحید است صرف نظر کنید لااقل هیچ گونه دلیلی بر اثبات شرک ألوهیت این خدایان وجود ندارد ، انسان عاقل چگونه مطلبی را بی دلیل می پذیرد ؟

سپس به آخرین دلیل اشاره کرده می گوید : « هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي » . این همان دلیلی است که دانشمندان عقاید تحت عنوان اجماع و اتفاق پیامبران بر مسأله یگانگی خدا ذکر کرده اند .

و از آنجا که ممکن است گاهی کثرت بت پرستان (مخصوصاً در شرایط زندگی مسلمانان در مکه که سورة انبیاء ناظر به آن است) برای بعضی مانع از پذیرش توحید گردد، چنین اضافه می‌کند: «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ». همیشه مخالفت کردن اکثریت نادان در بسیاری از جامعه‌ها دلیلی بوده است برای اعراض ناآگاهان و قرآن در بسیاری از آیات، تکیه بر این اکثریت را شدیداً محکوم کرده است و برای آن هیچ‌گونه ارزشی قایل نیست، بلکه معیار را دلیل و منطق می‌شمرد.

﴿۲۵﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ

ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این‌که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، بنابراین تنها مرا پرستش کنید.

و به این ترتیب ثابت می‌شود که نه عیسی و نه غیر او هرگز دعوت به شرک نکرده‌اند و این‌گونه نسبت‌ها تهمت است.

﴿ ۲۶ ﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ

آن‌ها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده، منزّه است (از این عیب و نقص) این‌ها (فرشتگان) بندگان شایسته او هستند.

فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار

بسیاری از مشرکان عرب عقیده داشتند که فرشتگان، فرزندان خدا هستند و به همین دلیل گاه آن‌ها را پرستش می‌کردند، قرآن صریحاً در آیات ۲۶ تا ۲۹ این عقیده خرافی و بی‌اساس را محکوم کرده و بطلان آن را با دلایل مختلف بیان می‌کند.

نخست می‌گوید: (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا).

اگر منظورشان فرزند حقیقی باشد که لازمه آن جسم بودن است و اگر « تَبَنًی » (فرزندخواندگی) که در میان عرب معمول بوده است باشد، آن نیز دلیل بر ضعف و احتیاج است و از همه این‌ها گذشته اصولاً کسی نیاز به فرزند دارد که فانی می‌شود، برای بقاء نسل

و کیان و آثار او باید فرزندش حیات او را در دراز مدت ادامه دهد ، یا برای عدم احساس تنهایی و انس گرفتن یا کسب قدرت است ، اما یک وجود ازلی و ابدی و غیر جسمانی و از هر نظر بی نیاز ، فرزند در مورد او معنی ندارد .

لذا بلافاصله می فرماید : «منزه و پاک است او از این عیب و نقص» (سُبْحَانَهُ) .

صفات شش گانه فرشتگان

سپس اوصاف فرشتگان را در شش قسمت بیان می کند که مجموعاً دلیل روشنی است بر نفی فرزند بودن آنها :

❧ ۱ - «آنها بندگان خدا هستند» (بَلْ عِبَادٌ) .

❧ ۲ - «بندگانی شایسته و گرامی داشته» (مُكْرَمُونَ) .

آنها همچون بندگان گریز پا نیستند که تحت فشار مولی ، تن به خدمت می دهند ، بلکه بندگان هستند ، از هر نظر شایسته که راه و رسم عبودیت را خوب می دانند و به آن افتخار

می‌کنند ، خدا نیز آنها را به خاطر اخلاصشان در عبودیت گرامی داشته و مواهب خویش را به آنها افزایش داده است .

﴿ ۲۷ ﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ

که هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند .

﴿ ۳ ﴾ - آنها آن قدر مؤدب و تسلیم و سر بر فرمان خدا هستند که « هرگز در

سخن گفتن بر او پیشی نمی‌گیرند » (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) .

﴿ ۴ ﴾ - و از نظر عمل نیز « آنها تنها فرمان او را اجرا می‌کنند » (وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ) .

آیا این صفات ، صفات فرزندان است یا صفات بندگان ؟

﴿ ۲۸ ﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ

ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهٖ مُشْفِقُونَ

او همهٔ اعمال امروز و آیندهٔ آنها را می‌داند و هم گذشتهٔ آنها را و آنها جز برای

کسی که خدا از او خوشود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی‌کند و از ترس او بیمناک هستند .

« خَشْيَت » به معنی هرگونه ترس نیست ، بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد .

« مُشْفِق » از ماده « إِشْفَاق » به معنی توجهی است که آمیخته با ترس باشد (چون در اصل از ماده « شَفَق » گرفته شده که روشنی آمیخته با تاریکی است) .
 مسلماً فرشتگان از این موضوع آگاهند که خدا یک چنین احاطه علمی به آنها دارد و همین عرفان ، سبب می‌شود که آنها نه سخنی قبل از او بگویند و نه از فرمانش سرپیچی کنند و به این ترتیب این جمله می‌تواند در حکم تعلیل برای آیه سابق بوده باشد .
 ۵- بدون شک آنها که بندگان گرامی و شایسته خدا هستند برای نیازمندان شفاعت می‌کنند، ولی باید توجه داشت « هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر این که بدانند خدا از او

خشنود است^۸ و اجازه شفاعت او را داده است (و لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) . مسلماً خشنودی خداوند و اجازه شفاعت دادن او ، بی دلیل نمی تواند باشد ، حتماً به خاطر ایمان راستین و یا اعمالی است که پیوند انسان را با خدا محفوظ می دارد ، به تعبیر دیگر انسان ممکن است آلوده گناه شود ، ولی اگر رابطه خویش را با پروردگار و اولیای الهی به کلی قطع نکند ، امید شفاعت درباره او هست .

اما اگر پیوندش را از نظر خط فکری و عقیدتی به کلی برید و یا از نظر عملی آنقدر آلوده بوده که لیاقت شفاعت را از دست داد ، در این موقع، هیچ پیامبر مرسل یا فرشته مقربی شفاعت او نخواهد کرد .

ضمناً این جمله پاسخی است به آن ها که می گفتند : ما فرشتگان را عبادت می کنیم تا در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند ، قرآن می گوید : آن ها از پیش خود هیچ کاری نمی توانند بکنند و هر چه می خواهید باید مستقیماً از خدا بخواهید ، حتی اجازه شفاعت شفیعان را .

۶- به خاطر همین معرفت و آگاهی است که « آنها تنها از او می ترسند » و تنها ترس او را به دل راه می دهند (وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ) .

آنها از این نمی ترسند که گناهی انجام داده باشند ، بلکه از کوتاهی در عبادت یا ترک اولی بیمناکند .

ترس آنها از خداوند، همچون ترس انسان از یک حادثه وحشتناک نیست و همچنین « اِشْفَاق » آنها همچون بیم انسان از یک موجود خطرناک نمی باشد، بلکه ترس و اشفاقشان آمیزه ای است از احترام ، عنایت و توجه ، معرفت و احساس مسؤولیت . (۱)

﴿ ۲۹ ﴾ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ اِنِّیْ اِلٰهُ مِنْ دُوْنِهٖ فَذٰلِكَ نَجْزِیْهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِی الظَّالِمِیْنَ
و هر کس از آنها بگوید من معبود دیگری جز خدا هستم ، کیفر او را جهنم می دهیم و این گونه ستمگران را کیفر خواهیم داد.

۱- « مفردات راغب » ، ماده « خشیت » و « شفقی » و « تفسیر صافی » ذیل آیات مورد بحث .

روشن است که فرشتگان با این صفات برجسته و ممتاز و مقام عبودیت خالص هرگز دعوی خدایی نمی‌کنند ، اما اگر فرضاً « کسی از آنها بگوید من معبودی جز خدا هستم ماکیفرا او را جهنم می‌دهیم ، آری این چنین ظالمان را کیفر خواهیم داد » .

در حقیقت دعوی الوهیت یک مصداق روشن ظلم بر خویشان و بر جامعه است و در قانون کلی « كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ » درج است .

﴿ ۳۰ ﴾ **أَوَلَمْ يَرَالَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ**

آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن‌ها را از یکدیگر باز کردیم؟ و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم ، آیا ایمان نمی‌آورند .

باز هم نشانه‌های خدا در جهان

در این‌که منظور از « رَتْق » و « فَتَق » (پیوستگی و جدایی) که در این‌جا در مورد

آسمان‌ها و زمین گفته شده است چیست؟ مفسران سخنان بسیار گفته‌اند که از میان آن‌ها سه تفسیر، نزدیک‌تر به نظر می‌رسد و هر سه تفسیر ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.^(۱)

❧ ۱- به هم پیوستگی آسمان و زمین اشاره به آغاز خلقت است که طبق نظرات دانشمندان، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارات درونی و حرکت، تدریجاً تجزیه شد و کواکب و ستاره‌ها از جمله منظومه شمسی و کره زمین به وجود آمد و بازهم جهان در حال گسترش است.

❧ ۲- منظور از پیوستگی، یکنواخت بودن مواد جهان است، به طوری که همه در هم فرو رفته بود و به صورت ماده واحدی خودنمایی می‌کرد، اما با گذشت زمان، مواد از هم جدا شدند و ترکیبات جدیدی پیدا کردند و انواع مختلف گیاهان و حیوانات و موجودات

۱- «فخر رازی» در تفسیر کبیر و بعضی از مفسران دیگر.

دیگر ، در آسمان و زمین ظاهر شدند ، موجوداتی که هر یک نظام مخصوص و آثار و خواص ویژه‌ای دارد و هر کدام نشانه‌ای است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی‌پایانش.^(۱)

﴿ ۳ - منظور از به هم پیوستگی آسمان این است که در آغاز بارانی نمی‌بارید و به هم پیوستگی زمین این است که در آن زمان گیاهی نمی‌رویید ، اما خدا این هر دو را گشود ، از آسمان باران نازل کرد و از زمین انواع گیاهان را رویانید .

﴿ ۳۱ ﴾ وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

و در زمین کوه‌های ثابت و پابرجایی قرار دادیم تا آن‌ها در آرامش باشند و در آن دره‌ها و راه‌هایی قرار دادیم تا هدایت شوند .

۱- «المیزان» ، ذیل آیه .

« رَؤاسی » جمع « رَاسِیة » به معنی کوه‌های سخت و پابرجا است و از آن‌جا که این گونه کوه‌ها از ریشه با هم پیوند دارند ، ممکن است اشاره به این پیوستگی باشد و از نظر علمی ثابت شده که این به هم پیوستگی ریشه‌ای کوه‌ها ، اثر عمیقی در جلوگیری از لرزش‌های زمین دارد . « تَمِید » از ماده « مَید » به معنی لرزش و حرکت ناموزون اشیاء بزرگ است . کوه‌ها همچون زره‌ای کره‌ای زمین را دربرگرفته‌اند و این سبب می‌شود که از لرزش‌های شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی است تا حدّ زیادی جلوگیری کند . به علاوه همین وضع کوه‌ها ، حرکات پوسته زمین را در مقابل جزر و مد ناشی از ماه به حداقل می‌رساند .

از سوی دیگر اگر کوه‌ها نبودند سطح زمین همواره در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی در آن دیده نمی‌شد ، همان‌گونه که در کویرها و بیابان‌های خشک و سوزان چنین است .

سپس به نعمت دیگری که آن هم از نشانه‌های عظمت او است اشاره کرده می‌گوید: (وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سُبُلًا لِّعَلَّاهُمْ يَهْتَدُواْ) .

به راستی اگر این دره‌ها و شکاف‌ها نبودند ، سلسله‌های جبال عظیم موجود در زمین مناطق مختلف را آن‌چنان از هم جدا می‌کردند که پیوندشان بهم به کلی گسسته می‌شد و این نشان می‌دهد که همه این پدیده‌ها طبق برنامه و حسابی است .

﴿ ۳۲ ﴾ وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ

و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ، ولی آن‌ها از آیات آن روی‌گردانند .
منظور از آسمان در این جا جوی است که گرداگرد زمین را گرفته و ضخامت آن صدها کیلومتر طبق تحقیقات دانشمندان می‌باشد ، این قشر ظاهراً لطیف که از هوا و گازها تشکیل شده ، به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید نابود می‌شود و کره زمین را در برابر بمباران شبانه روزی سنگ‌های «شهاب» که از هر

گلوله‌ای خطرناک‌ترند حفظ می‌کند .

به علاوه اشعه آفتاب که دارای قسمت‌های مرگباری است به وسیله آن تصفیه می‌شود و از نفوذ اشعه کشنده کیهانی که از بیرون جو ، به سوی زمین سرازیر است ، جلوگیری می‌کند. آری این آسمان سقف بسیار محکم و پایداری است که خدا آن را از انهدام حفظ کرده است .

﴿ ۳۳ ﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هریک از آنها در مداری در حرکتند .

تفسیر «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»

مفسران در تفسیر این جمله بیانات گوناگون دارند ، اما آنچه با تحقیقات مسلم دانشمندان فلکی سازگار است ، این است که منظور از حرکت خورشید در آیه فوق یا

حرکت دورانی به دور خویش است و یا حرکتی است که همراه منظومه شمسی دارد . ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه « کُلَّ » ممکن است اشاره به ماه و خورشید و همچنین ستارگان باشد که از کلمه « لَیْل » (شب) استفاده می شود .

بعضی از مفسران بزرگ نیز احتمال داده اند که اشاره به « شب » و « روز » و « ماه » و « خورشید » (هر چهار) باشد ، زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است ، نیز برای خود مداری دارد ، اگر کسی در بیرون کره زمین از دور به آن نگاه کند ، این یک سایه تاریک مخروطی را در گرد زمین دائماً در حرکت می بیند و همچنین نور آفتاب که به زمین می تابد و روز را تشکیل می دهد همانند استوانه ای است که در گرد این کره دائماً نقل مکان می کند ، بنابراین شب و روز نیز هر کدام برای خود مسیر و مکانی دارند .

این احتمال را نیز داده اند که منظور از حرکت خورشید حرکت آن در احساس ما باشد

زیرا به نظر بینندگان زمینی خورشید و ماه هر دو در گردشند. (۱)

﴿ ۳۴ ﴾ وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ

ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (وانگهی آیا آنها که انتظار

مرگ تو را می‌کشند) اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند؟

بقای شریعت و دین و آیین نیاز به بقای آورنده آن ندارد، آیین ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام

و عیسی علیه السلام هر چند جاویدان نبودند، ولی قرن‌ها بعد از وفات این پیامبران بزرگ

(و در مورد حضرت مسیح بعد از صعود او به آسمان) باقی ماندند.

بنابراین جاودانگی مذهب نیاز به پاسداری دائمی پیامبر ندارد، ممکن است جانشینان

او خط او را ادامه دهند.

و اما اين كه آن ها خيال مي كنند با در گذشت پيامبر همه چيز پايان مي يابد ، در حقيقت كور خوانده اند ، زيرا اين سخن در مورد مسائلي صحيح است كه قائم به شخص باشد ، اسلام نه قائم به شخص پيامبر بود و نه اصحاب و يارانش ، آييني بود زنده و پويا كه بر اساس حركت درونيش پيش مي رود و مرزهاي زمان و مكان را مي شكافد و به سير خود ادامه مي دهد .

﴿ ۳۵ ﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْحَيْرِ فَتْنَةً وَ الْيُسْرِ تَرْجَعُونَ
هر انساني طعم مرگ را مي چشد و ما شما را بادي ها و نيكي ها آزمائش مي كنيم و سرانجام به سوي ما بازمي گرديد .

همه مي ميرند

واژه « نَفْس » در قرآن مجيد در معاني مختلفي به كار رفته ، نخستين معني نفس « ذات » يا خويشتن خویش است ، اين معني وسيعي است كه حتي بر ذات پاك خداوند اطلاق

می شود ، چنان که می خوانیم « كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ : خداوند رحمت را بر خویش لازم کرده است » (۱۲ / انعام) .

سپس این کلمه در مورد انسان یعنی مجموعه جسم و روح او به کار رفته است مانند : « مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا : کسی که انسانی را بدون این که قتلی انجام دهد یا فساد در زمین کرده باشد بکشد ، گویی همه انسان ها را کشته است » (۳۲ / مائده) .

و گاهی در خصوص روح انسان استعمال شده مانند « أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ » ، فرشتگان قبض ارواح می گویند : « روح خود را خارج کنید » (۹۳ / انعام) .

پیدا است که منظور از « نَفْس » در آیه مورد بحث همان معنی دوم است ، بنابراین منظور بیان قانون کلی مرگ درباره انسان ها است . (۱)

بعد از ذکر قانون عمومی مرگ این سؤال مطرح می شود که هدف از این حیات ناپایدار چیست و چه فایده ای دارد ؟

قرآن در دنباله همین سخن می گوید : «ما شما را با بدی ها و نیکی ها امتحان می کنیم و سرانجام به سوی ما باز می گردید» (وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) . جایگاه اصلی شما این جهان نیست ، بلکه جای دیگر است ، شما تنها برای دادن امتحانی در این جا می آید و پس از پایان امتحان و کسب تکامل لازم به جایگاه اصلی خود که سرای آخرت است ، خواهید رفت .

قابل توجه این که در میان مواد امتحانی « شرّ » مقدم بر « خیر » ذکر شده و باید همچنین باشد ، زیرا آزمایش الهی هر چند گاهی با نعمت است و گاهی با بلا ، ولی مسلماً آزمایش به وسیله بلاها سخت تر و مشکل تر است .

در این جا سؤال مهمی باقی می ماند که خداوند چرا بندگان را آزمایش می کند و اصولاً

آزمایش در مورد خداوند چه مفهومی دارد ؟

پاسخ این سؤال ذیل آیه ۱۵۵ سوره بقره ذکر شده است که آزمایش در مورد خداوند به معنی « پرورش دادن » است (شرح کامل این موضوع را در آن جا مطالعه فرمایید) .

﴿ ۳۶ ﴾ وَإِذَا رَأٰكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ يَتَّخِذُوْكَ الْاُھْزُوْاۤ اَهْذًا الَّذِيْ يَذْكُرُ اِلٰهَتَكُمْ وَھُمْ

بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ هُمْ كٰفِرُوْنَ

هنگامی که کافران تو را می بینند کاری جز استهزاء کردن ندارند (و می گویند) آیا این

همان کسی است که سخن از خدایان شما می گوید؟ در حالی که خودشان ذکر خداوند

رحمان را انکار می کنند .

تعجب در این است که اگر کسی از این بت های سنگی و چوبی بدگویی

کند ، نه بدگویی بلکه حقیقت را بیان نماید و بگوید این ها موجوداتی بی روح و فاقد شعور

و بی ارزش هستند، تعجب می کنند ، اما اگر کسی منکر خداوند بخشنده و مهربانی شود

که آثار رحمتش پهنه جهان را گرفته و در هر چیز دلیلی بر عظمت و رحمت او است ، برای آنها جای تعجب نیست .

آری هنگامی که انسان به امری عادت کرد و خو گرفت و تعصب ورزید ، در نظرش جلوه خواهد داشت ، هر چند بدترین امور باشد و هر گاه نسبت به چیزی عداوت ورزید کم کم در نظرش بد می شود ، هر چند زیباترین و محبوب ترین امور باشد .

﴿ ۳۷ ﴾ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ
(آری) انسان از عجله آفریده شده ، ولی عجله نکنید من آیات خود را به زودی به

شمارانده می دهم .

انسان از عجله آفریده شده است

منظور از «انسان» در این جا نوع انسان است (البته انسان های تربیت نیافته و خارج از قلمرو رهبری رهبران الهی) .

و منظور از «عَجَل» شتاب و شتابزدگی است ، همان‌گونه که آیات بعد نیز شاهد گویای این مطلب است و در جای دیگر قرآن می‌خوانیم : «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا : انسان ، عجول است» (۱۱ / اسراء) .

در حقیقت تعبیر « خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ » یک نوع تأکید است ، یعنی آن‌چنان انسان عجول است که گویی از «عجله» آفریده شده و تار و پود وجودش از آن تشکیل یافته و به راستی بسیاری از مردم عادی چنین‌اند ، هم در خیر عجولند و هم در شر ، حتی وقتی به‌آنها گفته می‌شود اگر آلوده کفر و گناه شوید ، عذاب الهی دامتتان را می‌گیرد ، می‌گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی‌آید ؟

شر ، حتی وقتی به‌آنها گفته می‌شود اگر آلوده کفر و گناه شوید ، عذاب الهی دامتتان را می‌گیرد ، می‌گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی‌آید ؟
و در پایان آیه اضافه می‌کند : (سَأَرْبِحُكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَغْجِلُونِ) .

تعبیر « آیاتی » در این جا ممکن است اشاره به آیات و نشانه های عذاب و بلاها و مجازات هایی باشد که پیامبر مخالفان را با آن تهدید می کرد و این سبک مغزان کراراً می گفتند : پس چه شد این بلاهایی که ما را با آن می ترسانی .

قرآن می گوید : عجله نکنید ، چیزی نمی گذرد که دامناتان را خواهد گرفت .

با توجه به آیه فوق این سؤال پیش می آید که اگر انسان طبیعتاً عجول است ، پس چرا به دنبال آن نهی از عجله می کند و می گوید : « فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ » آیا این دو با هم متضاد نیست .

در پاسخ می گوییم با توجه به اصل اختیار و آزادی اراده انسان و قابل تغییر بودن صفات و روحيات و ویژگی های اخلاقی ، هیچ گونه تضادی در کار نیست ، چراکه با تربیت و تزکیه نفس می توان این حالت را دگرگون ساخت .

﴿ ۳۸ ﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آنها می گویند اگر راست می گوئید این وعده قیامت کی فرامی رسد ؟

آنها با بی صبری تمام ، در انتظار قیام قیامت بودند ، غافل از این که فرارسیدن قیامت همان و بیچارگی و بدبختی تمام عیار آنها همان ، ولی چه می توان کرد ، انسان عجول حتی در راه بدبختی و نابودی خود نیز عجله می کند .
 تعبیر به « اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » به صورت جمع (اگر راست می گوید) با این که مخاطب پیامبر اسلام بود ، به خاطر آن است که پیروان راستین او نیز در این خطاب شرکت داده شده اند و ضمناً می خواستند بگویند ، فرا نرسیدن قیامت دلیل بر این است که همه شما دروغ گو هستید .

﴿ ۳۹ ﴾ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ
 وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

ولی اگر کافران می دانستند زمانی را که نمی توانند شعله های آتش را از صورت و از پشت های خود دور کنند و هیچ کس آنها را یاری نمی کند (این قدر درباره قیامت شتاب نمی کردند) .

﴿ ۴۰ ﴾ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

آری این مجازات الهی به صورت ناگهانی به سراغشان می آید و مبهوتشان می کند ، آن چنان که توانایی بر دفع آن ندارند و به آنها مهلت داده نمی شود .

جمله « بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ » (عذاب الهی به طور ناگهانی به سراغ آنها می آید آن چنان که مبهوتشان می کند) ممکن است اشاره به این باشد که عذاب های قیامت همه چیزش با عذاب دنیا متفاوت است ، مثلاً درباره آتش جهنم می خوانیم : « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ : آتش بر افروخته الهی که بر قلب آدمی می زند » (۷ / همزه) .

یا این که در مورد آتش گیره جهنم می خوانیم : « وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ : آتش گیره دوزخ مردم و سنگ ها هستند » (۲۴ / بقره) .

این گونه تعبیرات نشان می‌دهد که آتش دوزخ غافلگیرانه و ناگهانی و مبهوت‌کننده است. (۱)

﴿۴۱﴾ وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

(اگر تو را استهزا کنند نگران نباش) پیامبران پیش از تو را نیز استهزا کردند، اما سرانجام

آنچه را (از عذاب‌های الهی) مسخره می‌کردند، دامان استهزا کنندگان را گرفت.

﴿۴۲﴾ قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ

بگو چه کسی شما را در شب و روز از (مجازات) خداوند رحمان نگاه می‌دارد؟ ولی

آنها از یاد پروردگارشان روی گردانند.

در واقع اگر خداوند آسمان «جو زمین» را سقف محفوظی قرار نداده بود (آن‌گونه که در

آیات قبل گذشت) همین به تنهایی کافی بود که شما را شب و روز در معرض بمباران

سنگ‌های آسمانی قرار دهد .

خداوند رحمان آن قدر به شما محبت دارد که مأموران مختلفی را برای حفظ و نگاهبانی‌تان قرار داده که اگر یک لحظه از شما جدا شوند سیل بلاها به سویتان سرازیر می‌شود .

﴿ ۲۳ ﴾ اَمْ لَهُمْ اِلَهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ اَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنْ اٰیُصْحَابُوْنَ

آیا آن‌ها خدایانی دارند که می‌توانند از آنان در برابر ما دفاع‌کنند؟ (این خدایان ساختگی حتی) نمی‌توانند خودشان را یاری دهند (تاچه رسد به دیگران) و نه از ناحیه ما به وسیله نیرویی یاری می‌شوند .

« یُصْحَبُونَ » از باب افعال در اصل به این معنی است که چیزی را به عنوان یاری و حمایت در اختیار شخصی قرار دهند و در این جا اشاره به این است که این بت‌ها

نه ذاتاً قدرت دفاع دارند ، نه از ناحیه پروردگار چنین نیرویی در اختیارشان گذاشته شده است و می‌دانیم هر نیروی دفاعی در عالم هستی یا باید از درون ذات چیزی بجوشد و یا از ناحیه خدا داده شود .

﴿۲۴﴾ بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ

ما آنها و پدرانشان را از نعمت‌ها بهره‌مند ساختیم، تا آن‌جا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیان‌شان شد) آیا نمی‌بینند که ما مرتباً از زمین (و اهل آن) می‌کاهیم آیا آن‌ها غالبند (یا ما)؟

به جای این‌که این عمر طولانی و نعمت فراوان حس شکرگزاری را در آن‌ها تحریک کرده و سر بر آستان عبودیت حق بگذارند ، مایه غرور و طغیان‌شان شد .

اقوام و قبایل یکی بعد از دیگری می آیند و می روند ، افراد کوچک و بزرگ هیچ یک عمر جاویدان ندارند و همه سر به نقاب فنا فرو می برند ، اقوامی که از آنها قوی تر و نیرومندتر و سرکش تر بودند ، همگی سر به تیره خاک کشیدند و حتی دانشمندان و بزرگان و علما که قوام زمین به آنها بود ، چشم از جهان فرو بستند . « آیا باین حال آنها غالبند یا ما غالبیم ؟ » .

منظور از جمله « أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا » (ما به سرخ زمین می آییم و مرتباً از اطراف آن می کاهیم) مردم سرزمین های مختلف جهان است ، اقوام و افراد گوناگونی که تدریجاً و دائماً به سوی دیار عدم می شتابند و با زندگی دنیا وداع می گویند و به این ترتیب دائماً از اطراف زمین کاسته می شود .

و به این ترتیب آیه می خواهد مرگ و میر تدریجی بزرگان و اقوام پر جمعیت و حتی دانشمندان را به عنوان یک درس عبرت برای کافران مغرور و بی خبر بیان کند و به آنها نشان دهد که در مبارزه با خدا پیروزی برای آنها وجود ندارد .

﴿٤٥﴾ قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ

بگو من تنها به وسیله وحی شما را انذار می‌کنم ، ولی آن‌ها که گوش‌هایشان کر است هنگامی که انذار می‌شوند ، سخنان را نمی‌شنوند .

﴿٤٦﴾ وَلَئِنْ مَسَّنَتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

اگر کمترین عذاب پروردگارت آن‌ها را لمس کند فریادشان بلند می‌شود ، ای وای ما همگی ستمگر بودیم .
واژه « نَفْحَةٌ » به معنی چیز کم یا نسیم ملایم می‌باشد ، گرچه این کلمه غالباً در نسیم‌های رحمت و نعمت به کار می‌رود ، ولی در مورد عذاب نیز استعمال می‌شود . (۱)
قرآن می‌خواهد بگوید : این کوردلان ، سالیان دراز سخنان پیامبر و منطق وحی را

۱- « تفسیر فخر رازی » و « مفردات راغب » ذیل آیه مورد بحث و ماده نَفْحَة .

می شنوند و در آن‌ها کمترین اثر نمی‌گذارد ، مگر آن زمان که تازیانه عذاب ، هر چند خفیف و مختصر ، بر پشت آن‌ها نواخته شود که دست پاچه می‌شوند و فریاد « إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ » را سر می‌دهند ، آیا باید تنها زیر تازیانه‌های عذاب ، بیدار شوند ؟

ولی چه سود که این بیداری اضطراری هم به حال آن‌ها سودی ندارد و اگر طوفان عذاب فرو بنشیند و آرامش بیابند ، باز هم همان راه و همان برنامه است .

﴿ ۴۷ ﴾ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ

ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می‌کنیم، لذا به هیچ‌کس کمترین ستمی نمی‌شود و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کارنیک و بدی باشد) ما آن را حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حساب کننده باشیم .

ترازوهای عدل در قیامت

« قِسْط » گاه به معنی عدم تبعیض و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می‌آید و مناسب

در این جا معنی دوم است .

جالب این که قسط در این جا به عنوان « صفت » برای « موازین » ذکر شده ، این ترازوهای سنجش آن چنان دقیق و منظم است که گویی عین عدالت می باشد و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند : (فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا) .

نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود و نه به مجازات بدکاران افزوده می گردد . اما این نفی ظلم و ستم ، مفهومی نیست که در حساب دقت نمی شود ، بلکه « اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ، ما آن را حاضر می سازیم » و مورد سنجش قرار می دهیم (وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَاهَا) .

« خردل » گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد .

« میزان » در این جا به معنی « وسیله سنجش » است و می دانیم هر چیزی وسیله سنجشی

متناسب با خود دارد ، میزان الحرارة (گرماسنج) میزان الهوا (هواسنج) و میزان های دیگر هریک هماهنگ باموضوعی است که می خواهند آن را به وسیله آن بسنجند .

در احادیث اسلامی می خوانیم که میزان های سنجش در قیامت ، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد ^(۱) و می خوانیم : « السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ : سلام بر میزان سنجش اعمال » (توضیح و شرح بیشتر پیرامون این موضوع در جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۹۰ درج شده است) .

﴿ ۴۸ ﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ

ما به موسی و هارون « فرقان » (وسیله جدا کردن حق از باطل) و نور و آنچه مایه یادآوری پرهیزکاران است ، دادیم .

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۵۲ (چاپ جدید) .

تفاسیر مختلف پیرامون واژه «فرقان»

«فُرْقَان» در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل جدا می‌کند و وسیله شناسایی این دو است، در این‌که منظور از آن در این‌جا چیست، تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند: بعضی آن را به معنی تورات و بعضی به معنی شکافته شدن دریا برای بنی اسرائیل که نشانه روشنی از عظمت حق و حقانیت موسی بود، دانسته‌اند، در حالی که بعضی اشاره به سایر معجزات و دلایلی که در اختیار موسی و هارون بود، می‌دانند.

ولی این تفسیرها هیچ‌گونه با هم منافاتی ندارند، چراکه ممکن است فرقان هم اشاره به «تورات» و هم اشاره «به سایر معجزات و دلایل» موسی علیه السلام باشد.

در سایر آیات، نیز «فرقان» گاهی به خود «قرآن» اطلاق شده، مانند «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: بزرگ و پربرکت است خدایی که فرقان را بر بنده‌اش نازل کرد تا جهانیان را انداز کند» (۱ / فرقان).

و گاه به پیروزی‌های معجز‌آسایی که نصیب پیامبر گردید ، همان‌گونه که در مورد جنگ بدر «يَوْمَ الْقُرْقَانِ» فرموده است (۴۱ / انفال) .
 اما واژه «ضياء» به معنی نور و روشنایی است که از درون ذات چیزی بجوشد و مسلماً قرآن و تورات و معجزات انبیاء چنین بوده است.^(۱)
 و «ذِکْر» هر موضوعی است که انسان را از غفلت و بی خبری دور دارد و این نیز از آثار واضح کتب آسمانی و معجزات الهی است .
 ذکر این سه تعبیر پشت سر هم گویا اشاره به این است که انسان برای رسیدن به مقصد ، نخست احتیاج به «فرقان» دارد تا بر سر دو راهی‌ها و چند راهی‌ها راه اصلی را پیدا کند ،

۱- درباره معنی «ضياء» و تفاوت آن با «نور» در جلد ۸ «تفسیر نمونه» صفحه ۲۲۶ ذیل آیه ۵/یونس توضیحات بیشتری داده شده است .

هنگامی که راه خود را یافت ، نور و روشنایی و ضیاء می‌خواهد تا مشغول حرکت گردد ، سپس در ادامهٔ راه ، گاه موانعی پیش می‌آید که از همه مهم‌تر غفلت است ، نیاز به وسیله‌ای دارد که مرتباً به او هشدار دهد و یادآور و ذکر باشد .

﴿۴۹﴾ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ

همان‌ها که از پروردگارشان در غیب و نهان می‌ترسند و از قیامت بیم دارند .
کلمهٔ « غَیْب » در این جا ، دو تفسیر دارد : نخست این‌که اشاره به ذات پاک پروردگار است ، یعنی با این‌که خدا از دیده‌ها پنهان است آن‌ها به دلیل عقل ، به او ایمان آورده‌اند و در برابر ذات پاکش احساس مسئولیت می‌کنند .

دیگر این‌که پرهیزکاران تنها در اجتماع و میان جامعه ، ترس از خدا ندارند ، بلکه در خلوتگاه نیز او را حاضر و ناظر می‌دانند .

﴿۵۰﴾ وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم ، آیا آن را انکار می‌کنید؟

آیا چنین کتابی ، جای انکار دارد ؟ دلایل حقانیتش در خودش نهفته و نورانیتش آشکار است و رهروان راهش سعادت‌مند و پیروز .

برای این‌که بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایهٔ برکت است کافی است حال ساکنان جزیرهٔ عرب را قبل از نزول قرآن که در توحش و جهل و فقر و بدبختی و پراکندگی زندگی می‌کردند ، با وضعشان بعد از نزول قرآن که اسوه و الگویی برای دیگران شدند در نظر بگیریم ، همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آن‌ها .

﴿ ۵۱ ﴾ وَلَقَدْ أَنْتَنَّا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ

ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم .

« رُشْدَ » در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در این‌جا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود و ممکن است اشاره به هرگونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد .

تعبیر به « مِنْ قَبْلُ » اشاره به قبل از موسی و هارون است .

جمله « كُنَّا بِهِ غَالِمِينَ » اشاره به شایستگی های ابراهیم برای کسب این مواهب است ، درحقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی دهد، این شایستگی ها است که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است ، هرچند مقام نبوت یک مقام موهبتی است .

﴿ ۵۲ ﴾ اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ

آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه های بی روحی

را که شما همواره پرستش می کنید چیست؟

« ابراهیم » با این تعبیر بت هایی را که در نظر آن ها فوق العاده عظمت داشت شدیداً

تحقیر کرد . اولاً : با تعبیر « مَا هَذِهِ » (این ها چیست؟) ثانیاً : با تعبیر به « تَمَاثِيلُ » زیرا

« تَمَاثِيلُ » جمع « تِمثال » به معنی عکس یا مجسمه بی روح است (تاریخچه بت پرستی

می گوید : این مجسمه ها و عکس ها در آغاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشته ، ولی

تدریجاً صورت قداست به خود گرفته و معبود واقع شده است).
 جمله «أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» با توجه به معنی «عُكُوف» که به معنی ملازمت توأم با احترام است نشان می‌دهد که آن‌ها آن‌چنان دلبستگی به این بت‌ها پیدا کرده بودند و سر بر آستانش می‌ساییدند و بر گردنشان می‌چرخیدند که گویی همواره ملازم آن‌ها بودند.
 این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی، زیرا آن‌چه از بت‌ها می‌بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل است و توهم و پندار است، کدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهد، که برای مثنی سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است، در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟
 ﴿۵۳﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ
 گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آن‌ها را عبادت می‌کنند.

﴿ ۵۴ ﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

گفت: مسلماً شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید.

کثرت طرفداران و دوام یک فکر

از آن‌جا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقل‌تر و عالم‌تر از نسل‌های بعد باشند، بلکه غالباً قضیه به عکس است چون باگذشت زمان علم و دانش‌ها گسترده‌تر می‌شود، ابراهیم بلافاصله به آن‌ها «پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید».

جالب این‌که بت‌پرستان در جواب ابراهیم، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان، گفتند: «ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم».

ابراهیم علیه السلام هم در هر دو قسمت به آن‌ها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید.

یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی‌کند ،
نه کثرت طرفداران طرح و سستی را دلیل اصالت آن می‌داند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را .

﴿۵۵﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ

گفتند: تو مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا شوخی می‌کنی ؟

زیرا آن‌ها که به پرستش بت‌ها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی
می‌پنداشتند، باور نمی‌کردند کسی جداً بت پرستی مخالفت کند ،
لذا از روی تعجب این سؤال را از ابراهیم کردند .

﴿۵۶﴾ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ

گفت : (کاملاً حق آورده‌ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است که
آنها را ایجاد کرده و من از گواهان این موضوع هستم .

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آن‌ها و

زمین و همه موجودات است ، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ، ارزش پرستش را ندارند ، مخصوصاً با جمله « وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ » اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم ، بلکه همه آگاهان و فهمیده‌ها همان‌ها که رشته‌های تقلید کورکورانه را پاره کرده‌اند گواه بر این حقیقتند .

﴿ ٥٧ ﴾ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ

و به خدا سوگند نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان در غیاب شما طرح می‌کنم .

ابراهیم نقشه نابودی بت‌ها را می‌کشد

« أَكِيدَنَّ » از ماده « كَيْد » گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره‌اندیشی مخفیانه‌است . منظورش این بود که به آن‌ها با صراحت بفهماند سرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کرد و آن‌ها را در هم می‌شکنم .

ابراهیم برای این‌که ثابت کند این مسأله صد در صد جدی است و او بر سر عقیده خود

تا همه جا ایستاده است و نتایج و لوازم آن را هر چه باشد با جان و دل می پذیرد ، اضافه کرد :
 « به خدا سوگند ، من نقشه ای برای نابودی بت های شما به هنگامی که خودتان حاضر
 نباشید و از این جا بیرون روید خواهم کشید » .

در چند آیه بعد می خوانیم بت پرستان به یاد این گفتار ابراهیم افتادند و گفتند : ما
 شنیدیم جوانی سخن از توطئه درباره بت ها می گفت .

﴿ ۵۸ ﴾ فَجَعَلَهُمْ جُذَانًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ

سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آنها، جز بت بزرگشان را، قطعه قطعه کرد،

تا به سراخ او بیايند (و او حقایق را بازگو کند) .

به هر حال ابراهیم در یک روز که بت خانه خلوت بود و هیچ کس از بت پرستان در آن جا

حضور نداشت ، طرح خود را عملی کرد .

توضیح این که : طبق نقل بعضی از مفسران بت پرستان در هر سال روز خاصی را برای

بت‌ها عید می‌گرفتند ، غذاهایی در بتخانه حاضر کرده ، سپس دسته‌جمعی به بیرون شهر حرکت می‌کردند و در پایان روز بازمی‌گشتند و به بت خانه می‌آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تبرک یافته بود ، بخورند .

به ابراهیم نیز پیشنهاد کردند او هم با آن‌ها برود ، ولی او به عذر بیماری با آن‌ها نرفت . به هر حال او بی‌آن‌که از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می‌آید هراسی به دل راه دهد مردانه وارد میدان شد و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آن‌همه علاقمند متعصب و نادان داشتند ، به طوری که قرآن می‌گوید : « همه آن‌ها را قطعه قطعه کرد ، جز بت بزرگی که داشتند » . و هدفش این بود « شاید بت پرستان به سراغ او بیایند و او هم تمام گفتنی‌ها را بگوید » .

بت‌پرستی در اشکال گوناگون

درست است که ما از لفظ «بت پرستی» بیشتر متوجه بت‌های سنگی و چوبی می‌شویم ،

ولی از یک نظر بت و بت پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خدا را ، در هر شکل و صورت شامل می شود و طبق حدیث معروف « هر چه انسان را به خود مشغول و از خدا دور سازد بت او است » (کُلُّمَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنْعُكَ) .

﴿ ۵۹ ﴾ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ

گفتند : هر کس با خدایان ما چنین کرده قطعاً از ستمگران است (و باید کیفر ببیند) .
سرانجام آن روز عید به پایان رسید و بت پرستان شادی کنان به شهر بازگشتند و یک سر به سراغ بت خانه آمدند ، تا هم عرض ارادتی به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهایی که به زعم آنها در کنار بت ها برکت یافته بود بخورند .

همین که وارد بت خانه شدند با صحنه ای روبرو گشتند که هوش از سرشان پرید ، به جای آن بت خانه آباد با تلی از بت های دست و پا شکسته و به هم ریخته روبرو شدند . فریادشان بلند شد « صدازدند چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است » . مسلماً هر کس بوده از

ظالمان و ستمگران است .

او ہم بہ خدایان ما ستم کرده و ہم بہ جامعہ و جمعیت ما و ہم بہ خودش . چراکہ با این عمل خویشتن را در معرض نابودی قرار دادہ است .

﴿۶۰﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ

(گروہی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بت‌ہاسخن می‌گفت کہ اورا ابراہیم می‌گفتند. درست است کہ ابراہیم طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملاً جوان بود و احتمالاً سنش از ۱۶ سال تجاوز نمی‌کرد و درست است کہ تمام ویژگی‌های «جوانمردان»: «شجاعت» و «شہامت» و «صراحت» و «قاطعیت» در وجودش جمع بود ، ولی مسلماً منظور بت پرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبودہ ، بگویند «ابراہیم» این کار را کردہ ، گفتند : جوانی کہ بہ او ابراہیم می‌گفتند چنین می‌گفت ... یعنی فردی کاملاً گمنام و از نظر آنان بی‌شخصیت .

اصولاً معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطه‌ای رخ می‌دهد برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده ، به دنبال ارتباط‌های خصومت‌آمیز می‌گردند و مسلماً در آن محیط کسی جز ابراهیم آشکارا با بت‌ها گلاویز نبوده است .

﴿ ۶۱ ﴾ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ

(عده‌ای) گفتند : او را در برابر چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند .

﴿ ۶۲ ﴾ قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتَنِ يَا إِبْرَاهِيمُ

(هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند : تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای ، ای ابراهیم ؟

جارجیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم و بدگویی او نسبت به بت‌ها آگاه است حاضر شود و به زودی هم آن‌ها که از این موضوع آگاه بودند و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند سرانجام کار این متهم ، به کجا خواهد رسید . شور و ولوله عجیبی در مردم افتاده بود ، چراکه از نظر آن‌ها جنایتی بی‌سابقه توسط یک

جوان ماجراجو در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود .
سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد و زعمای قوم در آنجا جمع بودند ، بعضی
می‌گویند : خود نمرود نیز بر این ماجرا نظارت داشت .

نخستین سؤالی که از ابراهیم کردند این بود ، گفتند : تویی که این
کار را با خدایان ما کرده‌ای ، ای ابراهیم !

آن‌ها حتی حاضر نبودند بگویند : تو خدایان ما را شکسته‌ای و قطعه قطعه کرده‌ای، بلکه
تنها گفتند: تو این کار را با خدایان ما کردی ؟

﴿۶۳﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ

گفت : بلکه بزرگشان کرده باشد ، از آن‌ها سؤال کنید اگر سخن می‌گویند .
ابراهیم آن‌چنان جوابی گفت که آن‌ها را سخت در محاصره قرار داد ، محاصره‌ای که
قدرت بر نجات از آن نداشتند ابراهیم گفت : « بلکه این کار را این بت بزرگ آن‌ها کرده ، از آن‌ها

سؤال کنید اگر سخن می‌گویند » .

اصول جرم‌شناسی می‌گوید : متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد ، در این‌جا آثار جرم در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت) .

اصلاً چرا شما به سراغ من آمدید ؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی‌کنید ؟ آیا احتمال نمی‌دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده و یا آن‌ها را رقیب آینده خود فرض کرده و حساب همه را یک‌جا رسیده است ؟

از آن‌جا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی‌داده و از آن‌جا که ابراهیم پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی‌گوید ، در تفسیر این جمله ، مطالب مختلفی گفته‌اند آن‌چه از همه بهتر به نظر می‌رسد این است که :

ابراهیم علیه السلام به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد ، ولی تمام قرائن شهادت

می‌داد که او قصد جدی از این سخن ندارد ، بلکه می‌خواسته است عقاید مسلم بت پرستان را که خرافی و بی‌اساس بوده است به رخ آن‌ها بکشد ، به آن‌ها بفهماند که این سنگ و چوب‌های بی‌جان آن قدر بی‌عرضه‌اند که حتی نمی‌توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت‌کنندگانشان یاری بطلبند ، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آن‌ها بپردازند .

نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف ، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش می‌گذاریم تا محکوم شود و این به هیچ وجه دروغ نیست (دروغ آن است که قرینه‌ای همراه نداشته باشد) .

در روایتی که در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده می‌خوانیم : « ابراهیم این سخن را به خاطر آن گفت که می‌خواست افکار آن‌ها را اصلاح کند و به آن‌ها بگوید که چنین کاری از بت‌ها ساخته نیست ، سپس امام اضافه کرد و فرمود : به خدا سوگند بت‌ها دست به چنان کاری نزده بودند ، ابراهیم نیز دروغ نگفت » .

﴿ ۶۴ ﴾ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ

آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: حَقّاً که شما ستمگرید. سخنان ابراهیم، بت پرستان را تکان داد، وجدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله‌های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده‌های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت. در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگزار بیدار شدند، چنان‌که قرآن می‌گوید: «آنها به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به خود گفتند: حَقّاً که شما ظالم و ستمگرید».

هم به خویشتن ظلم و ستم کردید و هم بر جامعه‌ای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمت‌ها.

و در واقع تمام مقصود ابراهیم از شکستن بت‌ها همین بود، هدف شکستن فکر

بت پرستی و روح بت پرستی بود ، وگرنه شکستن بت فایده‌ای ندارد، بت پرستان لجوج فوراً بزرگ‌تر و بیشتر از آن را می‌سازند و به‌جای آن می‌نهند، همان‌گونه که در تاریخ اقوام نادان و جاهل و متعصب ، این مسأله ، نمونه‌های فراوان دارد .

تا این‌جا ابراهیم موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیدار ساختن وجدان‌های خفته است از طریق ایجاد یک طوفان روانی اجرا کند .

﴿۶۵﴾ ثُمَّ نُكْسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِم لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ

سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند):

تو می‌دانی که این‌ها سخن نمی‌گویند .

ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود

که با ندای صیقل‌بخش این قهرمان توحید به کلی زدوده شود .

افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نیانجامید و در ضمیر آلوده و

تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت ، چه تعبیر لطیفی قرآن می‌کند «سپس آن‌ها بر سرهایشان واژگونه شدند» (ثُمَّ نُكْسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ) .

و برای این‌که از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند : « تو می‌دانی این‌ها هرگز سخن نمی‌گویند » . این‌ها همیشه خاموشند و ابهت سکوت را نمی‌شکنند و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بت‌ها را کتمان کنند .

﴿ ۶۶ ﴾ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ

(ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی می‌رساند (که به سودشان چشم‌دوخته‌باشید یا از زیانشان بترسید) .

برهان دندان شکن ابراهیم

این‌جا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم قهرمان گشوده شد تا

شدیدترین حملات خود را متوجه آنها کند و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدار کننده قرار دهد: « فریاد زد: آیا شما معبودهای غیر خدا را می پرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچک ترین ضرری ».

این خدایان پنداری که نه قدرت بر سخن دارند، نه شعور و درکی، نه می توانند از خود دفاع کنند و نه می توانند بندگان را به حمایت خود بخوانند، اصلاً این ها چه کاری ازشان ساخته است و به چه درد می خورند؟

﴿ ۶۷ ﴾ أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَقَلًا تَعْقِلُونَ

اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می کنید، آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟
در حقیقت ابراهیم بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد، نخستین بار به هنگام دعوت آنها به سوی توحید، صدا زد: این مجسمه های بی روح چیست که شما می پرستید؟
اگر می گوئید سنت نیاکان شماست، هم شما و هم آنها گمراه بودید.

در دومین مرحله ، اقدام به یک برنامه عملی کرد ، تا نشان دهد این بت‌ها چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند ، نابودش کنند ، مخصوصاً با اخطار قبلی به سراغ بت‌ها رفت و آن‌ها را به کلی درهم شکست ، تا نشان دهد خیالاتی که آن‌ها به هم بافته‌اند همه بیهوده است .

در سومین مرحله در آن محاکمه تاریخی سخت آن‌ها را در بن بست قرار داد ، گاه به سراغ فطرتشان رفت ، زمانی به سراغ عقلشان ، گاه اندرزشان داد ، گاه سرزنش و توبیخ کرد.^(۱) خلاصه این معلم بزرگ الهی از هر دری وارد شد و آنچه در توان داشت به کار برد ، ولی مسلم قابلیت محل نیز شرط تأثیر است و این متأسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت . اما بدون شک ، سخنان و کارهای ابراهیم به عنوان یک زمینه توحیدی

۱- درباره معنی «أَفَّ» مشروحاً در جلد ۱۳ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۳ / اسراء بحث شده است .

و حداقل به صورت علامت‌های استفاده در مغزهای آن‌ها باقی ماند و مقدمه‌ای شد برای بیداری و آگاهی گسترده‌تر در آینده .

از تواریخ استفاده می‌شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار ، به او ایمان آوردند ^(۱) و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت .

﴿۶۸﴾ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گفتند : او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید ، اگر کاری از شما ساخته است .

گرچه با استدلال‌ات عملی و منطقی ابراهیم ، همه بت پرستان محکوم شدند و خودشان هم در دل به این محکومیت اعتراف کردند ، ولی لجاجت و تعصب شدید آن‌ها مانع از پذیرش حق شد ، به همین دلیل جای تعجب نیست که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی

۱- «کامل ابن اثیر» جلد اول صفحه ۱۰۰ .

در باره ابراهیم گرفتند و آن کشتن ابراهیم به بدترین صورت یعنی سوزاندن و خاکستر کردن بود. معمولاً رابطه معکوسی میان «زور» و «منطق» وجود دارد، هر قدر زور انسان بیشتر می شود، منطق او ضعیف تر می گردد. جز در مردان حق که هر چه قوی تر می شوند، متواضع تر و منطقی تر می گردند.

در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم: هنگامی که ابراهیم را بالای منجیق گذاشتند و می خواستند در آتش بیفکنند، آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند که این قهرمان توحید و رهبر آزادمردان را حفظ کند. و نیز نقل کرده اند: جبرئیل به ملاقات ابراهیم آمد و به او گفت:

«الْكَ حَاجَةٌ: آیا نیازی داری تا به تو کمک کنم؟»

ابراهیم عليه السلام در یک عبارت کوتاه گفت: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا: اما به تو، نه» (به آن کسی نیاز دارم که از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است).

در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت: «فَاسْئَلْ رَبَّكَ: پس نیازت را از خدا بخواه». و او در پاسخ گفت: «حَسْبِيَ مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي: همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است». (۱)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: در این هنگام ابراهیم با خدا چنین راز و نیاز کرد: «يَا اَحَدُ يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ». (۲)

﴿٦٩﴾ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ

(سرانجام او را به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش.

آنجا که آتش گلستان می‌شود

به هر حال ابراهیم علیه السلام در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون

۱- «المیزان» جلد ۱۴ صفحه ۳۳۶. ۲- «تفسیر فخر رازی» ذیل آیه مورد بحث.

شعله‌های آتش فرستاده شد، آن‌چنان مردم فریاد شادی کشیدند که گویی شکننده بت‌ها برای همیشه نابود و خاکستر شد.

اما خدایی که همه چیز سر بر فرمان او است، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، چنان‌که قرآن در این‌جا می‌گوید: «به آتش گفتیم؛ ای آتش، سرد و سالم بر ابراهیم باش» (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ). بدون شک فرمان خدا در این‌جا فرمان تکوینی بود، همان فرمان که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می‌دهد. معروف چنین است که آتش آن‌چنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سرما به هم می‌خورد و باز به گفته بعضی از مفسران اگر تعبیر «سَلَامًا» نبود آتش آن‌چنان سرد می‌شد که جان ابراهیم از سرما به خطر می‌افتاد.

و نیز در روایت معروفی می‌خوانیم آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبایی شد.^(۱) حتی بعضی گفته‌اند: آن روز که ابراهیم در آتش بود: «آرام‌ترین و بهترین و راحت‌ترین روزهای عمرش محسوب می‌شد».^(۲)

﴿۷۰﴾ وَأَزَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ

آنها می‌خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم. ناگفته پیداست که با سالم ماندن ابراهیم در میان آتش، صحنه به کلی دگرگون شد، غریو شادی فرو نشست، دهان‌ها از تعجب بازماند، جمعی آشکار و درگوشی با هم درباره این پدیده عجیب سخن می‌گفتند، عظمت ابراهیم و خدای او ورد زبان‌ها شد و موجودیت

۱- «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث. ۲- «تفسیر فخر رازی» ذیل آیه مورد بحث.

دستگاه نمرود به خطر افتاده ، ولی باز هم تعجب و لجاجت مانع از پذیرش حق به طور کامل گردید ، هر چند دل‌های بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم افزوده شد ، هر چند این گروه در اقلیت بودند .

سبب سازی و سبب سوزی

گاه می‌شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می‌شود که خیال می‌کند این آثار و خواص از آن خود این موجودات است و از آن مبدأ بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده غافل می‌شود ، در این جا خداوند برای بیدار ساختن بندگان دست به « سبب سازی » و « سبب سوزی » می‌زند .

موجوداتی که ظاهراً کاری از آن‌ها ساخته نیست ، سرچشمه آثار عظیمی می‌شوند ، به عنکبوت فرمان می‌دهد چند تار سست و ضعیف بر در غار ثور بتند و با همین چند تار کسانی را که در تعقیب پیامبر اسلام همه جا می‌گشتند و اگر او را می‌یافتند نابود می‌کردند ،

مأیوس می‌سازد و با همین وسیله کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون می‌کند .
و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هست (آتش در سوزندگی و کارد
در برندگی) از کار می‌اندازد ، تا معلوم شود این‌ها هم از خود چیزی ندارند که اگر «رب
جلیل نهیشان کند از کار می‌افتند حتی اگر ابراهیم خلیل» فرمان دهد .

توجه به این واقعیت‌ها که نمونه‌های فراوان آن را کم و بیش در
زندگی دیده‌ایم ، روح توحید و توکل را در بندگی مؤمن آن‌چنان زنده
و بیدار می‌کند که به او نمی‌اندیشند و از غیر او یاری نمی‌طلبند ، خاموش کردن
«آتش مشکلات» را تنها از او می‌خواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او
می‌طلبند ، جز او نمی‌بینند و از غیر او چیزی نمی‌کنند .

﴿ ۷۱ ﴾ وَ نَجِّنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ

و او و لوط را به سرزمین (شام) که آن را برای همه جهانیان پربرکت ساختیم نجات دادیم.

هجرت ابراهيم از سرزمين بت پرستان

داستان آتش سوزی ابراهيم و نجات اعجاز آمیزش از این مرحله خطرناک ، لرزه بر ارکان حکومت نمرود افکند ، به گونه ای که نمرود روحیه خود را به کلی باخت ، چراکه دیگر نمی توانست ابراهيم را یک جوان ماجراجو و نفاق افکن معرفی کند ، او دیگر به عنوان یک رهبر الهی و قهرمان شجاع که یک تنه می تواند به جنگ جبار ستمگری با تمام قدرت و امکاناتش برود ، شناخته می شد ، او اگر با این حال در آن شهر و کشور باقی می ماند ، با آن زبان گویا و منطق نیرومند و شهادت بی نظیرش مسلماً کانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود ، او به هر حال باید از آن سرزمین بیرون رود .

از سوی دیگر ابراهيم در واقع رسالت خود را در آن سرزمین انجام داده بود ، ضربه های خردکننده یکی پس از دیگری بر بنیان حکومت زد و بذر ایمان و آگاهی در آن سرزمین پاشیده ، تنها نیاز به عامل « زمانی » بود که تدریجاً این بذرها بارور گردد و بساط بت و

بت پرستی برچیده شود .

او باید از این جا به سرزمین دیگری برود و رسالت خود را در آن جا نیز پیاده کند ، لذا تصمیم گرفت تا به اتفاق «لوط» (لوط برادر زاده ابراهیم بود) و همسرش «ساره» و احتمالاً گروه اندکی از مؤمنان از آن سرزمین به سوی شام هجرت کند . گرچه نام این سرزمین صریحاً در قرآن نیامده ، ولی با توجه به آیه اول سورة اسراء (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ) . معلوم می شود همان سرزمین شام است که سرزمینی است هم از نظر ظاهری پربرکت و حاصلخیز و سرسبز و هم از نظر معنوی ، چرا که کانون پرورش انبیاء بوده است . در این که ابراهیم خودش دست به این هجرت زد و یا دستگاه نمرود او را تبعید کردند و یا هر دو جهت دست به دست هم داد ، بحث های مختلفی در تفاسیر و روایات آمده است که جمع میان همه آنها همین است که از یک سو نمرود و اطرافیانش ابراهیم را خطر بزرگی

برای خود می‌دیدند و او را مجبور به خروج از آن سرزمین کردند و از سوی دیگر ابراهیم رسالت خود را در آن سرزمین تقریباً پایان یافته می‌دید و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد ، به خصوص که ماندن در « بابل » ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانش تمام شود .

جالب این‌که در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : « هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم علیه السلام را از آن سرزمین تبعید کند ، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود » .

ابراهیم به آن‌ها گفت: « این‌ها محصول سالیان طولانی از عمر من است ، اگر می‌خواهید "مالم" را بگیرید پس عمری را که در این سرزمین مصرف کرده‌ام به من بازگردانید » ، بنابر این شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند ، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند .

هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد ، مفهوم حقیقی حکم قاضی شجاع را دریافت و دستور داد اموال و گوسفندانش را به او بازگردانند تا همراه خود ببرد و گفت : من می ترسم که اگر او در این جا بماند دین و آیین شما را خراب کند و به خدایانتان زیان رساند .^(۱)

﴿ ۷۲ ﴾ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ

و اسحاق و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم و همه آن ها را مردانی صالح قرار دادیم. سالیان درازی گذشت که ابراهیم در عشق و انتظار فرزند صالحی به سر می برد و آیه ۱۰۰ سوره صافات گویای این ساخته درونی او است : « رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ » پروردگارا فرزندی صالح به من مرحمت کن .

۱- «المیزان» ذیل آیات مورد بحث .

سرانجام خدا دعای او را مستجاب کرد ، نخست « اسماعیل » و سپس « اسحاق » را به او مرحمت کرد که هر کدام پیامبری بزرگ و با شخصیت بودند .^(۱) تعبیر به « نَافِلَةٌ » که ظاهراً تنها توصیفی برای یعقوب است از این نظر باشد که ابراهیم تنها فرزند صالحی تقاضا کرده بود ، خدا نوه صالحی بنام یعقوب نیز بر آن افزود ، زیرا « نَافِلَةٌ » در اصل به معنی موهبت و یا کار اضافی است .

﴿ ۷۳ ﴾ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ

۱- عدم ذکر اسماعیل در این جا با این که او نخستین فرزند ابراهیم بود شاید به خاطر آن است که تولد اسحاق از مادری نازا همچون ساره آن هم در سنی که عادتاً قادر به وضع حمل نبود ، مسأله فوق العاده عجیبی به نظر می رسید در حالی که تولد اسماعیل از مادرش هاجر این چنین عجیب نبود .

وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها فقط مرا عبادت می کردند.

در این آیه مجموعاً «شش قسمت» از این ویژگی ها برشمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن که از آیه قبل استفاده می شود مجموعاً هفت ویژگی را تشکیل می دهد.

نخست می گوید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً» یعنی علاوه بر مقام «نبوت و رسالت» مقام «امامت» را نیز به آنها دادیم. امامت آخرین مرحله سیر تکاملی انسانی است که به معنی رهبری همه جانبه مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی مردم است. فرق نبوت و رسالت با امامت این است که پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان

حق را دریافت می‌کنند و از آن خبر می‌دهند و به مردم ابلاغ می‌کنند، ابلاغی توأم با بشارت و انذار .

اما در مرحله « امامت » این برنامه‌های الهی را به مرحله اجرا درمی‌آورند، خواه از طریق تشکیل حکومت عدل بوده باشد یا بدون آن ، در این مرحله آن‌ها مربیند و مجری احکام و برنامه‌ها و پرورش دهنده انسان‌ها و به وجود آورنده محیطی پاک و منزّه و انسانی .

در حقیقت مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه‌های الهی است، به تعبیر دیگر ایصال به مطلوب و هدایت تشریعی و تکوینی است .

امام از این نظر درست به خورشید می‌ماند که با اشعه خود موجودات زنده را پرورش می‌دهد. ^(۱)

در مرحله بعد فعلیت و ثمره این مقام را بازگویی کند: (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) .

۱- شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ۱ ذیل آیه ۱۲۴ / بقره مطالعه فرمایید .

نه تنها هدایت به معنی راهنمایی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد ، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سرمنزل مقصود (البته برای آنها که آمادگی و شایستگی دارند) .

سومین و چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آنها این بود که (وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ) .

این وحی می تواند وحی تشریعی بوده باشد ، یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه های دینی آنها گنجانیدیم : و نیز می تواند وحی تکوینی باشد ، یعنی به آنها توفیق و توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم .

البته هیچ یک از این امور جنبه اجباری و اضطراری ندارد بلکه تنها آمادگی ها و زمینه ها است که بدون اراده و خواست خود آنها هرگز به نتیجه نمی رسد .

و در آخرین فراز به مقام « عبودیت » آنها اشاره کرده ، می گوید : (وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) .

ضمناً تعبیر به «کأنوا» که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد ، شاید اشاره به این باشد که آن‌ها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت ، مردانی صالح و موحد و شایسته بوده‌اند و در پرتو همین برنامه‌ها ، خداوند مواهب تازه‌ای به آن‌ها بخشیده . این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) در حقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق ، در برابر رهبران و پیشوایان باطل که معیار کار آن‌ها بر هوس‌های شیطانی است .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود : « امام در قرآن مجید دو گونه است در یک‌جا خداوند می‌فرماید : "وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا" یعنی به امر خدا نه به امر مردم ، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می‌شمردند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می‌دهند ، ولی در جای دیگر می‌فرماید : "وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ" ما آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می‌کنند" فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می‌شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می‌دهند و مطابق هوس‌های خود و

بر ضد کتاب الله عمل می نمایند» (۱)

و این است معیار و محک برای شناسایی امام حق از امام باطل .
 ﴿۷۴﴾ **وَلَوْ طَأُّتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ
 كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ**

و لوط را (به یاد آور) که به او حکم و علم دادیم و از شهری که اعمال زشت و کثیف
 انجام می دادند رهایی بخشیدیم ، چرا که آن ها مردم بد و فاسق بودند .

نجات لوط از سرزمین آلودگان

واژه «حُکْم» در پاره ای از موارد به معنی فرمان نبوت و رسالت آمده و در موارد دیگری

۱- آیه دوم که آیه ۴۱ سوره قصص است به فرعون و لشکر او اشاره می کند ، این حدیث در تفسیر
 صافی از کتاب کافی نقل شده است .

به معنی قضاوت و گاهی نیز به معنی عقل و خرد ، از میان این معانی معنی اول در این جا مناسب تر به نظر می رسد ، هر چند منافاتی میان آن ها نمی باشد .^(۱)

و منظور از « عِلْم » هر گونه دانشی است که در سعادت و سرنوشت انسان اثر دارد .

لوط از پیامبران بزرگی است که هم عصر با ابراهیم بود و همراه او از سرزمین بابل به فلسطین مهاجرت کرد و بعداً از ابراهیم جدا شد و به شهر « سدوم » آمده ، چراکه مردم آن منطقه غرق فساد و گناه ، مخصوصاً انحرافات و آلودگی های جنسی بودند ، او بسیار برای هدایت این قوم منحرف تلاش و کوشش کرد و در این راه خون دل خورد ، اما کمتر در آن کوردلان اثر گذارد .

۱- در تفسیر واژه های « حُکْم » و « عِلْم » و تفاوت آن ها در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۳۶۰ نیز بحث شده است .

سرانجام قهر و عذاب شدید الهی آنها را فرا گرفت و آبادی هایشان به کلی زیر و رو شد و جز خانواده لوط (به استثنای همسرش) همگی نابود شدند که شرح این ماجرا به طور کامل در ذیل آیات ۷۷ به بعد سوره هود بیان شده است.^(۱) نسبت دادن اعمال زشت و پلید به «قریه» و شهر و آبادی به جای اهل قریه اشاره به این است که آنها آنچنان غرق فساد و گناه بودند که گویی از در و دیوار آبادیشان گناه و اعمال زشت و پلید می‌بارید.

تعبیر «خَبَائِث» به صورت جمع اشاره به این است که آنها علاوه بر عمل فوق العاده شنیع «لواط» کارهای زشت و خبیث دیگری نیز داشتند که در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۹۷ به آن اشاره شده است.

۱- «تفسیر نمونه» جلد ۹ صفحه ۱۷۸ به بعد.

﴿ ۷۵ ﴾ وَادْخُلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

و او را در رحمت خود داخل کردیم، او از صالحان بود.

این رحمت ویژه الهی بی حساب به کسی داده نمی شود، این شایستگی و صلاحیت لوط بود که او را مستحق چنین رحمتی ساخت.

﴿ ۷۶ ﴾ وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ

و نوح را (به یادآور) هنگامی که پیش از آنها (ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند،

مادعی او را مستجاب کردیم، او و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات دادیم.

نجات نوح از چنگال متعصبان لجوج

واژه «كَرْب» به معنی اندوه شدید است و در اصل از «كَرَب» به معنی زیر رو کردن

زمین گرفته شده، چرا که اندوه شدید دل انسان را زیر رو می کند و توصیف

آن به «عظیم» نهایت شدت اندوه نوح را می رساند.

چه اندوهی از این بالاتر که طبق صریح آیات قرآن ، ۹۵۰ سال دعوت به آیین حق کرد ، اما طبق مشهور میان مفسران در تمام این مدت طولانی تنها هشتاد نفر به او ایمان آوردند ^(۱) ، کار بقیه چیزی جز سخریه و استهزاء و اذیت و آزار نبود .

ندای نوح ظاهراً اشاره به نفرینی است که در سورة نوح در قرآن مجید نقل شده است ، آن جا که می گوید : « رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا: پروردگارا! احدی از این قوم بی ایمان را روی زمین مگذار ، چرا که اگر بمانند بندگان تو را گمراه می کنند و نسل آینده آن هانیز جز کافر و فاجر نخواهد بود » (۲۶ و ۲۷ / نوح) .

سپس اضافه می کند : (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَجَعَلْنَا مِنْ أَهْلِهِ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ) .
 « اهل » در این جا معنی وسیعی دارد ، هم بستگان مؤمن او را شامل می شود و هم

۱- « مجمع البیان » ذیل آیه ۴۰ / هود و « نور الثقلین » جلد ۲ صفحه ۳۵۰ .

دوستان خاص او را ، چراکه در مورد فرزند ناهلش می خوانیم : « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ : او از خاندان تو نیست ، چراکه مکتبش را از تو جدا کرده » (۴۶ / هود) .

﴿ ۷۷ ﴾ وَ نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ

و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را تکذیب کرده بودند یاری نمودیم ، چراکه آنها قوم بدی بودند ، لذا همه را غرق کردیم .

این جمله بار دیگر تأکیدی است بر این حقیقت که مجازات های الهی هرگز جنبه انتقامی ندارد ، بلکه بر اساس انتخاب اصلح است ، به این معنی که حق حیات و استفاده از مواهب زندگی برای گروهی است که در خط تکامل و سیر الی الله باشند و یا اگر روزی در خط انحراف افتادند ، بعداً تجدیدنظر کرده و بازگردند ، اما گروهی که فاسدند و در آینده نیز هیچ گونه امیدی به اصلاحشان نیست جز مرگ و نابودی سرنوشتی ندارند .

﴿ ٧٨ ﴾ وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ

و داود و سلیمان را (به خاطر آور)، هنگامی که درباره کشتاری که گوسفندان قوم آنرا شبانه چریده (و خراب کرده) بودند، داوری می کردند و ما شاهد قضاوت آنها بودیم.

قضاوت داود و سلیمان

« نَفَشَتْ » از ماده « نَفَسَ » به معنی پراکنده شدن در شب است و از آنجا که پراکنده شدن گوسفندان در شب آن هم در یک کشتزار طبعاً توأم با چریدن آن خواهد بود، بعضی آن را به معنی چریدن در شب گفته اند و « نَفَسَ » به معنی گوسفندانی است که در شب پراکنده می شوند.

داستان بدین قرار بوده که گله گوسفندانی شبانه به تاکستانی وارد می شوند و برگ ها و خوشه های انگور را خورده و ضایع می کنند، صاحب باغ شکایت نزد داود می برد، داود

حکم می دهد که در برابر این خسارت بزرگ باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود .
 سلیمان که در آن زمان کودک بود به پدر می گوید: « ای پیامبر بزرگ خدا ! این حکم را
 تغییر ده و تعدیل کن » ، پدر می گوید : « چگونه ؟ » در پاسخ می گوید : « گوسفندان باید به
 صاحب باغ سپرده شوند تا از منافع آن ها و شیر و پشمشان استفاده کند و باغ به دست
 صاحب گوسفندان داده شود تا در اصلاح آن بکوشد ، هنگامی که باغ به حال اول بازگشت
 تحویل به صاحبش داده می شود و گوسفندان نیز به صاحبش برمی گردد » (و خداوند طبق
 آیه بعد حکم سلیمان را تأیید کرد) .

این مضمون در روایتی از امام باقر و امام صادق نقل شده است . (۱)
 در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود : « لَمْ يَخْكُفَا إِنَّمَا كَانَا

۱- « مجمع البیان » ذیل آیات مورد بحث .

يَتَنَاطَرَانِ: آنها حکم نهایی نکردند بلکه به مناظره (و مشورت) پرداختند»^(۱).

از روایت دیگری که در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده نیز استفاده می شود که این ماجرا به عنوان تعیین وصی و جانشین داود و آزمودن آنها صورت گرفته است.^(۲)

﴿۷۹﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ
وَ الطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ

ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان تفهیم کردیم و به هر یک از آنها (شایستگی) داوری و علم دادیم و کوه ها و پرندگان را مسخر داود ساختیم که با او تسبیح (خدا) می گفتند و ما قادر بر انجام این کار بودیم.

۱- «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» طبق نقل «نور الثقلین» جلد ۳ صفحه ۴۴۳.

۲- برای توضیح بیشتر به «تفسیر صافی» ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمایید.

در این که هم صدا شدن کوه‌ها و پرندگان با داود به چه صورت بوده ، در میان مفسران گفتگو است :

﴿ ۱ - گاه احتمال داده می‌شود که این صدای پر طنین و گیری و جذاب داود بود که در کوه‌ها منعکس می‌شد و پرندگان را به سوی خود جذب می‌کرد .

﴿ ۲ - گاه گفته‌اند که این تسبیح یک نوع تسبیح توأم با درک و شعور است که در باطن ذرات عالم وجود دارد ، زیرا طبق این نظر تمامی موجودات جهان از یک نوع عقل و شعور برخوردارند و هنگامی که صدای داود را به وقت مناجات و تسبیح می‌شنیدند با او هم صدا می‌شدند و غلغله تسبیح از آن‌ها درهم می‌آمیخت .

﴿ ۳ - بعضی گفته‌اند : منظور همان « تسبیح تکوینی » است که با زبان حال در همه موجودات جهان صورت می‌گیرد ، چراکه هر موجودی نظامی دارد ، نظامی بسیار دقیق و حساب شده ، این نظام دقیق و حساب شده از خداوندی حکایت می‌کند که هم پاک و منزّه

است و هم دارای صفات کمال ، بنابراین نظام شگفت‌انگیز عالم هستی در هر گوشه‌ای «تسبیح» است و «حمد» (تسبیح ، پاک شمردن از نقائص است و حمد ستایش در برابر صفات کمال). (۱)

و اگر گفته شود که این تسبیح تکوینی نه مخصوص کوه‌ها و پرندگان است و نه مخصوص داود، بلکه همیشه و در همه جا و از همه موجودات بانگ این تسبیح برمی‌خیزد. در پاسخ گفته‌اند: درست است که این تسبیح عمومی است ولی همگان آن را درک نمی‌کنند، این روح بزرگ داود بود که در این حالت با درون و باطن عالم هستی همراز و هماهنگ می‌شد و به خوبی احساس می‌کرد کوه‌ها و پرندگان با او هم‌صدا هستند و تسبیح‌گویان.

۱- برای توضیح بیشتر به جلد ۱۲ تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۴ / اسراء مراجعه فرمایید.

دلیل قاطعی برای تعیین هیچ یک از این تفاسیر نداریم ، آن چه از ظاهر آیه می فهمیم آن است که کوه ها و پرندگان با داود هم صدا می شدند و خدا را تسبیح می گفتند ، در عین حال تضادی میان این تفسیرهای سه گانه نیست و جمع میان آنها امکان پذیر است .
 ﴿۸۰﴾ وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِنُحْصِيَنَّكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ
 و ساختن زره را به او تعلیم دادیم ، تا شمارا در جنگ هایتان حفظ کند آیا شکر (این نعمت های خدا را) می گذارید؟

« لَبُوس » به طوری که مرحوم طبرسی در « مجمع البیان » می گوید ؛ هرگونه اسلحه دفاعی و تهاجمی را مانند زره ، شمشیر و نیزه شامل می شود ، ^(۱) ولی قرائنی که در آیات قرآن است نشان می دهد که « لَبُوس » در این جا به معنی زره می باشد که جنبه حفاظت در

۱- « مجمع البیان » ذیل آیات مورد بحث .

جنگ‌ها داشته است .

اما این‌که چگونه خداوند آهن را برای داود نرم کرد و صنعت زره‌سازی را به او آموخت ، شرح آن را به خواست خدا ذیل آیات ۱۰ و ۱۱ سوره سبأ خواهیم گفت .

﴿ ۸۱ ﴾ وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ

و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم حرکت می‌کرد و ما از همه چیز آگاه بوده‌ایم .

بادها در فرمان سلیمان

واژه « غَاصِفَةً » به معنی تندباد یا طوفان است ، در حالی که از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می‌شود که بادهای ملایم نیز به فرمان سلیمان بود ، چنان‌که در سوره ص آیه ۳۶ می‌خوانیم : « فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ : ما باد را به فرمان او قرار دادیم

که نرم و آهسته و هر جا که می‌خواست حرکت می‌کرد» .

البته تصریح به «غاصِفة» (تندباد) در این جا ممکن است به عنوان بیان فرد مهم تر باشد ، یعنی نه تنها بادهای ملایم بلکه طوفان‌های سخت نیز در فرمان او بودند ، چراکه دومی عجیب تر و اعجاب انگیز است .

و نیز این بادهای تنها در مسیر سرزمین مبارک (شام) که قرارگاه سلیمان بود در تسخیر او نبودند ، بلکه طبق آیه ۳۶ سورة «ص» به هر جا که می‌خواست حرکت می‌کردند ، بنابراین تصریح به نام سرزمین مبارک بیشتر به خاطر آن است که مرکز حکومت سلیمان را تشکیل می‌داد.

﴿ ۸۲ ﴾ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ
و گروهی از شیاطین را (نیز) مسخر او قرار دادیم که برایش (در دریاها) غواصی می‌کردند و کارهایی غیر از این برای او انجام می‌دادند و ما آنها را (از تمرد و سرکشی) حفظ می‌کردیم .

آنچه در آیه فوق به عنوان شیاطین آمده ، در آیات سوره سبأ به عنوان «جَنّ» مطرح شده است (آیه ۱۲ و ۱۳ سبأ) و روشن است که این دو با هم منافات ندارد ، زیرا می‌دانیم «شیاطین» نیز از تیره جن می‌باشند .

جَنّ نوعی از مخلوقات دارای عقل و شعور و استعداد و تکلیف است ، که از نظر ما انسان‌ها ناپیدا است و به همین جهت «جَنّ» نامیده می‌شود و به‌طوری که از آیات سوره جن استفاده می‌شود ، آن‌ها نیز مانند انسان‌ها دارای دو گروهند : مؤمنان صالح و کافران سرکش و ما هیچ‌گونه دلیلی بر نفی چنین موجوداتی نداریم و چون مخبر صادق (قرآن) از آن خبر داده می‌پذیریم .

از آیات سوره «ص» و سبأ و همچنین آیه مورد بحث به خوبی استفاده می‌شود که این گروه از جن که مسخر سلیمان بودند، افرادی باهوش ، فعال ، هنرمند و صنعت‌گر با مهارت‌های مختلف بودند .

و جمله «يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ» (کارهایی جز این برای او انجام دادند) اجمالی است از آنچه مشروحش در سورة سبأ آمده است: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» که نشان می دهد «محارب ها و معابد بسیار عالی و زیبا و وسایل زندگی مختلف از جمله دیگ ها و سینی های بسیار بزرگ و مانند آن برای او می ساختند» .

از پاره ای دیگر از آیات مربوط به سلیمان استفاده می شود که گروهی از شیاطین سرکش نیز وجود داشتند که او آنها را دربند کرده بود «وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» (ص/۳۸) و شاید جمله «وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ» نیز اشاره به این باشد که ما آن گروه خدمتگزار سلیمان را از تمرد و سرکشی باز می داشتیم ، شرح بیشتر در این زمینه را در تفسیر سورة «سبأ» و «ص» به خواست خدا مطالعه خواهید کرد .

﴿ ۸۳ ﴾ وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
و ایوب را (به یادآور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت) بدحالی و

مشکلات به من روی آورده و تو ارحم الراحمینی .

﴿ ۸۴ ﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ
عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ

مادعای او را مستجاب کردیم و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم و خاندانش را به او بازگردانیدیم و همانندشان را بر آنها افزودیم ، تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکری برای عبادت کنندگان .

فشرده‌ای از داستان ایوب

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : کسی پرسید : « بلایی که دامن‌گیر ایوب شد برای چه بود ؟ » .

امام صادق علیه السلام پاسخی فرمود که خلاصه‌اش چنین است : « بلایی که بر ایوب وارد شد به خاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشد ، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به

پیشگاه خدا عرضه داشت اگر او این همه شکر نعمت تو را بجا آورد ، به خاطر آن است که زندگی وسیع و مرفهی به او داده‌ای و اگر مواهب مادی دنیا را از او بگیری هرگز شکر تو را بجا نخواهد آورد .
مرا بر دنیای او مسلط کن تا معلوم شود که مطلب همین است .
خداوند برای این که این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد ، به شیطان این اجازه را داد ، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی پس از دیگری از میان برداشت ، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست ، بلکه شکر او افزون شد .
شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود ، این اجازه به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد ، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد .
سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب مسلط گردد و سبب بیماری شدید او شود و این چنین شد ، به طوری که از شدت بیماری و جراحت قادر به حرکت نبود ، بی آن که کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود .
خلاصه ، نعمت‌هایی که بعد از دیگری از ایوب گرفته می‌شد ، ولی به موازات آن مقام شکر او بالا می‌رفت .

«در این هنگام درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت برطرف گشت و نعمت‌های الهی افزون‌تر از آن‌چه بود به او رو آورد.» (۱)

آری مردان حق با دگرگون شدن نعمت‌ها ، افکار و برنامه‌هایشان دگرگون نمی‌شود ، آنها در آسایش و بلا ، در حال آزادی و زندان ، در سلامت و بیماری ، در قدرت و ضعف و خلاصه در همه حال ، متوجه پروردگارند و نوسانات زندگی تغییری در آنها ایجاد نمی‌کند ، روح آنها همچون اقیانوس کبیر است که طوفان‌ها ، آرامش آن را برهم نمی‌زند . همچنین آنها هرگز از انبوه حوادث تلخ مأیوس نمی‌شوند ، می‌ایستند و استقامت می‌کنند تا درهای رحمت الهی گشوده شود ، آنها می‌دانند حوادث سخت آزمایش‌های الهی است که گاه برای بندگان خاصّش فراهم می‌سازد تا آنها را آبدیده‌تر کند .

﴿ ۸۵ ﴾ **وَاسْمَعْ يَلَّ وَادْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ**
و اسماعیل و ادريس و ذالكفل را (به یادآور) که همه از صابران بودند .

ادريس و ذالكفل

« إدريس » پیامبر بزرگ الهی طبق نقل بسیاری از مفسران جد پدر نوح علیه السلام بوده است ،

نام او در تورات ، «أَخْتُوخ» و در عربی ، ادریس است که بعضی آن را از ماده «درس» می‌دانند، زیرا او نخستین کسی بود که به وسیله قلم، نویسندگی کرد، او علاوه بر مقام نبوت ، به علم نجوم و حساب و هیئت ، احاطه داشت و می‌گویند ؛ نخستین کسی است که طرز دوختن لباس را به انسان‌ها آموخت .

اما «ذَا الْكِفْلِ» مشهور این است که از پیامبران بوده است ^(۱) ، هر چند بعضی معتقدند که او یکی از صالحان بود ، ظاهر آیات قرآن که او را در ردیف پیامبران بزرگ می‌شمرد نیز این است که او از انبیاء است و بیشتر به نظر می‌رسد که او از پیامبران بنی اسرائیل بوده است . ^(۲) در علت نام‌گذاری او به این نام با توجه به این که «كِفْل» هم به معنی نصیب و هم به

۱- «تفسیر کبیر» فخر رازی ذیل آیه مورد بحث .

۲- «تفسیر فی ظلال» جلد ۵ صفحه ۵۵۶ .

معنی کفالت و عهده‌داری آمده است ، احتمالات متعددی داده‌اند ، بعضی گفته‌اند چون خداوند نصیب وافر از ثواب و رحمتش در برابر اعمال و عبادات فراوانی که انجام می‌داد به او مرحمت فرمود ، ذالکفل نامیده شد (یعنی صاحب بهره وافی) و بعضی گفته‌اند چون تعهد کرده بود شب‌ها را به عبادت برخیزد و روزها روزه بدارد و هنگام قضاوت هرگز خشم نگیرد و تا آخر به وعده خود وفا کرد ، « ذالکفل » نامیده شد.

﴿ ۸۶ ﴾ وَادْخُلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ

و ما آن‌ها را در رحمت خود داخل کردیم ، چرا که آن‌ها از صالحان بودند .

﴿ ۸۷ ﴾ وَذَالنُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

و ذالنون (یونس) را (به یادآور) ، در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت ، (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت)

در آن ظلمت‌ها (ی‌متراکم) فریاد زد: خداوند! جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم.

«نُون» در لغت به معنی ماهی عظیم، یا به تعبیر دیگر نهنگ یا وال است، بنابراین «ذَاللُّنُون» یعنی صاحب نهنگ و انتخاب این نام برای یونس به خاطر ماجرای است که بعداً به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.

«نَقْدِر» از ماده «قَدَر» به معنی سخت‌گیری و تضییق است، چراکه انسان به هنگام سخت‌گیری کردن هر چیزی را به قدر محدود در نظر می‌گیرد نه گسترده و بی حساب. او گمان می‌کرد تمام رسالت خویش را در میان قوم نافرمانش انجام داده است و حتی تَرَكْ اُولی در این زمینه نکرده و اکنون که آن‌ها را به حال خود رها کرده و بیرون می‌رود، چیزی بر او نیست، در حالی که اولی این بود که بیش از این در میان آن‌ها بماند و صبر و استقامت به خرج دهد و دندان بر جگر بفشارد شاید بیدار شوند و به سوی خدا آیند.

سرانجام به خاطر همین تَرَكْ اَوَّلَى او را در فشار قرار دادیم ، نهنگ عظیمی او را بلعید
 «و او در آن ظلمت‌های متراکم صدازد خداوند! جز تو معبودی نیست ، خداوند پاک و منزهی ،
 من از ستمکاران بودم » .

هم بر خویش ستم کردم هم بر قوم خودم ، می‌بایست بیش از این ناملایمات و شداید و
 سختی‌ها را پذیرا می‌شدم ، تن به همه شکنجه‌ها می‌دادم شاید آن‌ها به راه آیند .
 ﴿۸۸﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ
 مَدَعای او را به اجابت رساندیم و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم و همین‌گونه مؤمنان را
 نجات می‌دهیم .

سرگذشت حضرت یونس علیهِ السَّلَام

او سال‌ها در میان قومش (در سرزمین نینوا در عراق) به دعوت و تبلیغ مشغول بود ،
 ولی هر چه کوشش کرد ، ارشادهایش در دل آن‌ها مؤثر نیفتاد ، خشمگین شد و آن محل را

ترک کرد و به سوی دریا رفت، در آنجا بر کشتی سوار شد، در میان راه دریا متلاطم گشت ، چیزی نمانده بود که همه اهل کشتی غرق شوند .

ناخدای کشتی گفت : من فکر می‌کنم در میان شما بنده فراری وجود دارد که باید به دریا افکنده شود (و یا گفت : کشتی زیاد سنگین است و باید یک نفر را به قید قرعه به دریا بیفکنیم) به هر حال چند بار قرعه کشیدند و در هر بار به نام یونس درآمد ، او فهمید در این کار سری نهفته است و تسلیم حوادث شد .

هنگامی که او را به دریا افکندند ، نهنگ عظیمی او را در کام خود فرو برد و خدا او را به صورت اعجاز‌آمیز زنده نگه داشت .

سرانجام او متوجه شد ترک اولایی انجام داده ، به درگاه خدا روی آورد و به تقصیر خود

اعتراف نمود ، خدا نیز دعای او را مستجاب فرمود و از آن تنگنا نجاتش داد . (۱)
 ممکن است تصور شود این ماجرا از نظر علمی امکان پذیر نیست ، ولی بدون شک این
 امر یک خارق عادت است نه یک محال عقلی ، همانند زنده شدن مردگان که تنها خارق
 عادت محسوب می شود و محال نیست و به تعبیر دیگر از طرق عادی انجام آن امکان پذیر
 نیست ، ولی با استمداد از قدرت بی پایان پروردگار مشکلی ندارد .
 شرح بیشتر درباره این ماجرا را به خواست خدا در تفسیر
 سورة صافات خواهیم خواند .

یونس چه ترک اولایی انجام داد ؟

بدون شک تعبیر « مُغَاضِباً » اشاره به خشم و غضب یونس نسبت به قوم

۱- « تفسیر فخر رازی » و « مجمع البیان » و « نور الثقلین » ذیل آیه مورد بحث .

بی‌ایمان است و چنین خشم و ناراحتی در چنان شرایطی که پیامبر دلسوزی سال‌ها برای هدایت قوم گمراهی زحمت بکشد، اما به دعوت خیرخواهانه او هرگز پاسخ مثبت ندهند، کاملاً طبیعی بوده است.

از سوی دیگر از آن‌جا که یونس می‌دانست به زودی عذاب الهی آن‌ها را فرا خواهد گرفت، ترک گفتن آن شهر و دیار گناهی نبوده، ولی برای پیامبر بزرگی همچون یونس، اولی این بود که باز هم تا آخرین لحظه یعنی لحظه‌ای که بعد از آن عذاب الهی فرا می‌رسد آن‌ها را ترک نگوید، به همین دلیل یونس به خاطر این عجله، به عنوان یک ترک اولایی، از ناحیه خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت.

این همان چیزی است که در داستان آدم نیز اشاره کرده‌ایم که گناه مطلق نیست، بلکه گناه نسبی و یا به تعبیر دیگر مصداق «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» است (برای توضیح بیشتر به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۱۲۲ به بعد مراجعه فرمایید).

﴿ ۸۹ ﴾ وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ

و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد) پروردگار من !
 مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن) و تو بهترین وارثانی .
 سالها بر عمر زکریا گذشت و برف پیری بر سرش نشست ، اما هنوز فرزندی نداشت و
 از سوی دیگر همسری عقیم و نازا داشت .
 او در آرزوی فرزندی بود که بتواند برنامه های الهی او را تعقیب کند و کارهای تبلیغیش
 نیمه تمام نماند و فرصت طلبان بعد از او بر معبد بنی اسرائیل و اموال و هدایای آن که باید
 صرف راه خدا می شد ، پنجه نیفکنند .
 در این هنگام با تمام قلب به درگاه خدا روی آورد ، تقاضای فرزند صالح و برومندی
 کرد و با دعایی که توأم با نهایت ادب بود خدا را خواند ، نخست از « رَبِّ » شروع کرد ،
 همان پروردگاری که از نخستین لحظات زندگی لطفش شامل انسان می شود ، سپس با تعبیر

«لَا تَذَرْنِي» که از ماده «وَذَرَ» به معنی ترک کردن چیزی به خاطر کمی و بی‌اعتنایی آمده ، این حقیقت را بازگو کرد که اگر تنها بمانم فراموش خواهم شد ، نه من که برنامه‌های من نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود و سرانجام با جمله «وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» این حقیقت را بازگو کرد که من می‌دانم این دنیا دار بقاء نیست و نیز می‌دانم تو بهترین وارثانی ، ولی از نظر عالم اسباب دنبال سببی می‌گردم که مرا به هدفم رهنمون گردد .

﴿ ٩٠ ﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَاصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ
 مدعی او را مستجاب کردیم و «یحیی» را به او بخشیدیم و همسرش را برای او اصلاح کردیم ، چرا که آن‌ها در نیکی‌ها سرعت می‌کردند و به خاطر عشق (به رحمت) و ترس (از عذاب) ما را می‌خواندند و برای ما خاشع بودند (خضوعی توأم با ادب و ترس از مسؤولیت).

نجات زکریا از تنهایی

«رَغَباً» به معنی رغبت و میل و علاقه است و «رَهَباً» به معنی ترس است . خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد و خواسته او را تحقق بخشید . سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده . ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلت ها و غرورهایی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می گیرد نمی شدند ، آنها در همه حال نیازمندان را فراموش نمی کردند و در خیرات ، سرعت داشتند ، آنها در حال نیاز و بی نیازی ، فقر و غناء ، بیماری و سلامت ، همواره متوجه خدا بودند و بالاخره آنها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غرور نمی شدند ، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند .

﴿ ٩١ ﴾ وَالَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيْهَا مِنْ رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ

و به یادآور زنی را که دامن خود را از آلودگی به بی عفتی پاک نگه داشت و ما از روح خود در او دیدیم و او و فرزندش (مسیح) را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم .

مریم بانوی پاکدامن

« فَرْج » در اصل به معنی فاصله و شکاف می باشد و به عنوان کنایه در عضو تناسلی به کار رفته است ، اما از آن جا که توجه به معنی کنایی آن در فارسی نمی شود ، گاهی این سؤال پیش می آید که چگونه این لفظ که صریح در آن عضو خاص انسان است در قرآن آمده ؟ ولی توجه به کنایه بودن آن مشکل را حل می کند .

و به تعبیر روشن تر اگر بخواهیم معنی کنایی را درست تعبیر کنیم معادل جمله « أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا » در فارسی این است که « دامن خود را پاک نگه داشت » آیا این تعبیر در فارسی زنده است ؟

بلکه به عقیده بعضی در لغت عرب الفاظی که صریح در عضو تناسلی باشد و یا صراحت در آمیزش جنسی داشته باشد، اصلاً وجود ندارد، هر چه هست جنبه کنایه دارد، مثلاً در مورد آمیزش جنسی الفاظی از قبیل «لمس کردن»، «داخل شدن»، «پوشانیدن» (غشیان)^(۱) به سراغ همسر رفتن^(۲) در آیات مختلف قرآن در این معنی به کار رفته که می‌بینیم همه آنها جنبه کنایی دارد، ولی گاه ترجمه کنندگان فارسی زبان بی‌توجه به معنی کنایی آنها هستند و بجای معادل این معانی کنایی کلمات صریح فارسی را می‌گذارند و این مایه تعجب و سؤال می‌شود.

به هر حال در تفسیر این گونه الفاظ که در قرآن وارد شده حتماً باید به معنی اصلی و ریشه‌ای آنها توجه کرد تا جنبه کنایی بودنش، مشخص گردد و هر گونه ابهام برطرف شود.

منظور از «رُوحَنَا» «روح ما» اشاره به یک روح با عظمت متعالی است و به اصطلاح این گونه اضافه «اضافه تشریفیه» است که برای بیان عظمت چیزی آن را به خدا اضافه می‌کنیم، مانند بَيْتُ اللَّهِ (خانه خدا) و شَهْرُ اللَّهِ (ماه خدا).

﴿٩٢﴾ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ

این (پیامبران بزرگی که به آنها اشاره کردیم و پیروان آنها) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف) و من پروردگار شما هستم، مرا پرستش کنید.

امت واحد

برنامه آنها یکی و هدف و مقصد آنها نیز یکی بوده است، هر چند با اختلاف زمان و محیط، دارای ویژگی‌ها و روش‌ها و به اصطلاح تاکتیک‌های متفاوت بودند، اما همه در نهایت امر در یک خط حرکت داشتند، همه آنها در خط توحید و مبارزه با شرک و دعوت مردم جهان به یگانگی و حق و عدالت، گام برمی‌داشتند.

این یگانگی و وحدت برنامه‌ها و هدف، به خاطر آن بوده که همه از یک مبدأ سرچشمه می‌گرفته، از اراده خداوند واحد یکتا، و لذا بلافاصله می‌گوید: «وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ». در واقع توحید عقیدتی و عملی انبیاء از توحید منبع وحی سرچشمه می‌گیرد و این سخن شبیه گفتاری است که علی علیه السلام در وصیتش به فرزندش امام مجتبی علیه السلام دارد: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَصِفَاتَهُ: پسر من! بدان اگر پروردگار شریکی داشت رسولان او نیز به سوی تو می‌آمدند، آثار ملک و قدرتش را می‌دید و افعال و صفاتش را می‌شناختی». (۱)

«أُمْتُ» چنان‌که «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: به معنی هر گروه و جمعیتی است که جهت مشترکی آن‌ها را به هم پیوند دهد: اشتراک در دین و آیین و یا زمان و عصر

واحد ، یا مکان معین. خواه این وحدت، اختیاری بوده باشد و یا بدون اختیار .

﴿ ۹۳ ﴾ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَا جِعُونَ

(گروهی از پیروان ناآگاه) کار خود را به تفرقه در میانشان کشاندند

(ولی سرانجام) همگی به سوی ما بازمی گردند .

جمله « تَقَطَّعُوا » که از ماده « قَطَعَ » می باشد به معنی جدا کردن قطعه هایی از یک موضوع به هم پیوسته است و با توجه به این که از باب « تَفَعَّلَ » آمده که به معنی پذیرش می آید مفهوم جمله این چنین شود : آن ها در برابر عوامل تفرقه و نفاق تسلیم شدند ، جدایی و بیگانگی از یکدیگر را پذیرا گشتند ، به یکپارچگی فطری و توحیدی خود پایان دادند و در نتیجه گرفتار آن همه شکست و ناکامی و بدبختی شدند .

کارشان به جایی رسید که در برابر هم ایستادند و هر گروه ، گروه دیگری را لعن و نفرین می کرد و از او براءت و بیزاری می جست ، به این نیز قناعت نکردند به روی هم دیگر اسلحه

کشیدند و خون‌های زیادی را ریختند و این بود نتیجه انحراف از اصل اساسی توحید و آیین یگانه حق .
و در آخر آیه اضافه می‌کند : (كُلُّ الْاِيْنِا زاجِعُونَ) .
این اختلاف که جنبه عارضی دارد برچیده می‌شود و باز در قیامت همگی به‌سوی وحدت می‌روند ، در آیات مختلف قرآن ، روی این مسأله زیاد تأکید شده که یکی از ویژگی‌های رستاخیز برچیده شدن اختلافات و سوق به وحدت است :
در آیه ۴۸ سورة مائده می‌خوانیم : « اِلَى اللّٰهِ مُرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ » بازگشت همه شما به سوی خداست و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید آگاه می‌سازد .
و به این ترتیب آفرینش انسان‌ها از « وحدت » آغاز می‌شود و به « وحدت » بازمی‌گردد .
﴿ ۹۴ ﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَاِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ
هرکس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، به کوشش‌های

او ناسپاسی نخواهد شد و ما تمام اعمال آن‌ها را می‌نویسیم (تأدیفاً همه پاداش داده شود). قابل توجه این‌که در این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ایمان و عمل صالح به عنوان دو رکن اساسی برای نجات انسان‌ها ذکر شده، ولی با اضافه کردن کلمه «مِنْ» که برای «تبعیض» است این مطلب را بر آن می‌افزاید که انجام تمام اعمال صالح نیز شرط نیست، حتی اگر افراد باایمان، بخشی از اعمال صالح را انجام دهند باز اهل نجات و سعادتند. و در هر حال این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، شرط قبولی اعمال صالح را ایمان می‌شمرد.

﴿٩٥﴾ وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
حرام است بر شهرها و آبادی‌هایی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم (که بازگردند) آن‌ها هرگز باز نخواهند گشت.

در حقیقت آن‌ها کسانی هستند که بعد از مشاهده عذاب الهی، یا بعد از نابودی و رفتن به

جهان پر زخ ، پرده های غرور و غفلت از برابر دیدگانشان کنار می رود ، آرزو می کنند ای کاش برای جبران این همه خطاها بار دیگر به دنیا بازمی گشتند ، ولی قرآن با صراحت می گوید : بازگشت آنها به کلی حرام یعنی ممنوع است و راهی برای جبران باقی نمانده است .

﴿ ۹۶ ﴾ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ

تا آن زمان که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آنها از هر ارتفاعی به سرعت عبور می کنند .
« حَدَب » به معنی بلندی هایی است که میان پستی ها قرار گرفته و گاهی به برآمدگی پشت انسان نیز حَدَب گفته می شود .

« يَنْسِلُونَ » از ماده « نَسِلَ » به معنی خروج با سرعت است .

درباره یاجوج و ماجوج و این که آنها کدام طائفه بودند و در کجا زندگی داشتند ؟ و سرانجام چه می کنند و چه خواهند شد ؟ در ذیل آیات ۹۴ به بعد سورة « كهف » بحث کرده ایم و همچنین در مورد سدی که « ذوالقرنین » برای جلوگیری از نفوذ آنها در یک تنگه

کوهستانی ساخت مشروحاً بحث شده .

آیا منظور از گشوده شدن این دو طایفه ، شکسته شدن سد آن‌ها و نفوذشان از این طریق در مناطق دیگر جهان است ؟ و یا منظور نفوذ آن‌ها به طور کلی در کره زمین از هر سو و هر ناحیه می‌باشد ؟ آیه فوق صریحاً در این باره سخن نگفته ، تنها از انتشار و پراکندگی آن‌ها در کره زمین به عنوان یک نشانه پایان جهان و مقدمه رستاخیز و قیامت یاد کرده است .

﴿ ۹۷ ﴾ **وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ**

و وعده حق (قیامت) نزدیک می‌شود ، در آن هنگام چشم‌های کافران از وحشت از حرکت‌باز می‌ماند (می‌گویند) ای وای بر ما که از این در غفلت بودیم بلکه ما ستمگر بودیم.

وضع کافران در آستانه رستاخیز

« شَاخِصَةٌ » از ماده « شَخُوص » در اصل به معنی خارج شدن از منزل ، یا خارج شدن از

شهری به شهر دیگر است و از آنجا که به هنگام تعجب و خیره شدن چشم گویی می خواهد چشم انسان بیرون بیاید به این حالت نیز ، شخوص گفته شده است ، این حالتی است که در محشر به گنهکاران دست می دهد ، آنچنان خیره می شوند که گویی چشمهایشان می خواهد از حدقه بیرون بیاید .

اصولاً چگونه ممکن است با وجود این همه پیامبران الهی و کتب آسمانی و این همه حوادث تکان دهنده و همچنین درس های عبرتی که روزگار به آنها می دهد در غفلت باشند ، آنچه از آنها سر زده تقصیر است و ظلم بر خویشان و دیگران .

﴿ ۹۸ ﴾ اِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ اَنْتُمْ لَهَا وَاِرْدُونَ

شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی در آن وارد می شوید.

هیزم جهنم

« حَصَب » در اصل به معنی پرتاب کردن است ، مخصوصاً به قطعات هیزم که در تنور

پرتاب می‌کنند حصب گفته می‌شود .

آیه فوق به مشرکان می‌گوید : آتشگیره جهنم و هیزمی که شعله‌های آن را تشکیل می‌دهد خود شما و خدایان ساختگی شما است و همچون قطعه‌های هیزم بی‌ارزش یکی پس از دیگری در جهنم پرتاب می‌شوید .

اگر سؤال شود که انداختن بت‌ها در جهنم چه فلسفه‌ای دارد ، در پاسخ باید گفت : این خود یک نوع عذاب و مجازات است برای بت پرستان که ببینند در آتشی که از بت‌هایشان زبانه می‌کشد می‌سوزند ، از این گذشته تحقیری است برای افکار آن‌ها که به چنین موجودات بی‌ارزشی پناه می‌بردند .

﴿ ۹۹ ﴾ لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِ الْهَيْهَةِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ

اگر این‌ها خدایان بودند هرگز وارد آن نمی‌شدند و همه در آن جاودانه خواهند بود .
و این جالب است که این بت پرستان جاودانه گرفتار خدایان خود باشند ، همان

خدایانی که همیشه آنها را پرستش می‌کردند و سپر بلاها می‌شمرند و حلّ مشکلاتشان را از آنها می‌خواستند .

﴿ ۱۰۰ ﴾ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ

آنها در آن ناله‌های دردناک دارند و چیزی نمی‌شنوند .

« زَفِير » در اصل به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد و بعضی گفته‌اند فریاد نفرت‌انگیز الاغ در آغاز « زفیر » و در پایانش « شَهيق » نامیده می‌شود و به هر حال در این جا اشاره به فریاد و ناله‌ای است که از غم و اندوه برمی‌خیزد . (۱)
این احتمال نیز وجود دارد که این زفیر و ناله غم‌انگیز تنها مربوط به عابدان گمراه نباشد، بلکه شیاطینی که معبودشان بودند نیز در این امر با آنها شریکند .

۱- به جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۲۴۸ (ذیل آیه ۱۰۶ / هود) مراجعه فرمایید .

جمله بعد ، یکی دیگر از مجازات‌های دردناک آن‌ها را بازگو می‌کند
(وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ) .

بعضی گفته‌اند منظور این است که این‌ها را در تابوت‌های آتشین می‌گذارند ، آن‌چنان‌که صدای هیچ‌کس را مطلقاً نمی‌شنوند گویی تنها آن‌ها در عذابند و این خود مایهٔ مجازات بیشتری است ، چراکه اگر انسان ، گروهی را هم‌زدان خود ببیند مایهٔ تسلی خاطر او است که «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ» (بلا چو عام بود دلکش است و مستحسن) .

﴿١٠١﴾ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ

(اما) کسانی که وعدهٔ نیک از قبل به آن‌ها داده‌ایم (یعنی مؤمنان صالح) از آن دور نگاهداشته می‌شوند .

اشاره به این‌که ما به تمام وعده‌هایی که به مؤمنان در این جهان داده‌ایم وفا خواهیم کرد که یکی از آن‌ها دور شدن از آتش دوزخ است .

﴿ ۱۰۲ 》 لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَكَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ

آنها صدای آتش دوزخ را نمی شنوند و در آنچه دلشان بخواد جاودانه متعم هستند.

« حسیس » به معنی صدای محسوس است و به معنی خود حرکت یا صدایی که از حرکت برمی خیزد نیز آمده است ، آتش دوزخ که دائماً در آتشگیره هایش مشغول پیشروی است ، دارای صدای مخصوصی است ، این صدا از دو جهت وحشتناک است ، از نظر این که صدای آتش است و از نظر این که صدای پیشروی است .

مؤمنان راستین چون از جهنم دورند هرگز این صداهای وحشتناک به گوششان نمی خورد .

دیگر این که (وَهُمْ فِي مَا اشْتَكَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ) .

یعنی آن جا محدودیت این جهان را ندارد که انسان آرزوی بسیاری از نعمت ها بکند و به آن دسترسی نداشته باشد ، هر نعمت مادی و معنوی که بخواهد بدون استثناء در دسترس او

است ، آن هم نه یک روز و دو روز ، بلکه در یک عمر جاویدان .

﴿ ۱۰۳ ﴾ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ
وحشت بزرگ آن‌ها را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌روند (و می‌گویند)

این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد .

منظور از « فَزَعُ الْأَكْبَرُ » (وحشت بزرگ) وحشت‌های روز قیامت است .

بالاخره آخرین لطف خدا درباره کسانی که در این آیات به آن‌ها اشاره شده این است که « فرشتگان رحمت به استقبال آن‌ها می‌شتابند و به آن‌ها تبریک و شادباش می‌گویند و بشارت می‌دهند این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد » (وَتَتَلَقَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) .
در نهج البلاغه می‌خوانیم امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود : « فَبَايَرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِبْرَانِ اللَّهِ فِي ذَارِهِ ، رَاقِقَ بِهِمْ رُسُلُهُ وَآزَارُهُمْ مَلَائِكَتُهُ وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعُهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسْبِسَ نَارِ جَهَنَّمَ أَبَدًا : به اعمال نیک مبادرت ورزید تا از همسایگان خدا در سرای او باشید ، در جایی که پیامبران

دارفیق آنها قرار داده و فرشتگان را به زیارتشان می‌فرستد ، خدا آن‌چنان این گروه را گرامی داشته که حتی گوش‌هایشان صدای آتش دوزخ را نمی‌شنود » . (۱)

﴿ ۱۰۴ ﴾ **يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ
وَعِدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ**

در آن روز که آسمان را همچون طومار در هم می‌پیچیم ، (سپس) همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم ، این وعده‌ای است که ما داده‌ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد .

« سِجِّل » به معنی قطعه سنگ‌هایی است که روی آن می‌نوشتند سپس به تمام اوراقی که مطالب را روی آن می‌نگارند گفته شده است (مفردات راغب و قاموس) .

در زمان‌های گذشته برای نوشتن نامه‌ها و همچنین کتاب‌ها ، از اوراق طومار مانند استفاده می‌کردند ، این طومارها را قبل از نوشتن به هم می‌پیچیدند و شخص کاتب تدریجاً آن را از یک طرف می‌گشود و مطالب مورد نظر را روی آن می‌نوشت و بعد از پایان کتابت نیز آن را می‌پیچیدند و کنار می‌گذاشتند و لذا هم نامه‌ها و هم کتاب‌هایشان شکل طومار داشت این طومار ، « سِجَل » نامیده می‌شد که برای کتابت از آن استفاده شده بود . در این آیه تشبیه لطیفی نسبت به در نور دیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا شده است ، در حال حاضر این طومار گشوده شده و تمام نقوش و خطوط آن خوانده می‌شود و هر یک در جایی قرار دارد ، اما هنگامی که فرمان رستاخیز فرا رسد ، این طومار عظیم باتمام خطوط و نقوشش، درهم پیچیده خواهد شد .

البته پیچیدن جهان به معنی فنا و نابودی آن نیست ، چنان‌که بعضی پنداشته‌اند ، بلکه به معنی در هم کوبیده شدن و جمع و جور شدن آن است و به تعبیر دیگر شکل جهان به هم

می خورد ، اما مواد آن نابود نمی شود ، این حقیقتی است که از تعبیرات مختلف در آیات معاد (مخصوصاً بازگشت انسان از استخوان پوسیده و از قبرها) به خوبی مشاهده می شود . سپس اضافه می کند : (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ) .

در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه ۲۹ سورة اعراف آمده است « كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ » همان گونه که شمارا در آغاز ایجاد کرد باز می گرداند » . و در پایان آیه می فرماید : (وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) .

از بعضی روایات استفاده می شود که منظور از بازگشت خلق به صورت اول آن است که انسان ها بار دیگر پابرهنه و عریان ، آن گونه که در آغاز آفرینش بودند ، باز می گردند ، ولی بدون شک منظور این نیست که مفهوم آیه منحصر در این معنی باشد ، بلکه این یکی از

چهره‌های بازگشت آفرینش به صورت نخست است. (۱)

﴿۱۰۵﴾ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

مادر «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد.

حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود

«أَرْض» به مجموع کره زمین گفته می‌شود و سراسر جهان را شامل می‌گردد مگر این که قرینه خاصی در کار باشد، گرچه بعضی احتمال داده‌اند که مراد وارث شدن سراسر زمین در قیامت است، ولی ظاهر کلمه «أَرْض» هنگامی که به طور مطلق گفته می‌شود، زمین این جهان است.

۱- «مجمع البیان» ذیل آیات مورد بحث.

واژه « اِزْث » به معنی چیزی است که بدون معامله و داد و ستد به کسی انتقال می یابد و گاهی در قرآن کریم « اِزْث » به تسلط و پیروزی یک قوم صالح بر قوم ناصالح و در اختیار گرفتن مواهب و امکانات آنها گفته شده است ، چنانکه در آیه ۱۳۷ سورة اعراف درباره بنی اسرائیل و پیرویشان بر فرعونیان چنین می خوانیم : « وَ اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِیْنَ كَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا : مَاشَرِق و غَرِب زمین را به اِزْث به آن قوم مستضعف دادیم » .

گرچه « زَبُور » در اصل به معنی هر گونه کتاب و نوشته است ، هر چند در قرآن مجید در دو مورد از سه موردی که این کلمه به کار رفته ، اشاره به زبور داود است ، اما بعید به نظر نمی رسد که مورد سوم یعنی آیه مورد بحث نیز به همین معنی باشد .

« زبور داود » یا به تعبیری که در کتب « عهد قدیم » آمده « مزامیر داود » عبارت است از مجموعه ای از مناجات ها و نیایش ها و اندرزهای داود پیامبر .

« ذِکْر » در اصل به معنی یادآوری و یا چیزی که مایه تذکر و یادآوری است و در آیات

قرآن به همین معنی به کار رفته ، گاهی نیز به کتاب آسمانی موسی یعنی تورات اطلاق شده (مانند آیه ۴۸ سوره انبیاء: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ) . و گاه این عنوان در مورد قرآن استعمال شده ، مانند آیه ۲۷ سوره تکویر: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» .

ولی با توجه به تعبیراتی که در آیه به کار رفته ، ظاهر این است که منظور از زبور ، کتاب داود و ذکر به معنی تورات است و با توجه به این که زبور بعد از تورات بوده ، تعبیر « مِنْ بَعْدِ » نیز حقیقی است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود ، « ما ، در زبور ، بعد از تورات ، چنین نوشتیم که این زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد » .

روایات پیرامون قیام مهدی علیه السلام

در بعضی از روایات صریحاً این آیه تفسیر به یاران مهدی علیه السلام شده است: چنان که در مجمع البیان ذیل همین آیه از امام باقر علیه السلام چنین می خوانیم: « هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي الْآخِرِ »

الزَّمان: بندگان صالحی را که خداوند در این آیه به عنوان وارثان زمین یاد می کند یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند.»

در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه چنین آمده است: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، قَالَ الْقَائِمُ وَأَصْحَابُهُ: منظور از این که زمین را بندگان صالح خدا به ارث می برند مهدی قائم علیه السلام و یاران او هستند.»

ناگفته پیدا است مفهوم این روایات، انحصار نیست، بلکه بیان یک مصداق عالی و آشکار است و بارها گفته ایم این تفسیرها هرگز عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی سازد. بنابراین در هر زمان و در هر جا بندگان صالح خدا قیام کنند، پیروز و موفق خواهند بود و سرانجام وارث زمین و حکومت آن خواهند شد. علاوه بر روایات فوق که در خصوص تفسیر این آیه وارد شده، روایات بسیار زیادی که بالغ به حد تواتر است از طرق شیعه و اهل تسنن در مورد مهدی علیه السلام از پیامبر

گرامی اسلام و همچنین از « ائمه اهلبیت » نقل شده که همه آنها دلالت بر این دارد سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد و مردی از خاندان پیامبر قیام می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌سازد ، آن‌چنان که از ظلم و جور پر شده باشد .

از جمله این حدیث معروف است که در اکثر منابع اسلامی از پیامبر نقل شده : لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ ، حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا (صَالِحًا) مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا : اگر از عمر جهان جز یک روز نماند ، خداوند آن‌روز را آن‌قدر طولانی می‌کند تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که صفحه زمین را پر از عدل و داد کند ، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است .»

این حدیث با همین تعبیر یا مختصر تفاوتی در بسیاری از کتب شیعه و

اهل سنت آمده است. (۱)

در ذیل آیه ۳۳ سورة توبه گفتیم: که گروهی از بزرگان علمای اسلام، از قدیم و جدید، سنی و شیعه در کتاب‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه قیام مهدی علیه السلام در سر حد تواتر است و به هیچ وجه قابل انکار نیست، حتی کتاب‌هایی بالخصوص در این مورد نوشته‌اند که شرح آن را می‌توانید در تفسیر ذیل آیه ۳۳ توبه مطالعه فرمایید.

﴿۱۰۶﴾ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ

در این ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان.

ظاهر آیه این است که «هَذَا» اشاره به همان وعده‌ای است که در آیه قبل به بندگان صالح خود در مورد حکومت روی زمین داده شده است.

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب «منتخب الاثر» و «نور الابصار» مراجعه شود.

﴿۱۰۷﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم .

پیامبر رحمت برای جهانیان

عموم مردم دنیا اعم از مؤمن و کافر همه مرهون رحمت تو هستند ، چراکه نشر آیینی را به عهده گرفتی که سبب نجات همگان است ، حال اگر گروهی از آن استفاده کردند و گروهی نکردند این مربوط به خودشان است و تأثیری بر عمومی بودن رحمت نمی‌گذارد . این درست به آن می‌ماند که بیمارستان مجهزی برای درمان همه دردها با پزشکان ماهر و انواع داروها تأسیس کنند و درهای آن را به روی همه مردم بدون تفاوت بگشایند ، آیا این وسیله رحمت برای همه افراد آن اجتماع نیست ؟ حال اگر بعضی از بیماران لجوج خودشان از قبول این فیض عام امتناع کنند تأثیری در عمومی بودن آن نخواهد داشت . و به تعبیر دیگر رحمت بودن وجود پیامبر برای همه جهانیان جنبه مقتضی و فاعلیت

فاعل دارد و مسلماً فعلیت نتیجه ، بستگی به قابلیت قابل نیز دارد .

تعبیر به « غَالَمِينَ » (جهانیان) آنچنان مفهوم وسیعی دارد که تمام انسانها را در تمام اعصار و قرون شامل می شود و لذا این آیه را اشاره ای بر خاتمیت پیامبر اسلام می دانند ، چراکه وجودش برای همه انسانهای آینده تا پایان جهان رحمت است و رهبر و پیشوا و مقتدا ، حتی این رحمت ، از یک نظر شامل فرشتگان هم می شود .

حدیث جالبی در این جا نقل شده که این عمومیت را تأیید می کند حدیث این است : هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر از جبرئیل پرسید : « هَلْ أَصَابَكَ مِنْ هَذِهِ الرَّحْمَةِ شَيْءٌ : آیا چیزی از این رحمت عاید تو شد ؟ » .

جبرئیل در پاسخ عرض کرد : « نَعَمْ ، إِنِّي كُنْتُ أَخْشَى عَاقِبَةَ الْأَمْرِ ، فَأَمَنْتُ بِكَ ، لَمَّا أَتَنَى اللَّهُ عَلَيَّ بِقَوْلِهِ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ : من از پایان کار خویش بیمناک بودم ، اما به خاطر آیه ای که در قرآن بر تو نازل شده از وضع خود مطمئن شدم ، آنجا که خداوند مرا با این جمله مدح کرده " ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ

مَكِينٌ: جبرئیل نزد خداوند خالق عرش بلند مقام و بلند مرتبه است" (۱).

﴿۱۰۸﴾ قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

بگو: تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است، آیا

(با این حال) تسلیم (حق) می شوید؟ (و بت ها را کنار می گذارید).

در واقع در این آیه سه نکته بنیادی مطرح شده است، نخست این که پایه اصلی رحمت توحید است و به راستی هر چه بیشتر بیندیشیم وجود این رابطه نیرومند روشن تر می شود، توحید در اعتقاد، در عمل، توحید در کلمه، توحید صفوف و توحید در قانون و در همه چیز. نکته دیگر این که به مقتضای کلمه «أَنَّمَا» که دلیل بر حصر است تمام دعوت پیامبران اسلام در اصل توحید خلاصه می شود، مطالعات دقیق نیز نشان می دهد که اصول و

۱- «مجمع البيان» ذیل آیه مورد بحث.

حتی فروع و احکام نیز در پایان به اصل توحید بازمی‌گردد و به همین دلیل همان‌گونه که سابقاً هم گفته‌ایم توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست ، بلکه همچون رشته محکمی است که دانه‌های یک تسبیح را به هم پیوند می‌دهد و یا صحیح‌تر روحی است که در کالبد دین دمیده شده .

و آخرین نکته این‌که مشکل اصلی تمام جوامع و ملل ، آلودگی به شرک در اشکال مختلف است ، زیرا جمله « فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ » (آیا تسلیم در برابر این اصل می‌شوید) می‌رساند که مشکل اصلی بیرون آمدن از شرک و مظاهر آن و بالا زدن آستین برای شکستن بت‌ها است ، نه فقط بت‌های سنگی و چوبی ، که بت‌ها از هر نوع مخصوصاً طاغوت‌های انسانی . ﴿۱۰۹﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ادْنُتْكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ اگر (با این همه) روی‌گردان شوند بگو: من به همه شما یکسان (از عذاب الهی) اعلام خطر می‌کنم و نمی‌دانم آیا وعده (عذاب خدا) به شما نزدیک است یا دور؟

« اَذْنُتُ » از ماده « اِذْنَان » به معنی اعلام کردن توأم با تهدید است و گاه به معنی اعلان جنگ نیز آمده ، اما از آنجا که این سوره در مکه نازل شده و در آنجا نه زمینه جهاد بود و نه حکم جهاد نازل شده بود ، بسیار بعید به نظر می‌رسد که این جمله در این‌جا به معنی « اعلان جنگ » باشد ، بلکه ظاهر این است که پیامبر با این سخن می‌خواهد اعلام نفرت و جدایی از آن‌ها کند و نشان دهد که از آنان به کلی دست شسته است .

تعبیر به « عَلَى سَوَاءٍ » یا اشاره به این است که من نسبت به مجازات‌های الهی به همه شما به‌طور یکسان اعلام خطر می‌کنم ، مبادا چنین تصور کنند که اهل مکه یا قریش با دیگران تفاوت دارند و در پیشگاه خدا برای آن‌ها مزیت و برتری است و یا اشاره به این است که من ندایم را به گوش همه شما بدون استثناء رساندم .

سپس این تهدید را به صورت آشکارتری بیان می‌کند و می‌گوید :

(وَإِنْ أَدْرِي أَقْرِبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تَدْعُونَ) .

فکر نکنید این وعده دور است ، شاید هم نزدیک و بسیار هم نزدیک باشد .

این عذاب و مجازاتی که در این جا به آن تهدید شده‌اند ممکن است عذاب قیامت و یا مجازات دنیا و یا هر دو باشد ، در صورت اول علم آن مخصوص خدا است و هیچ‌کس به درستی از تاریخ وقوع رستاخیز آگاه نیست ، حتی پیامبران خدا و در صورت دوم و سوم ممکن است اشاره به جزئیات و زمان آن باشد که من از جزئیات آن آگاه نیستم ، چراکه علم پیامبر نسبت به این‌گونه حوادث همیشه جنبه فعلی ندارد ، بلکه گاه جنبه ارادی دارد ، یعنی تا اراده نکند نمی‌دانند .^(۱)

۱- توضیح بیشتر پیرامون علم پیامبر و جانشینان معصوم او را در کتاب رهبران بزرگ و مسؤولیت‌های بزرگ‌تر مطالعه فرمایید .

﴿۱۱۰﴾ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ

اوسخنان آشکارا می داند و آنچه را کتمان می کنید (بیز) می داند (و چیزی بر او مخفی نیست).
اصولاً پنهان و آشکار برای شما که علمتان محدود است مفهوم دارد ، اما برای آن کس
که علمش بی پایان است غیب و شهود یکی است و سِرّ و علَن در آن جا یکسان می باشد .

﴿۱۱۱﴾ وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةً لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

و من نمی دانم شاید این ماجرا آزمایشی برای شما است و بهره گیری تا مدتی (معین).
در واقع برای تأخیر مجازات الهی در این جا دو فلسفه بیان شده است:
نخست مسئله امتحان و آزمایش است ، خدا هرگز در عذاب عجله نمی کند ، تا
خلق را آزمایش کافی کند و اتمام حجت نماید .
دوم این که افرادی هستند که آزمایش آن ها تمام شده و کلمه مجازاتشان قطعی گردیده
است ، اما برای این که سخت کیفر ببینند نعمت را بر آن ها گسترده می سازد تا کاملاً غرق

نعمت شوند و درست در همان حال که سخت در لذايد غوطه‌ورند تازيانۀ عذاب را بر آنها می‌کوبد تا دردناک‌تر باشد و رنج محرومان و ستم‌ديدگان را به خوبی احساس کنند .

﴿ ۱۱۲ ﴾ قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

(و پیامبر) گفت: پروردگارا! به حق داوری فرما (و این طغيانگران را کیفر ده) و از پروردگار

رحمان در برابر نسبت‌های ناروای شما استمداد می‌طلبم .

آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سورة انبياء است همچون نخستین آیه این سوره سخن از غفلت مردم بی‌خبر می‌گوید و به عنوان نقل قول از پیامبر در یک عبارت نفرین مانند ، ناراحتی او را از این همه غرور و غفلت منعکس می‌کند .

در دومین جمله روی سخن را به مخالفان کرده و می‌گوید :

(وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ) .

در حقیقت با کلمۀ « رَبُّنَا » آنها را به این واقعیت توجه می‌دهد که ما همه مربوط و

مخلوقیم و او خالق و پروردگار همه ما است .

تعبیر به « أَلَرَّحْمَنُ » که اشاره به رحمت عامه پروردگار است به آنها گوشزد می کند که سرتاپای وجود شما را رحمت الهی فراگرفته ، چرا لحظه ای در آفریننده این همه نعمت و رحمت نمی اندیشید ؟

و تعبیر به « الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ » به آنها اخطار می کند که گمان نکنید ما در برابر انبوه جمعیت شما تنها هستیم و تصور نکنید این همه تهمت و دروغ و نسبت های ناروای شما چه در مورد ذات پاک خدا و چه در برابر ما ، بدون پاسخ خواهد ماند ، نه هرگز ، که تکیه گاه همه ما او است و او قادر است از بندگان مؤمن خود در برابر هرگونه دروغ و تهمت دفاع کند .

پایان سوره انبیاء

سورة حج

فضیلت تلاوت سورة « حج »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است : « هر کس سورة " حج " را بخواند ، خدا پاداش حج و عمره را به او می دهد به تعداد تمام کسانی که در گذشته و آینده حج عمره به جا آورده یا خواهند آورد » .^(۱)

بدون شک این ثواب و فضیلت عظیم تنها برای تلاوت لفظی نیست ، تلاوتی اندیشه ساز و اندیشه ای عمل پرور می طلبد .

در حقیقت کسی که این سوره و محتوای آن را در زندگیش پیاده نماید ، با تمام مؤمنان گذشته و آینده ، پیوندی از نظر معنوی پیدا می کند که گویی در اعمال آنها سهیم می باشد .

۱- « مجمع البیان » ، آغاز سورة حج .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ

ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است .

زلزله عظیم رستاخیز

خطاب « يَا أَيُّهَا النَّاسُ » دلیل روشنی است بر این که هیچ گونه تفاوت و تبعیضی از نظر نژاد و زبان و اعصار و قرون و مکان ها و مناطق جغرافیایی و طوایف و قبایل در آن نیست ، مؤمن و کافر، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، مرد و زن امروز و آینده همه در آن شریک هستند.

﴿ ۲ ﴾ يَوْمَ تَرْوُفُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ

تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ

روزی که آن را می بیند (آن چنان وحشت سرتا پای همه را فرا می گیرد که) مادران شیرده ،

کودکان شیرخوارشان را فراموش می کنند و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند ولی عذاب خدا شدید است. در زلزله ها و حوادث وحشتناک نیز گاهی این پدیده ها به صورت جزئی پیدا می شود ، یعنی مادران کودکان خود را فراموش کرده و بارداران جنین خود را ساقط می کنند و بعضی همچون افراد مست از خود بی خود می شوند ولی جنبه عمومی و همگانی ندارد ، اما زلزله رستاخیز چنان است که از مشاهده آن همه مردم به این حالات گرفتار می شوند .

جمله « وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى » (مردم را به صورت مستان می بینی) اشاره به این است که پیامبر که مخاطب این جمله می باشد (و احتمالاً مؤمنان بسیار قوی الایمان که قدم جای قدم های او نهاده اند) از این وحشت عظیم در امانند زیرا می گوید : مردم را به این حالت می بینی ، یعنی خودت چنین نیستی .

﴿ ۳ ﴾ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ

گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند .

پیروان شیطان

واژه « مرید » از ماده « مرد » در اصل به معنی سرزمین بلندی است که خالی از هرگونه گیاه باشد و به درختی که از برگ خالی شود ، « اَمْرَد » می گویند و روی همین جهت به نوجوانانی که مو در صورتشان نرویده ، نیز « اَمْرَد » گفته می شود .
در این جا منظور از « مرید » کسی است که عاری از هرگونه خیر و سعادت و نقطه قوت است و طبعاً چنین کسی سرکش و متمرّد و ظالم و عصیانگر خواهد بود .
گروهی از مردم گاه در اصل توحید و یگانگی حق و نفی هرگونه شریک جدال می کنند و گاه در قدرت خدا نسبت به مسأله احیای مردگان و بعث و نشور و در هر صورت

هیچ‌گونه دلیلی بر گفته‌های خود ندارند .

این‌گونه افراد که تابع هیچ‌گونه منطق و دانشی نیستند ، از هر شیطان سرکش و متمردی تبعیت می‌کنند .

نه از یک شیطان که از همه شیطان‌ها ، اعم از شیاطین انس و جن که هریک از آن‌ها برای خود نقشه و برنامه و حيله و دامی دارند .

چرا آیه می‌گوید : "از هر شیطان" ؟

جالب این‌که نمی‌فرماید : چنین کسی از شیطان پیروی می‌کند، بلکه می‌گوید : از هر شیطان متمردی ، و این اشاره به آن است که شیاطین همه یک خط واحد و برنامه مشترک ندارند ، بلکه هریک برای خود راهی و دامی انتخاب کرده‌اند ، آن‌چنان این دام‌ها متنوع است که انسان در تشخیص آن‌ها گم می‌شود مگر آن‌ها که به خاطر ایمان و توکل بر خدا در سایه حمایت او قرار گرفته‌اند و مشمول جمله «إِلَّا عِبَادُكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» هستند (۴۰/حجر).

ذکر این نکته نیز لازم است که تمرد و سرکشی و خالی بودن از خیر و برکت ، در مفهوم کلمه « شیطان » افتاده است ، ولی در این جا مخصوصاً کلمه « مرید » (فاقد هرگونه خیر و سعادت بودن) را به عنوان تأکید پشت سر آن ذکر می کند تا سرنوشت کسانی که از چنین رهبرانی پیروی می کنند ، کاملاً روشن گردد .

﴿ ۴ ﴾ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ
بر او نوشته شده که هرکس ولایتش را بر گردن نهد ، به طور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنماییش می کند.

« سَعِير » از « سَعَر » به معنی شعله ور شدن آتش است و در این جا منظور آتش سوزان دوزخ است که از هراتشی سوزنده تر می باشد.

﴿ ۵ ﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ

مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ
 يُتَوَفَّىٰ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى
 الْأَرْضَ هَامِدةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ
 ای مردم اگر در رستخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید) ما شمارا از خاک آفریدیم،
 سپس از نطفه و بعد از خون بسته شده ، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) که
 بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، هدف این است که ما برای
 شمارو شن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین هایی را که بخواهیم، تاملت معینی در رحم
 مادران قرار می دهیم (و آنچه را بخواهیم، ساقط می کنیم) بعد شمارا به صورت طفل بیرون
 می فرستیم، سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ برسید در این میان بعضی از
 شما می میرند و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می رسند
 آن چنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (از سوی دیگر زمین را (در

فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی اما هنگامی که باران را بر آن فرو می‌فرستیم ، به حرکت درمی‌آید و نمو می‌کند و انواع گیاهان زیبا را می‌رویانند .

دلایل معاد در عالم جنین و گیاهان

« مُضَغَّةٌ » از « مَضَغ » به معنی جویدن است و به معنی مقدار کمی گوشت که انسان در یک لقمه می‌تواند آن را بجود ، می‌باشد و این تشبیه جالبی است برای جنین در دوران بعد از علقه بودن .
 « هَامِدَّةٌ » در اصل به معنی آتشی است که خاموش شده و به زمینی که گیاهانش خشکیده و بی حرکت مانده ، « هَامِدَّةٌ » گفته می‌شود (مفردات راغب) بعضی دیگر گفته‌اند که « هَامِدَّةٌ » حالتی است حد فاصل میان مرگ و حیات (تفسیر فی ظلال) .
 « إِهْتَزَّتْ » از ماده « هَزَّ » به معنی تحریک شدید است .
 « رَبَّتْ » از ماده « رُبُّو » به معنی افزایش و نمو است و « رَبَّاءٌ » نیز از همین ماده است .

«بَهِيْج» به معنی زیبا و چشمگیر و سرورآفرین است .

«أَزْدَلِ الْعُمُرِ» چیست ؟

«أَزْدَلِ» از ماده «رَذَل» به معنی چیز پست و نامطلوب است و منظور از «أَزْدَلِ الْعُمُرِ» نامطلوب‌ترین دوران‌های عمر انسان می‌باشد که به‌نهایت پیری می‌رسد و به‌گفته قرآن علوم و دانش‌های خود را به‌کلی فراموش می‌کند و درست مانند یک کودک می‌شود ، از نظر معلومات همچون کودک است ، از نظر تدبیر امور شبیه کودک است ، از چیز جزئی همانند یک کودک ناراحت می‌شود و با امر مختصری خوشحال و راضی می‌گردد ، ظرفیت و حوصله خود را از دست می‌دهد و گاه حرکات او کودکانه می‌شود .

با این تفاوت که مردم از کودک انتظاری ندارند و از او دارند ، به‌علاوه درمورد کودکان این امیدواری هست که با رشد و نمو جسم و روحشان همه این‌حالات برطرف می‌گردد اما درمورد پیران فرتوت و کهنسال چنین امیدی وجود ندارد و با این تفاوت که یک کودک

چیزی نداشته که از دست بدهد اما این پیر کهنسال همه سرمایه‌های حیاتی خود را از دست داده است .

روی این جهات حال پیران سالخورده در مقایسه با حال کودکان بسیار رقت‌بارتر و ناگوارتر است .

﴿ ٦ ﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
این به خاطر آن است که بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده می‌کند و بر هر چیز توانا است .

﴿ ٧ ﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ
و این که رستاخیز خواهد آمد ، شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند ، زنده می‌کند .

در این دو آیه به عنوان جمع‌بندی کلی ، هدف اصلی از بیان این دو دلیل را

ضمن بازگویی پنج نکته تشریح می‌کند ؛

﴿ ۱ - نخست می‌گوید : « ذَلِك بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ » .

و چون او حق است ، نظامی که آفریده نیز حق است ، بنابراین نمی‌تواند بیهوده و بی‌هدف باشد ، چون این جهان بی‌هدف نیست و از سوی دیگر هدف اصلی را در خود آن نمی‌یابیم ، یقین پیدا می‌کنیم که معاد و رستاخیزی در کار است .

﴿ ۲ - این نظام حاکم بر جهان حیات به ما می‌گوید : « وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَى » .

همان کسی که لباس حیات بر تن خاک می‌پوشاند و نطفه بی‌ارزش را به انسان کاملی مبدل می‌سازد و زمین‌های مرده را جان می‌دهد ، او مردگان را حیات نوین می‌بخشد ، آیا با این برنامه حیات‌آفرین مستمر او در این جهان باز می‌توان در امکان معاد تردید کرد ؟

﴿ ۳ - و باز همه این‌ها برای این است که بدانید « وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارْتَيْبٍ فِيهَا » .

﴿ ۴ - و این‌ها همه مقدمه‌ای است برای آخرین نتیجه و آن این که « خداوند تمام کسانی را

که در قبرها آرمیده‌اند ، زنده می‌کند » (وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ) .
 البته این نتایج پنجگانه که بعضی مقدمه و بعضی ذی‌المقدمه ، بعضی اشاره به وقوع است ،
 مکمل یکدیگرند و همگی به یک نقطه منتهی می‌شوند و آن این‌که رستاخیز و بعث مردگان
 نه تنها امکان‌پذیر است ، بلکه قطعاً تحقق خواهد یافت .
 آن‌ها که در امکان زندگی بعد از مرگ تردید دارند ، صحنه مشابه آن در زندگی انسان‌ها و
 گیاهان دائماً در برابر چشمان آن‌ها است و همه سال و همه روز تکرار می‌شود .
 و اگر در قدرت خدا شک دارند ، این چیزی است که نمونه‌های بارز آن را با چشم
 خود می‌بینید .
 مگر انسان‌ها در آغاز از خاک آفریده نشدند ؟ بنابراین چه جای تعجب که بار دیگر از
 خاک برخیزند ؟
 بنابراین باید عالم دیگری وجود داشته باشد ، عالمی وسیع و جاودانه که شایسته است

هدف آفرینش محسوب گردد .

﴿ ۸ ﴾ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ

و گروهی از مردم درباره خدا بدون هیچ دانشی و بدون هیچ هدایت و کتاب روشنی به

مجادله برمی خیزند .

باز هم مجادله به باطل

جمله « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ » درست همان تعبیری است که در چند

آیه قبل گذشت و تکرار آن نشان می دهد که جمله اول اشاره به گروهی است و جمله دوم

اشاره به گروهی دیگر .

جمعی از مفسران فرق این دو گروه را در این دانسته اند که آیه گذشته ناظر به حال

پیروان گمراه و بی خبر است، درحالی که این آیه ناظر به رهبران این گروه گمراه می باشد. (۱)

در این که فرق میان «علم» و «هدی» و «کتاب منیر» چیست؟ نیز مفسران بحث هایی دارند، آنچه نزدیک تر به نظر می رسد، این است که «علم» اشاره به استدلالات عقلی است و «هدی» به هدایت و راهنمایی رهبران الهی و «کتاب منیر» اشاره به کتب آسمانی می باشد. درواقع به تعبیر ساده تر همان دلایل سه گانه معروف «کتاب» و «سنت» و «دلیل عقل» را بازگو می کند و با توجه به این که «اجماع» نیز طبق تحقیقات دانشمندان به «سنت» بازمی گردد، همه دلایل اربعه در این عبارت جمع است.

در واقع بحث و جدال علمی زمانی می تواند ثمربخش باشد که متکی به یکی از این دلایل گردد، دلیل عقل یا کتاب، یا سنت.

۱- «المیزان» و «تفسیر فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ
نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ

آن‌ها را تکبر و بی‌اعتنایی (نسبت به سخنان الهی) می‌خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند، برای آن‌ها در دنیا رسوایی است و در قیامت عذاب سوزنده به آن‌ها می‌چشایم. «ثانی» از ماده «ثنی» به معنی پیچیدن است و «عطف» به معنی پهلوی است و پیچیدن پهلوی، کنایه از بی‌اعتنایی و اعراض از چیزی است.

جمله «لِيُضِلَّ» ممکن است هدف این اعراض و روی‌گردانی باشد، یعنی آن‌ها برای گمراه ساختن مردم، آیات و هدایت‌های الهی را به هیچ می‌گیرند و ممکن است نتیجه آن گردد، یعنی محصول بی‌اعتنایی آن‌ها این است که مردم را از راه حق بازمی‌دارند.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ

(و به او می‌گوییم:) این نتیجه چیزی است که دست‌هایت از پیش برای تو فرستاده است

و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی‌کند .

« ظَلَامٌ » صیغهٔ مبالغه به معنی بسیار ظلم‌کننده است ، مسلماً خداوند مطلقاً ظلم نمی‌کند، نه بسیار و نه کم و انتخاب این تعبیر در این جا ممکن است اشاره به این باشد که مجازات بدون دلیل از سوی خداوند بزرگ همیشه مصداق ظلم بسیار است .
به او می‌گوییم: « این نتیجهٔ چیزی است که دست‌هایت از پیش برای تو فرستاده است ». نه کسی را بی‌جهت کیفر می‌دهد و نه بر میزان مجازات کسی بدون دلیل می‌افزاید و برنامهٔ او عدالت محض و محض عدالت است .

این آیه از آیاتی است که هم مذهب جبر یون را نفی می‌کند و هم اصل عدالت را در مورد افعال خدا اثبات می‌نماید (برای کسب اطلاعات بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیهٔ ۱۸۲ سورهٔ آل عمران مراجعه کنید) .

﴿ ۱۱ ﴾ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْتَبِطُ اللّٰهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ

فَتَنَّهُۥٓ اِنْ قَلَبَ عَلٰی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است) همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد ، حالت اطمینان پیدا می کند ، اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد ، دگرگون می شوند و به کفر رومی آورند و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است.

آنها که بر لب پر نگاه کفرند

تعبیر به « عَلٰی حَرْفٍ » ممکن است اشاره به این باشد که ایمان آنها بیشتر بر زبانشان است و در قلبشان جز نور ضعیف بسیار کمرنگی از ایمان نتابیده است و ممکن است اشاره به این باشد که آنها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند ، بلکه در کنار و لبه آن هستند ، زیرا یکی از معانی « حَرْفٍ » لبه کوه و کناره اشیاء است و می دانیم کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته اند ، مستقر و پابرجا نیستند و با تکان مختصری از مسیر خارج می شوند، در واقع

چنین است حال افراد ضعیف الایمان که با کوچک‌ترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می‌رود .
 سپس قرآن به تشریح تزلزل ایمان آنها پرداخته و می‌گوید : « فَإِنْ أَصَابَهُ
 خَيْرٌ اطمأنَّ به وَاِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ » .
 گویی آنها دین و ایمان را به‌عنوان یک وسیله نیل به مادیات پذیرفته‌اند که اگر این
 هدف تأمین شد ، دین را حق می‌دانند وگرنه بی‌اساس .
 قابل توجه این‌که قرآن در مورد روی آوردن دنیا به این اشخاص تعبیر به "خیر" می‌کند
 و در مورد پشت کردن دنیا ، تعبیر به "فتنة" (وسیله آزمایش) نه "شر" اشاره به این‌که این
 حوادث ناگوار شر و بدی نیست ، بلکه وسیله‌ای است برای آزمایش .
 و در پایان آیه اضافه می‌کند : « خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ... » .
 درحقیقت این‌گونه افراد دین را تنها از دریچه منافع مادی خود می‌نگریستند و
 معیار حقانیت آن را روی آوردن دنیا می‌پنداشتند ، این گروه که در عصر و زمان ما نیز

تعدادشان کم نیست و در هر جامعه‌ای وجود دارند ، ایمانی آلوده به شرک و بت‌پرستی دارند ، متتها بت آنها همسر و فرزند و مال و ثروت و گاو و گوسفند آنها است و بدیهی است که چنین ایمان و اعتقادی سست‌تر از تار عنکبوت است .
 ﴿۱۲﴾ **يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نِفْعَةَ ذَلِكَ هُوَ الضَّالُّ الْبَعِيدُ**
 او جز خدا کسی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه سودی ، این گمراهی بسیار عمیقی است .

اگر به‌راستی او خواهان منافع مادی و گریزان از زیان است و به همین دلیل معیار حقانیت دین را اقبال و ادبار دنیا می‌گیرد ، پس چرا به سراغ بت‌هایی می‌رود که نه امیدی به نفعشان است و نه ترسی از زیانشان ، موجوداتی بی‌خاصیت و فاقد هرگونه اثر در سرنوشت انسان‌ها .
 ﴿۱۳﴾ **يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَنَسِ الْمُؤَلَّى وَ لِبَنَسِ الْعَشِيرِ**
 او کسی را می‌خواند که زیانش از نفعش نزدیک‌تر است ، چه بد مولا و یاوری و چه بد مونس و معاشری .

چراکه این معبودهای ساختگی در دنیا فکر آنها را به انحطاط و پستی و خرافات سوق می دهند و در آخرت آتش سوزان را برای آنها به ارمغان می آورند بلکه آن گونه که در آیه ۹۸ سورة انبیاء می خوانیم : « این بت ها خود آتشگیره ها و هیزم جهنمند » (اِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) .

در این جا این سؤال پیش می آید که در آیه قبل هرگونه سود و زیان بت ها را نفی می کند اما در این آیه می گوید: زیانش از نفعش نزدیک تر است، آیا این دو با یکدیگر سازگار است؟ در پاسخ باید گفت : این در گفتگوها معمول است که گاه در یک مرحله موجودی را بی خاصیت می شمردند ، پس از آن ترقی کرده آن را منشأ زیان می دانند ، درست مثل این که می گوئیم : « با فلان شخص معاشرت نکن که نه به درد دین تو می خورد و نه به درد دنیای تو » و بعد ترقی می کنیم و می گوئیم : « بلکه مایه بدبختی و رسوایی تو است » . ضمناً صیغه « أَفْعَلْ تَفْضِيلٌ » (کلمه اقرب) ، الزاماً به معنی وجود صفتی در طرفین مورد

مقایسه نیست و چه بسا طرف ضعیف‌تر اصلاً فاقد آن باشد ، مثلاً می‌گوییم : « یک ساعت صبر و شکیبایی در برابر گناه بهتر از آتش دوزخ است (هرگز مفهوم این سخن آن نیست که آتش دوزخ خوب است ، ولی صبر و شکیبایی از آن بهتر است ، بلکه آتش دوزخ اصلاً فاقد هرگونه خوبی است) .

این تفسیر را جمعی از مفسران بزرگ مانند « شیخ طوسی » در « تبیان » و « طبرسی » در « مجمع البیان » انتخاب کرده‌اند .

﴿ ۱۴ ﴾ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند ، در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نه‌هازی‌ر درختانش جاری است (آری) خدا هر چه را اراده کند ، انجام می‌دهد .
این پاداش‌های بزرگ برای او سهل و آسان است همان‌گونه که مجازات

مشرکان لجوج و رهبران گمراهشان برای او ساده است .
 در این مقایسه درحقیقت گروهی که تنها ایمان بر زبانشان قرار دارد ، در کنار دین قرار گرفته‌اند و با جزئی و سوسه منحرف می‌شوند و عمل صالحی نیز ندارند ، اما مؤمنان صالح در متن اسلامند و سخت‌ترین طوفان‌ها تکانشان نمی‌دهد ، درخت ایمانشان ریشه‌دار و میوه اعمال صالح بر شاخسار آن آشکار است ، این از یک‌سو .
 از سوی دیگر معبودهای گروه اول بی‌خاصیت هستند ، بلکه زیانشان بیشتر است اما مولا و سرپرست گروه دوم بر همه‌چیز قدرت دارد و برترین نعمت‌ها را برای آن‌ها فراهم ساخته است .
 ﴿۱۵﴾ مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ
 هرکس گمان می‌کند خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر

عصبانی است، هرکاری از دستش ساخته است، بکند) ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان نماید و نفس خود را قطع کند (و تائب پرتگاه مرگ پیش رود) ببیند آیا این کار خشم او را فرو می‌نشاند؟

تفسیری را که در ترجمه ذکر شد، گروه کثیری از مفسران برگزیده یا به عنوان یک احتمال قابل ملاحظه ذکر کرده‌اند.^(۱)

طبق این تفسیر ضمیر «لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ» به پیامبر باز می‌گردد و «سَمَاء» به معنی سقف خانه است (چون «سَمَاء» به هر چیزی که در جهت فوق قرار داشته باشد، اطلاق می‌گردد) و جمله «لَيَقْطَعُ» به معنی خفقان و قطع نفس و پیش رفتن تا سر حد مرگ است. افراد کم‌حوصله و عصبانی و ضعیف‌الایمان وقتی کارشان ظاهراً به بن‌بست می‌رسد،

۱- «مجمع البيان»، «تبيان»، «الميزان»، «صافی» و «قرطبی».

فوراً دستپاچه می‌شوند و تصمیم‌های جنون‌آمیز می‌گیرند ؛
 گاه مشت بر در و دیوار می‌کوبند ، گاه می‌خواهند زمین را بشکافند و زیر آن پنهان شوند
 و سرانجام برای خاموش کردن آتش خشم خویش تصمیم به انتحار و خودکشی می‌گیرند ،
 درحالی‌که هیچ‌یک از این اعمال جنون‌آمیز مشکل آن‌ها را حل نمی‌کند ، اگر کمی خونسرد
 باشند ، صبر و حوصله به خرج دهند و با نیروی ایمان به خدا و اعتماد به نفس و شکیبایی و
 استقامت به جنگ مشکلات برخیزند، حل آن قطعاً ممکن است .

﴿۱۶﴾ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ

این‌گونه ما قرآن را به صورت آیات روشن نازل کردیم
 و خداوند هرکس را بخواهد، هدایت می‌کند .
 دلایلی برای معاد و رستاخیز همچون بررسی دوران جنینی انسان و رشد گیاهان و زنده
 شدن زمین‌های مرده که همگان را به مسئله معاد آشنایی سازد و دلایلی همچون بی‌خاصیت

بودن بت‌ها و سرانجام کار کسانی که دین را وسیله جلب منافع مادی قرار می‌دهند . ولی با این همه ، داشتن دلایل روشن به تنهایی کافی نیست بلکه آمادگی پذیرش حق نیز لازم است ، به همین دلیل در پایان آیه می‌گوید : « وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ » . خواست خدا بی حساب نیست ، او حکیم است و همه کارهایش دارای حساب ، هرکس که در راه او به مجاهده برخیزد و از اعماق جان خواستار هدایت باشد ، خدا او را به وسیله آیات بیناتش راهنمایی می‌کند .

﴿ ۱۷ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

کسانی که ایمان آورده‌اند و یهود و نصاری و مجوس و مشرکان ، خداوند در میان آن‌ها روز قیامت دآوری می‌کند و حق را از باطل جدا می‌سازد ، خداوند بر هر چیز گواه است (و از همه چیز آگاه) .

از آیه فوق اجمالاً استفاده می‌شود که صابئیان پیرو بعضی از مذاهب آسمانی بوده‌اند، به‌خصوص این‌که در آیه در میان طایفه یهود و نصارا قرار گرفته‌اند، بعضی آن‌ها را از پیروان «یحیی بن زکریا» می‌دانند که مسیحیان او را «یحیی تعمیددهنده» می‌نامند و بعضی معتقدند آن‌ها برخی از عقاید یهود و برخی از عقاید مسیحیان را گرفته و به‌هم آمیخته‌اند و لذا مذهب آن‌ها را برزخی میان این دو مذهب می‌دانند.

﴿۱۸﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ
الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ
آیا ندیدی که سجده می‌کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند و
همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم، اما

بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب درباره آنها حتمی است و هرکسی را خدا خوار کند، کسی او را گرامی نخواهد داشت، خداوند هرکار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد.

سجود همگانی موجودات جهان چگونه است ؟

در قرآن مجید در آیات مختلف سخن از «سجود» عمومی موجودات جهان و همچنین «تسبیح» و «حمد» و «صلوة» (نماز) به میان آمده است و تأکید شده که این عبادات چهارگانه مخصوص انسانها نیست ، بلکه حتی موجودات ظاهراً بی جان نیز در آن شرکت دارند .

باتوجه به آنچه در آیه مورد بحث آمده ، موجودات عالم دارای دو گونه سجودند : سجود تکوینی و سجود تشریعی .

خضوع و تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر اراده حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان همان سجود تکوینی آنها است که تمام ذرات موجودات را شامل می شود ،

حتی سلول‌های مغز فرعون‌ها و نمرودها و منکران لجوج و تمام ذرات وجود آن‌ها مشمول این سجود تکوینی هستند .

به گفته جمعی از محققان تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند ، و به موازات آن در عالم خود حمد و تسبیح خدا می‌گویند و سجود و صلات دارند (شرح این سخن در تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء درج گردیده است) و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم، حداقل تسلیم و خضوع آن‌ها در برابر همه نظامات هستی به هیچ وجه قابل انکار نیست. اما «سجود تشریعی» همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می‌یابد .

در این جا این سؤال پیش می‌آید که اگر برنامه سجود عمومی موجودات همه انسان‌ها را دربرمی‌گیرد ، چرا در آیه فوق به گروهی از انسان‌ها تخصیص داده شده است ؟ اما توجه به این که «سجده» در این آیه در یک مفهوم جامع میان «تشریع» و «تکوین»

استعمال شده ، پاسخ این سؤال روشن می شود ، زیرا سجده در مورد خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان ، فرد تکوینیش منظور است ، اما در مورد انسان ها تشریعی است که بسیاری آن را انجام می دهند و گروهی سرپیچی کرده و مصداق « کَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ » هستند و می دانیم استعمال یک لفظ در مفهوم جامع و عام با حفظ مصادیق مختلف هیچ مانعی ندارد ، حتی نزد آن ها که استعمال لفظ را در بیشتر از یک معنی جایز نمی دانند ، تا چه رسد به ما که استعمال لفظ مشترک را در معانی متعدد جایز می دانیم .

﴿ ۱۹ ﴾ هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ

این ها دو گروهند که درباره پروردگارشان به خصامه و جدال پرداختند ، کسانی که کافر شدند ، لباس هایی از آتش برای آن ها بریده می شود و مایع سوزان و جوشان بر سر آن ها فرو می ریزند .

دو گروه متخاصم در برابر هم

« حَمِيمٌ » آب گرم و سوزان است .

کلمه « خَصْمَانِ » تثنیه است درحالی که « اِخْتَصَمُوا » که فعل آن است ، به صورت جمع آمده ، این به خاطر آن است که این دو خصم ، دو نفر نیستند بلکه دو گروهند ، به علاوه این دو گروه در دو صف قرار ندارند ، بلکه در صفوف مختلف قرار گرفته و هر گروه به مبارزه با سایرین برمی خیزد .

طوائف پنج گانه کفار از یک سو و مؤمنان راستین از سوی دیگر و اگر درست دقت کنیم می بینیم که اساس اختلافات همه ادیان به اختلاف درباره ذات و صفات خدا بازمی گردد و نتیجه آن به مسأله نبوت و معاد کشیده می شود ، بنابراین لزومی ندارد که ما در این جا کلمه « دین » را در تقدیر بگیریم و بگوییم : متخاصمه آنها در دین پروردگارشان است ، بلکه واقعاً ریشه اختلافات به اختلاف در توحید بازمی گردد و اصولاً تمام ادیان تحریف یافته و

باطل به نوعی از شرک گرفتارند که آثارش در همه عقاید آنها ظاهر می شود .
 سپس چهار نوع مجازات کافرانی را که دانسته و آگاهانه حق را انکار کردند ، بیان می کند:
 نخست از لباس آنها شروع کرده و می گوید : « فَأَلْذِيقَنَّهُمْ كُفْرَهُمْ قُطْعَتٌ لَّهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ » .
 این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که واقعاً قطعاتی از آتش به صورت لباس برای
 آنها بریده و دوخته می شود و یا کنایه از این باشد که آتش دوزخ از هر سو آنها را
 مانند لباس احاطه می کند .

دیگر این که مایع سوزان و جوشان « حمیم دوزخ » بر سر آنها ریخته می شود (يُصَبُّ
 مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ) .

﴿ ۲۰ ﴾ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُودُ

آن چنان که هم درونشان را آب می کند و هم برونشان را .

« يُصْهَرُ » از ماده « صَهَرَ » به معنی آب کردن پیه است .

اما این آب سوزان و جوشان در بدن آنها چنان نفوذ می‌کند که «هم درونشان را ذوب می‌نماید و هم بیرونشان را».

﴿۲۱﴾ وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ

و برای آنها گرزهایی از آهن است.

«مَقَامِع» جمع «مِقْمَع» به معنی تازیانه یا عمود آهنینی است که برای جلوگیری یا مجازات کسی بر او می‌کوبند.

«تازیانه‌ها یا گرزهایی از آهن سوزان برای آنها آماده‌است».

﴿۲۲﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

هرگاه بخواهند از غم و اندوه‌های دوزخ خارج شوند، آنها را به آن باز می‌گردانند و

(به آنها گفته می‌شود:) بچشید عذاب سوزان را.

﴿۲۳﴾ إِنَّ اللَّهَ يَدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

يُخْلَقُونَ فِيهَا مِنْ آسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ
 خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند، در باغ‌هایی از بهشت وارد
 می‌کند که از زیر درختانش نهرها جاری است، آن‌ها با دستبندهایی از طلا و مروارید
 زینت می‌شوند و لباس‌هایشان در آن جازاز حریر است.
 «آسَاوِر» جمع «آسَوْرَة» و آن‌هم به نوبه خود جمع «سَوَار» به معنی دستبند است و در
 اصل فارسی بوده (دستوار) که بعداً در عربی به صورت فوق تغییر شکل یافته است.
 گروه اول در شعله‌های آتش سوزان غوطه‌ور هستند و این‌ها در باغ‌های پر نعمت بهشت
 در کنار نهرهای جاری آرمیده‌اند.
 سپس به زینت و لباس آن‌ها پرداخته و می‌گوید: «يُخْلَقُونَ فِيهَا مِنْ آسَاوِرٍ مِنْ
 ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ».
 و این دو پاداش دیگر آن‌ها است.

به این ترتیب در بهشت زیباترین لباس‌هایی را که در دنیا از آن محروم بودند، در تن می‌کنند و دستبندهایی جواهرنشان در دست دارند، اگر در این جهان از پوشیدن این‌گونه لباس‌ها و زینت‌ها ممنوع بودند، به خاطر آن بود که مایه غرور و غفلت می‌شد و سبب محرومیت گروه دیگر می‌گشت ولی در آن‌جا که این مسائل مطرح نیست، این ممنوعیت‌ها برداشته می‌شود و جبران می‌گردد.

﴿۲۲﴾ وَ هُودُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُودُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ

آن‌ها به سوی سخنان پاکیزه هدایت می‌شوند و به راه خداوند شایسته ستایش راهنمایی می‌گردند.

«حَمِيد» به معنی «محمود» به کسی می‌گویند که درخور ستایش است و در این‌جا منظور خدا است، بنابراین «صراط‌الحمید» به معنی راه وصول به مقام قرب و خشنودی پروردگار است. سخنانی روح‌پرور و جمله‌ها و الفاظی نشاط‌آفرین و کلماتی پر از صفا و معنویت که

روح را در مدارج کمال سیر می‌دهد و جان و دل انسان را می‌نوازد و پرورش می‌دهد .
و همچنین « به سوی راه خداوند حمید و شایسته ستایش هدایت می‌گردند » .
راه‌شناسایی خدا و نزدیک شدن معنوی و روحانی به قرب جوار او ، راه عشق و عرفان .
آری خداوند مؤمنان را با هدایت کردن به‌سوی این معانی به آخرین درجه لذات
روحانی سوق می‌دهد .

﴿ ۲۵ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ
لِلنَّاسِ سَوَاءً ۖ إِنَّهُمْ لَالْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ ۚ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ يَظْلَمِ نَفْسَهُ مِنْ
عَذَابِ أَلِيمٍ

کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا و از مسجد الحرام که آن را برای همه مردم
مساوی قرار دادیم ، اعم از کسانی که در آن جا زندگی می‌کنند و یا از نقاط دور وارد
می‌شوند، باز می‌دارند (مستحق عذابی دردناکند) و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق

حق منحرف گردد و دست به ستم زند ، ما از عذاب دردناک به او می چشایم .

مانعان خانه خدا

در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق ، مرتکب سه جنایت بزرگ شده اند ؛

❧ ۱ - جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او .

❧ ۲ - جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود .

❧ ۳ - در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می زنند .

خداوند این گروه را که مستحق عذاب الیمند ، کیفر می دهد .

«الحاد به ظلم» چیست ؟

«الحاد» در لغت به معنی انحراف از حد اعتدال است و «لحد» را از این جهت لحد

گویند که حفره ای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است .

بنابراین منظور از جمله فوق ، کسانی است که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج

می‌شوند و در آن سرزمین مرتکب خلاف می‌گردند ، منتهی بعضی ظلم را در این جا منحصرأ به معنی " شرک " تفسیر کرده‌اند و بعضی حلال شمردن محرمات ، درحالی‌که بعضی دیگر از مفسران آن را به معنی وسیع کلمه ، یعنی هرگونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بدگویی به زیردستان را در مفهوم آن داخل می‌دانند و می‌گویند : ارتکاب هرگونه گناه در آن سرزمین مقدس ، کیفرش شدیدتر و سنگین‌تر است .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یارانش از تفسیر این آیه سؤال کرد ، امام علیه السلام فرمود : « هرگونه ستمی که انسان به خودش در سرزمین مکه کند ، اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هرگونه ستم ، من همه این‌ها را الحاد (و مشمول این آیه) می‌دانم ولذا امام افراد را از این‌که مکه را مسکن خود سازند ، نهی می‌کرد (چرا که گناه در این سرزمین مسؤولیت سنگین‌تری دارد) » . (۱)

لذا بعضی از فقهاء احتمال داده‌اند که اگر کسی در حرم مکه مرتکب گناهی شود که در اسلام حد برای آن تعیین شده است ، باید علاوه بر حد ، تعزیر و مجازات اضافی نیز در مورد او اجرا شود و به جمله « تُذَفُّهُ مِنْ عَذَابِ آلِیْمٍ » استدلال کرده‌اند .

﴿ ۲۶ ﴾ **وَإِذْبَوْاْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ**

به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا اقدام به بنای خانه کند و به او گفتیم :) چیزی را شریک من قرار نده و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجودکنندگان (از آلودگی بتهاو از هرگونه آلودگی) پاک گردان .

« بَوَّأُ » در اصل از ماده « بَوَّاء » به معنی مساوات اجزای یک مکان و مسطح بودن آن است ، سپس به هرگونه آماده ساختن مکان اطلاق شده است .

منظور از این جمله در آیه فوق، این است که خداوند مکان کعبه را که در زمان آدم علیه السلام ساخته شده بود و در طوفان نوح ویران و آثارش محو گشته بود، به ابراهیم علیه السلام نشان داد، طوفانی وزید و خاکها را به عقب برد و پایه‌های خانه آشکار گشت، یا قطعه ابری آمد و در آنجا سایه افکند و یا به هر وسیله دیگر خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم علیه السلام معلوم و آماده ساخت و او با همیاری فرزندش اسماعیل آن را تجدید بنا نمود. سپس می‌افزاید: هنگامی که خانه آماده شد، به ابراهیم علیه السلام خطاب کردیم: «أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ». در حقیقت ابراهیم علیه السلام مأمور بود خانه کعبه و اطراف آن را از هرگونه آلودگی ظاهری و معنوی و هرگونه بت و مظاهر شرک، پاک و پاکیزه دارد، تا بتدگان خدا در این مکان پاک، جز به خدا نیندیشند و مهم‌ترین عبادت این سرزمین را که طواف و نماز است، در محیطی پیراسته از هرگونه آلودگی انجام دهند.

از میان ارکان نماز در آیه فوق ، به سه رکن عمده که «قیام» و «رکوع» و «سجود» است ، به ترتیب اشاره شده ، چراکه بقیه در شعاع آن قرار دارد .
 ضمناً باید توجه داشت که «رُكْع» جمع «رَاكِع» (رکوع کننده) و «سُجُود» جمع «سَاجِد» (سجده کننده) است و این که در میان این دو (الرُّكْعُ السُّجُودِ) "واو" عطف نیامده بلکه به صورت توصیف ذکر شده، به خاطر نزدیکی این دو عبادت به یکدیگر است .
 ﴿٢٧﴾ وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ
 و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دور
 (به سوی خانه خدا) بیایند .

دعوت عام برای حج

«أَذِّنْ» از ماده «أَذَان» به معنی اعلام و «رِجَال» جمع «رَاجِل» به معنی پیاده و «ضامِر» به معنی حیوان لاغر و «فَجٍّ» در اصل به معنی فاصله میان دو کوه و سپس به جاده های وسیع

اطلاق شده و «عمیق» در این جا به معنی دور است .
 در روایتی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده ، می خوانیم : هنگامی که ابراهیم چنین
 دستوری را دریافت داشت ، عرض کرد ؛ « خداوند! صدای من به گوش مردم نمی رسد » ، اما خدا
 به او فرمود : « عَلَيَّكَ الْأُذُنُ وَعَلَيَّ الْبَلَاغُ : تو اعلام کن و من به گوش آنها می رسانم » .
 ابراهیم بر محل « مقام » برآمد و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد
 و صدا زد و گفت : « أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحُجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَاجِيبُوا رَبَّكُمْ : ای مردم حج
 خانه کعبه بر شما نوشته شده ، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید » .^(۱)
 و خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رَحِم مادران
 بودند ، رسانید و آنها در پاسخ گفتند : « لَبَّيْكَ ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ... » .

۱- «نورالتقلین» ، جلد ۳ ، صفحه ۴۸۸ .

و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می‌کنند، از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم را اجابت کردند.

و اگر حُجَّاج پیاده را مقدم بر سواره ذکر کرده، به خاطر این است که مقام آن‌ها در پیشگاه خدا افضل است، چراکه رنج این سفر را بیشتر تحمل می‌کنند و به همین دلیل در روایتی از پیامبر اسلام می‌خوانیم: «کسی که پیاده حج می‌کند، در هر گام هفتصد حسنه دارد، در حالی که سواره‌ها در هر گام هفتاد حسنه دارند» (۱).

و یا به خاطر این است که اهمیت زیاد خائۀ خدا را مشخص می‌کند که باید با استفاده از هرگونه امکانات به سوی او آیند و همیشه در انتظار مرکب سواری نشینند.

تعبیر به «ضامیر» (حیوان لاغر) اشاره به این است که این راه، راهی است که حیوانات را

۱- «روح المعانی»، «مجمع البیان» و «فخر رازی».

لاغر می‌کند ، چرا که از بیابانهای سوزان و خشک و بی آب و علف می‌گذرد و هشداری است برای تحمل مشکلات این راه .

و یا این که حیواناتی را انتخاب کنند ورزیده و چابک و پرتحمل ، حیواناتی که در میدان تمرین ، لاغر شده و عضلاتی سفت و محکم دارند که در این گونه راه ها حیوانات پرواری به کار نمی آید (و انسان های پرورش یافته در ناز و نعمت نیز مرد این راه نیستند) .
تعبیر به « مِنْ كُلِّ فَحٍّ عَمِيقٍ » اشاره به این است که نه فقط از راه های نزدیک بلکه از راه های دور نیز باید به سوی این مقصد حرکت کنند (کلمه « كُلِّ » در این جا به معنی استقراء و فراگیری نیست بلکه به معنی کثرت است) .

﴿ ۲۸ ﴾ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ
مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ
تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیاتبخش) باشند و نام خدا را در ایام معینی

بر چهارپایانی که به آن‌ها روزی داده است (هنگام قربانی کردن) ببرند (و هنگامی که قربانی کردید) از گوشت آن‌ها بخورید و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید.

ذکر خدا در سرزمین منی

در روایات متعددی می‌خوانیم که منظور از ذکر خداوند در این ایام، تکبیر مخصوصی است که بعد از نماز ظهر روز عید قربان گفته می‌شود و تا پانزده نماز ادامه دارد (یعنی بعد از نماز صبح سیزدهم خاتمه می‌یابد) و آن این ذکر است؛ «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَيْنَا، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقْنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ».^(۱)

«آیات معلومات» چیست؟

در آیه فوق پروردگار متعال دستور می‌دهد که در «آیات معلومات» یاد او کنید و در آیه

۱- «بحار الانوار»، جلد ۹۹، صفحه ۳۰۶.

۲۰۳ سورة بقره همین امر به صورت دیگری آمده است : « وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ : خدا را در ایام معدودی یاد کنید » .

در این که « ایام معلومات » چیست ؟ و آیا با « ایام معدودات » که در سورة بقره آمده ، یکی است یا متفاوت می باشد ؟ میان مفسران گفتگو است و روایات نیز در این زمینه متفاوت است .

اما با توجه به وحدت تعبیرهایی که در دو آیه وارد شده ، بیشتر این مسأله به ذهن می رسد که هر دو اشاره به یک مطلب است ، هدف در هر دو توجه به یاد خدا و نام خدا در ایام معینی است که از دهم ذی حجه شروع می شود و به سیزدهم پایان می یابد .

﴿ ۲۹ ﴾ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بعد از آن باید آلودگی هارا از خود بر طرف سازند و به نذرهای خود وفا کنند و برگرد خانه گرامی کعبه طواف نمایند .

بخش مهم دیگری از مناسک حج

« تَفَثٌ » به معنی چرک و کثافت و زواید بدن همچون ناخن و موهای اضافی است و به گفته بعضی در اصل به چرک‌های زیر ناخن و مانند آن گفته می‌شود.^(۱) در روایات اسلامی نیز کراراً این جمله به گرفتن ناخن و پاکیزه کردن بدن و کنار گذاشتن احرام تفسیر شده است و به تعبیر دیگر این جمله اشاره به برنامه « تقصیر » است که از مناسک حج محسوب می‌شود.

در بعضی از روایات نیز به « تراشیدن سر » که یکی دیگر از طرق تقصیر می‌باشد، تفسیر شده است.

و اما منظور از وفای به نذر آن است که بسیاری از مردم نذر می‌کردند که در صورت

۱- « مجمع البیان » ، « مفردات راغب » ، « کنز العرفان » و تفاسیر دیگر .

توفیق برای حج علاوه بر مناسک حج ، قربانی‌های اضافی و صدقات یا کارهای خیری انجام دهند و گاه می‌شد که بعد از رسیدن به مقصد ، نذرهای خود را به دست فراموشی می‌سپردند ، قرآن تأکید می‌کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند .

اما این‌که چرا «کعبه» را «بیت‌العتیق» گفته‌اند ؟ باتوجه به این‌که «عتیق» از ماده «عَتَقَ» به معنی آزاد شدن از بند رقیّت است ، ممکن است از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی همچون ابرهه‌ها آزاد شده است .

یکی از معانی «عتیق» گرامی و گرانبها است که این مفهوم نیز در خانه کعبه به وضوح دیده می‌شود ، دیگر از معانی «عتیق» ، قدیم است ، چنان‌که «راغب» در «مفردات» می‌گوید : «عتیق» چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقدم باشد ، این نیز روشن است که خانه کعبه قدیمی‌ترین کانون توحید است و به گفته قرآن اولین خانه‌ای است

که برای انسان‌ها بر پا گردیده است (۹۶ / آل عمران) .
 به‌هرحال هیچ مانعی ندارد که اطلاق این کلمه بر خانه خدا ، به ملاحظه تمام این امتیازات در آن باشد ، هرچند هریک از مفسران به بخشی از آن اشاره کرده‌اند و یا در روایات مختلف در هر یک به نکته‌ای اشاره شده است .
 منظور از « طَوَاف » در آخرین جمله آیه فوق ، « طواف نساء » است امام صادق علیه السلام در تفسیر « وَ لِيُؤْفُوا نَذْوَرَهُمْ وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ » فرمود : « منظور طواف نساء است » . (۱)
 همین معنی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز نقل شده است . (۲)
 این طواف را اهل سنت « طواف وداع » می‌نامند .
 ﴿ ۳۰ ﴾ ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أَجَلَتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا

يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

مناسک حج چنین است و هرکس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد ، نزد پروردگارش برای او بهتر است و چهارپایان برای شما حلال شده مگر آنچه دستور منعش بر شما خوانده می‌شود، از پلیدی‌های معنی از بت‌ها اجتناب کنید و از سخن باطل و بی‌اساس پرهیزید .
« حُرُمَات » جمع « حُرْمَة » در اصل به معنی چیزی است که باید احترام آن حفظ شود و در برابر آن بی‌حرمتی نگردد .

« حُرُمَات » در این جا اشاره به اعمال و مناسک حج است و ممکن است احترام خانه کعبه خصوصاً و حرم مکه عموماً نیز بر آن افزوده شود .

« أَوْثَان » جمع « وَثَن » به معنی سنگ‌هایی است که مورد پرستش اقوام جاهلی قرار می‌گرفت و در این جا « أَوْثَان » توضیح کلمه « رِجْس » است که قبلاً ذکر شده ، به این ترتیب می‌گوید : از پلیدی اجتناب کنید ، بعد می‌گوید : پلیدی همان بت‌ها هستند .

سپس به تناسب احکام احرام، به حلال بودن چهارپایان اشاره کرده و می‌گوید: «وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْبَهِيمَةُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ».

جمله «إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ» ممکن است اشاره به تحریم صید بر محرم بوده باشد که در سورة مائده که بعداً نازل گردیده، در آیه ۹۵ به آن اشاره شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال احرام کشتار صید نکنید». و نیز ممکن است اشاره به جمله‌ای باشد که در ذیل آیه مورد بحث راجع به تحریم قربانیانی که برای بت‌ها ذبح می‌کردند، آمده است، زیرا می‌دانیم حلال بودن حیوان تنها در صورتی است که به هنگام ذبح آن‌ها نام خدا گفته شود، نه نام بت‌ها و نه هیچ نام دیگر.

«قول زور» چیست؟

بعضی از مفسران این را اشاره به کیفیت «لبیک» گفتن مشرکان در مراسم حج در جاهلیت دانسته‌اند، زیرا آن‌ها «لبیک» را که آیین تمام‌نمای توحید و یگانه‌پرستی است، آن‌چنان

تحریف کرده بودند که مشتمل بر زنده‌ترین تعبیرات شرک‌آلود شده بود ، می‌گفتند : «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ : دعوت را اجابت کردیم و به‌سویت آمدیم، ای خدایی که شریکی نداری ، جز شریکی که مخصوص تو است ، تو مالک او و هرچه او در اختیار دارد، هستی .» این جمله مسلماً سخنی باطل و بیهوده بوده و مصداق قول زور است که در اصل به معنی سخن دروغ و باطل و خارج از حد اعتدال می‌باشد .

با این حال توجه آیه به اعمال مشرکان در عصر جاهلیت در مراسم حج مانع از کلی بودن مفهوم آن که پرهیز از هرگونه بت در هر شکل و «صورت» و پرهیز از هر گفتار باطل به هر نوع و کیفیت است ، نمی‌باشد .

﴿۳۱﴾ حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ

(برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشید و هیچ‌گونه

شریکی برای او قائل نشوید و هرکس شریکی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می‌ربایند و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می‌کند.

« حُنْفَاء » جمع « حَنِيف » به معنی کسی است که از گمراهی و انحراف به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند و به تعبیر دیگر بر صراط مستقیم گام بردارد (زیرا « حَنْف » به معنی تمایل است و تمایل از هرگونه انحراف نتیجه‌اش قرارگرفتن بر صراط مستقیم است).
 « تَخَطُّفُهُ » از ماده « خَطَفَ » به معنی ربودن با سرعت است و « سَحِيقٌ » به معنی دور و « سَحُوقٌ » به درخت نخل بلند گفته می‌شود که شاخه‌های آن تا نقطه‌های دوردست آسمان پیشرفته است .

آیه فوق مسأله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می‌شود ، چراکه روح عبادت همان اخلاص می‌باشد و اخلاص در صورتی

است که هیچ‌گونه انگیزه غیرخدایی و شرک در آن نباشد .

در کتاب « تفسیر صافی » حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که در پاسخ سؤال از تفسیر « حَنِيفٌ » فرمود : « هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ: حَنِيفٌ آن فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست ، سپس فرمود : خدا توحید را در سرشت انسان‌ها قرار داده است » .

تفسیری که در این روایت وارد شده ، در واقع اشاره به ریشه اصلی اخلاص یعنی فطرت توحیدی است که قصد قربت و محرک الهی نیز از آن سرچشمه می‌گیرد . سپس ترسیم بسیار گویا و زنده‌ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آن‌ها می‌کند و چنین می‌گوید : « وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ ... » .

در حقیقت آسمان کنایه از « توحید » است و شرک سبب سقوط از این آسمان می‌گردد ، طبیعی است در این آسمان ستارگان می‌درخشند و ماه و خورشید می‌تابند و خوشا به حال

کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست ، حداقل همانند ستاره درخشانی است، اما هنگامی که انسان از این علو و رفعت سقوط کند، گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می شود ؛ یا در وسط راه قبل از آنکه به زمین سقوط کند ، طعمه پرنندگان چنگال هوا و هوس های سرکش گرفتار می شود که هریک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند .

و یا اگر از دست دادن آنها جان به سلامت ببرد ، به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه ای دوردست آن چنان بر زمین می کوبد که بدنش متلاشی و هر ذره ای از آن به نقطه ای پرتاب می شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته . مسلماً کسی که از آسمان سقوط می کند، قدرت تصمیم گیری را از دست می دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می گیرد ، به سوی نیستی پیش می رود و سرانجام محو و نابود می گردد .

آری کسی که پایگاه آسمان توحید را از دست داد ، دیگر نمی تواند زمام سرنوشت خود را به دست گیرد ، و هرچه در این مسیر جلوتر می رود ، شتابش در سقوط فزونی می یابد و سرانجام تمام سرمایه های انسانی خود را از دست خواهد داد .

﴿ ۳۲ ﴾ ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ

(این گونه است مناسک حج) و هرکس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل ها است.

تعظیم شعائر الهی نشانه تقوای دل ها است

« شَعَائِر » جمع « شَعِیرَة » به معنی علامت و نشانه است ، بنابراین « شَعَائِرِ اللَّهِ » به معنی "نشانه های پروردگار" است که شامل سرفصل های آیین الهی و برنامه های کلی و آنچه در نخستین برخورد با این آیین چشمگیر است و از جمله مناسک حج می باشد که انسان را به یاد خدا می اندازد .

گرچه بدون شک « مناسک حج » از جمله شعائری است که در این آیه مقصود بوده

است ، مخصوصاً مسأله قربانی که در آیه ۳۶ همین سوره صریحاً جزء شعائر محسوب گردیده ، جزء آن است ولی روشن است که با این حال عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعائر اسلامی به قوت خود باقی است و هیچ‌گونه دلیلی بر تخصیص آن به خصوص قربانی یا همه مناسب حج وجود ندارد به خصوص این که قرآن در مورد قربانی کردن حج با ذکر کلمه « مِنْ » که برای « تبعیض » است ، این حقیقت را گوشزد کرده که قربانی یکی از شعائر است ، همان‌گونه که در مورد « صفا و مروه » نیز در آیه ۱۵۸ سوره بقره می‌خوانیم که : « آن‌هم از شعائر الهی است » (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ) .

خلاصه این که تمام آن‌چه در برنامه‌های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آیین او می‌اندازد، شعائر الهی است و بزرگداشت آن نشانه تقوای دل‌ها است . این نکته نیز قابل توجه است که منظور از « بزرگداشت » ، بزرگی جسمانی قربانی و مانند آن نیست ، بلکه حقیقت تعظیم آن است که مقام و موقعیت این شعائر را در افکار و

اذهان و ظاهر و باطن بالا ببرند و آنچه درخور احترام و عظمت آنها است ، به جای آورند .

﴿ ۳۳ ﴾ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ

در حیوانات قربانی منافع برای شما تا زمان معین (روز ذبح آنها) است، سپس محل آن

خانه کعبه آن خانه قدیمی و گرامی است (اگر قربانی برای عمره مفرده باشد، در سرزمین مکه

و اگر برای حج باشد، در منی نزدیکی مکه محل ذبح آن خواهد بود).

از بعضی روایات چنین استفاده می شود که گروهی از مسلمانان عقیده داشتند هنگامی که

شتری یا یکی دیگر از چهارپایان به عنوان قربانی تعیین می شد و از راه های دور و نزدیک

آن را با خود به سوی احرامگاه و از آن جا به سرزمین مکه می آوردند ، نباید بر آن مرکب

سوار شد و نباید شیر آن را بدوشند و از آن استفاده کنند و به کلی آن را از خود جدا

می پنداشتند ، قرآن این تفکر خرافی را نفی کرده و می گوید: «از برای شما در این حیوانات

قربانی منافع و سودهایی است تا زمان معین (یعنی تا روز ذبح آنها) فرارسد» (لَكُمْ فِيهَا

مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى) .

به هر حال در پایان آیه در مورد سرانجام کار قربانی چنین می‌گوید: «ثُمَّ مَجَّلُهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» .

و به این ترتیب مادام که حیوانات مخصوص قربانی به محل قربانگاه نرسیده‌اند ، می‌توان از آن بهره‌گرفت و پس از وصول به قربانگاه باید وظیفه قربانی کردن را درباره آن‌ها انجام داد .

البته طبق آنچه فقها بر اساس مدارک اسلامی گفته‌اند ، اگر قربانی مربوط به حج باشد ، در سرزمین «منی» باید ذبح شود و اگر برای «عمرة مفردة» باشد در سرزمین مکه و از آنجا که آیات مورد بحث از مراسم حج سخن می‌گوید ، باید «بیت العتیق» (خانه کعبه) در این جا به معنی وسیع کلمه باشد تا اطراف مکه (منی) را نیز شامل گردد .
 ﴿۳۴﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

فَالْهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ

برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهارپایانی که به آن‌ها روزی داده‌ایم، ببرند و خدای شما معبود واحدی است، در برابر فرمان او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم‌شوندگان را.

«مُخْبِتِينَ» از ماده «اِخْبَات» از ریشه «خَبَت» گرفته شده که به معنی زمین صاف و وسیع است که انسان به راحتی در آن گام برمی‌دارد، بعداً این ماده به معنی اطمینان و خضوع آمده، چراکه راه رفتن در چنین زمینی توأم با اطمینان است و چنین زمینی زیر پای رهروان خاضع و تسلیم.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «نُسُك» به معنی عبادت و «نَاسِك» به معنی عابد است و مَنَاسِك حج یعنی مواقفی که این عبادت در آن‌جا انجام می‌شود یا به معنی خود این اعمال است.

ولی طبق گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابوالفتوح رازی» در «روح الجنان»، «مُنْسَكٌ» طبق احتمالی به معنی خصوص قربانی کردن از میان عبادات است. بنابراین «مُنْسَكٌ» هرچند مفهوم عامی دارد که عبادات دیگر مخصوصاً مراسم حج را شامل می‌شود، ولی در آیه مورد بحث به قرینه «لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...» (تا نام خدا را بر آن ببرند) به معنی خصوص قربانی است.

به هر حال مسأله قربانی همیشه سؤال‌انگیز بوده است، البته این سؤالات بیشتر به خاطر مسائل خرافی پیش می‌آمد که با این عبادت آمیخته شده، مانند قربانی کردن مشرکان برای بت‌ها با برنامه‌های خاصی که داشتند، ولی ذبح حیوان به نام خدا و برای جلب رضای او که سمبلی برای آمادگی انسان برای فداکاری و قربانی شدن در راه او است، سپس استفاده کردن از گوشت آن برای اطعام فقراء و مانند آن امری است منطقی و کاملاً قابل درک.

﴿۳۵﴾ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَ

الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

همان‌ها که وقتی نام خدا برده می‌شود ، دل‌هایشان مملو از خوف پروردگار می‌گردد و آن‌ها که در برابر مصائبی که به‌آنان می‌رسد، شکیب‌ا و استوارند و آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم ، انفاق می‌کنند .

صفات چهارگانهٔ محبتین

در این آیه صفات «مُحِبِّتَيْنِ» (تواضع‌کنندگان) را در چهار قسمت که دو قسمت جنبهٔ معنوی و روانی دارد و دو قسمت جنبهٔ جسمانی توضیح می‌دهد ؛

۱- نخست می‌گوید : «آن‌ها کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می‌شود ، دل‌هایشان مملو از خوف پروردگار می‌گردد» (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) .

نه این‌که از غضب او بی‌جهت بترسند و نه این‌که در رحمت او شک و تردید داشته باشند، بلکه این ترس به‌خاطر مسؤولیت‌هایی است که بر دوش داشتند و شاید در انجام آن

کوتاهی کرده‌اند ، این ترس به خاطر درک مقام با عظمت خدا است که انسان در مقابل عظمت خائف می‌گردد .^(۱)

﴿ ۲ - دیگر این که ؛ «آنها در برابر حوادث دردناکی که در زندگیشان رخ می‌دهد ، صبر و شکیبایی پیش می‌گیرند» (وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ) . عظمت حادثه هر قدر زیاد و ناراحتی آن هر قدر سنگین باشد ، در برابر آن زانو نمی‌زنند ، خونسردی خود را از دست نمی‌دهند ، از میدان فرار نمی‌کنند ، مأیوس نمی‌شوند ، لب به کفران نمی‌کشایند و خلاصه ایستادگی می‌کنند و پیش می‌روند و پیروز می‌شوند . ﴿ ۳ و ۴ - «آنها نماز را برپا دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم ، انفاق می‌کنند» (وَ الْمُقِيمِ الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) .

۱- در «تفسیر نمونه» ، جلد ۷ ، ذیل ۲/ انفال مشروحاً بحث شده است .

از یکسو ارتباطشان با خالق جهان محکم است و از سوی دیگر پیوندشان با خلق خدا مستحکم .

و از این توضیح به خوبی روشن می شود که مسأله اِخْبَات و تسلیم و تواضع که از صفات ویژه مؤمنان است ، تنها جنبه درونی ندارد ، بلکه باید آثار آن در همه اعمال ظاهر و آشکار شود .

﴿ ۳۶ ﴾ **وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيْرٌ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَاطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**

و شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم ، در آنها برای شما خیر و برکت است ، نام خدا را (هنگام قربانی کردن آنها) در حالی که به صف ایستاده اند ببرید ، هنگامی که پهلویشان آرام گرفت (و جان دادند) از گوشت آنها بخورید و مستمندان

قانع و فقیران معترض رانیز از آن اطعام کنید ، این گونه ما آن‌ها را مسخرتان ساختیم تا شکر خدا را به جا آورید .

« بُذْن » جمع « بَذَنَة » به معنی شتر بزرگ و چاق و گوشت دار است و از آن جاکه چنین حیوانی برای مراسم قربانی و اطعام فقرا و نیازمندان مناسب تر است ، مخصوصاً روی آن تکیه شده و گرنه می دانیم چاق بودن حیوان قربانی از شرایط الزامی نیست ، همین مقدار کافی است که لاغر نبوده باشد .

واژه « صَوَافٍ » جمع « صَافَّة » به معنی صف کشیده است و به طوری که در روایات وارد شده منظور این است که دو دست شتر قربانی را از مچ تا زانو در حالی که ایستاده باشد ، باهم ببندند تا به هنگام نحر زیاد به خود تکان ندهد و فرار نکند . طبیعی است هنگامی که مقداری خون از تن او می رود ، دست هایش سست می شود و به روی زمین می خوابد .

بدون شک ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوانات یا نحر کردن شتر کیفیت خاصی ندارد و هرگونه نام خدا را ببرند کافی است ، چنانکه ظاهر آیه همان است .
 جمله «كُلُوا مِنْهَا» (از آن بخورید) ظاهر در این است که واجب است «حجاج» چیزی از قربانی خود را نیز بخورند و شاید این برای رعایت مساوات در میان آنها و مستمندان است .
 «قَانِع» از ماده «قَنَاعَت» و «مُعْتَرٍ» از ماده «عَرَّ» در اصل به معنی بیماری جرب است که عارض بر پوست بدن انسان می شود ، سپس به سؤال کننده ای که به سراغ انسان می آید و تقاضای کمک می کند (و چه بسا زبان به اعتراض می گشاید) «مُعْتَرٍ» گفته شده است .
 فرق میان «قَانِع» و «مُعْتَرٍ» این است که ؛ «قَانِع» به کسی می گویند که اگر چیزی به او بدهند ، قناعت می کند و راضی و خشنود می شود و اعتراض و ایراد و خشمی ندارد ، اما «مُعْتَرٍ» کسی است که به سراغ تو می آید و سؤال و تقاضای کند و چه بسا به آن چه می دهی ، راضی نشود و اعتراض کند .

مقدم داشتن «قانع» بر «مُعْتَرَّ» نشانه این است که آن دسته از محرومانی که عَفِيفُ النَّفْسِ و خویشان دار هستند ، باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند .
و بالاخره آیه را چنین پایان می دهد : « كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » .
راستی این عجیب است حیوانی با آن بزرگی و قدرت و زور ، آنچنان تسلیم است که اجازه می دهد کودکی پاهای او را محکم ببندد و او را نحر کند (طریقه نحر کردن این است که کاردی در گودی گردن او فرومی برند ، خونریزی شروع می شود و حیوان به زودی جان می دهد) .
گاهی خداوند برای نشان دادن اهمیت این تسخیر ، فرمان اطاعت و تسلیم را از این حیوانات برمی دارد و دیده ایم یک شتر خشمگین و عصبانی که در حال عادی کودک خردسال مهار او را می کشید ، تبدیل به موجود خطرناکی می شود که چندین انسان نیرومند از عهده او برنمی آید .

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ

هرگز نه گوشت‌ها و نه خون‌های آن‌ها به خدا نمی‌رسد، آنچه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری شما است، این‌گونه خداوند آن‌ها را مسخر شما ساخته تا او را به‌خاطر هدایتتان بزرگ بشمرید و بشارت ده نیکوکاران را.

فلسفه قربانی کردن

اصولاً خدا نیازی به گوشت قربانی ندارد، او نه جسم است نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی‌انتها از هر جهت.

به تعبیر دیگر هدف آن‌است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک‌انسان کامل قرارگیرید و روزه‌روز به‌خدا نزدیک‌تر شوید، همه عبادات کلاس‌های تربیت‌است برای شما انسان‌ها، "قربانی" درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا به

شما می آموزد و درس کمک به نیازمندان و مستمندان .
 این تعبیر که خون آن‌ها نیز به خدا نمی رسد، با این که خون قابل استفاده نیست ، ظاهراً اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هرگاه حیوانی را قربانی می کردند ، خون آن را بر سر بت‌ها و گاه بر در و دیوار کعبه می پاشیدند و بعضی از مسلمانان ناآگاه بی میل نبودند که در این برنامه خرافی از آن‌ها تبعیت کنند، آیه فوق نازل شد و آن‌ها را نهی کرد .^(۱)
 متأسفانه هنوز این رسم جاهلی در بعضی مناطق وجود دارد که هرگاه قربانی برای ساختن خانه ای می کنند، خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می پاشند و حتی در ساختمان بعضی از مساجد نیز این عمل زشت و خرافی را که مایه آلودگی مسجد است ، انجام می دهند که باید مسلمانان بیدار شدیداً با آن مبارزه کنند .

۱- «کنز العرفان» ، جلد ۱ ، صفحه ۳۱۴ .

سپس بار دیگر به نعمت تسخیر حیوانات اشاره کرده و می گوید: «كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ» .

هدف نهایی این است که به عظمت خدا آشنا شوید ، همان خدایی که شما را در مسیر تشریع و تکوین هدایت کرده ، از یک سو مناسک حج و آیین اطاعت و بندگی را به شما آموخت و از سوی دیگر این حیوانات بزرگ و نیرومند را مطیع فرمان شما ساخت تا از آن ها در راه اطاعت خدا ، قربانی کردن ، نیکی به نیازمندان و همچنین تأمین زندگی خود استفاده کنید .

﴿۳۸﴾ إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ
خداوند از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع می کند، خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد .

بگذار طوایف و قبایل عرب و یهود و نصارا و مشرکان شبه جزیره دست به دست هم

بدهند تا مؤمنان را تحت فشار قرار داده و به گمان خود نابود کنند ، ولی خداوند وعده دفاع از آنها را داده است ، وعده بقای اسلام تا دامنۀ قیامت ، این وعده الهی مخصوص مؤمنان عصر پیامبر در برابر مشرکان نبود ، حکمی است جاری و ساری در تمام اعصار و قرون ، مهم آن است که ما مصداق « الَّذِينَ آمَنُوا » باشیم که دفاع الهی به دنبال آن حتمی است و تخلف ناپذیر ، آری خدا از مؤمنان دفاع می کند .

در پایان آیه موضع مشرکان و هم مسلکان آنها را در پیشگاه خداوند با این عبارت روشن می سازد : « إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ » .

همان ها که برای خدا شریک قرار داده اند و حتی به هنگام گفتن « لَبَّيْكَ » تصریح به نام بت ها نمودند و به این ترتیب خیانتشان مسجل است ، همچنین با بردن نام بت ها بر قربانی ها و فراموش کردن نام خدا ، کفران نعمت های الهی نمودند ، با این حال چگونه ممکن است خداوند این خائنان کفران کننده را دوست دارد ؟

﴿ ۳۹ ﴾ اٰذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ بِاَنفُسِهِمْ ظُلُمًا وَّ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيْرٌ

به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده ، اجازه جهاد داده شده است ، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنها است .

نخستین فرمان جهاد

در بعضی از روایات می خوانیم هنگامی که مسلمانان در مکه بودند ، مشرکان پیوسته آنها را آزار می دادند و مرتباً مسلمانان کتک خورده با سرهای شکسته خدمت پیامبر می رسیدند و شکایت می کردند (و تقاضای اذن جهاد داشتند) اما پیامبر گرامی به آنها می فرمود : « صبر کنید ، هنوز دستور جهاد به من داده نشده » تا این که هجرت شروع شد و مسلمین از مکه به مدینه آمدند ، خداوند آیه فوق را که متضمن اذن جهاد است ، نازل کرد و این

نخستین آیه‌ای است که دربارهٔ جهاد نازل شده است. (۱)

سپس این اجازه را با وعدهٔ پیروزی از سوی خداوند قادر متعال تکمیل کرده ، می‌فرماید : « وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ » .

این عبارت که متضمن وعدهٔ کمک الهی است ، با تعبیر به « توانایی خدا » ممکن است اشاره به این نکته باشد که این قدرت الهی وقتی به یاری شما می‌آید که خود نیز به مقدار تواناییتان کسب قدرت و آمادگی دفاع کنید تا گمان نکنند که آن‌ها می‌توانند در خانه‌های خود بنشینند و منتظر یاری پروردگار باشند .

به تعبیر دیگر شما باید آنچه در توان دارید ، در این عالم اسباب به کار گیرید و در آن‌جا که قدرت شما پایان می‌گیرد ، در انتظار یاری خدا باشید و این همان برنامه‌ای بود

۱- « مجمع‌البیان » ، ذیل آیهٔ مورد بحث .

که پیامبر اسلام در تمام مبارزاتش به کار می‌گرفت و پیروز می‌شد .

﴿۴۰﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ

النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

همان‌ها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند ، جز این که

می‌گفتند : پروردگار ما الله است و اگر خداوند بعضی از آن‌ها را به وسیله بعضی دیگر

دفع نکند ، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار

برده می‌شود ، ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آیینش دفاع نمایند)

یاری می‌کند ، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است .

در این که میان « صَوَامِعُ » و « بِيَعٌ » و « صَلَوَاتٌ » و « مَسَاجِدُ » چه تفاوتی است ، مفسران

بیانات گوناگونی دارند ، اما آن چه صحیح تر به نظر می‌رسد ، این است که ؛

« صَوَامِع » جمع « صَوْمَعَة » به معنی مکانی است که معمولاً در بیرون شهرها و دور از جمعیت برای تارکان دنیا و زهاد و عباد ساخته می‌شد که در فارسی به آن « دیر » گویند (باید توجه داشت « صَوْمَعَة » در اصل به معنی بنایی است که قسمت بالای آن به هم پیوسته است و ظاهراً اشاره به گلدسته‌های چهار پهلویی بوده که راهبان برای صومعه خود درست می‌کردند) .

« بَيْع » جمع « بَيْعَة » به معنی معبد نصارا است که « کنیسه » یا « کلیسا » نیز به آن گفته می‌شود .

« صَلَوَات » جمع « صَلَاة » به معنی معبد یهود است و بعضی آن را معرب « صَلَوَا » می‌دانند که در لغت عبرانی به معنی نمازخانه است .

« مَسْجِد » جمع « مَسْجِد » ، معبد مسلمین است .

بنابراین « صَوَامِع » و « بَيْع » گرچه هردو متعلق به نصارا است ، ولی اولی نام مرکز

تارکان دنیا و دومی نام کعبه عمومی است .

در رابطه با فراز نخستین آیه باید گفت : اقرار به توحید و یگانگی خدا افتخار است نه گناه ، این اقرار چیزی نبود که به مشرکان حق دهد آنها را از خانه و زندگیشان بیرون کنند و مجبور به هجرت از مکه به مدینه سازند ، بلکه این تعبیر لطیفی است که برای محکوم کردن طرف در این گونه موارد گفته می شود ، مثلاً به شخصی که در برابر خدمت و نعمت ناسپاسی کرده ، می گوئیم : گناه ما این بود که به تو خدمت کردیم ، این کنایه ای است از بی خبری طرف که در برابر خدمت ، کیفر گناه داده است .

سپس یکی از فلسفه های تشریع جهاد را این چنین بازگو می کند :
« وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ... فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً » .

آری اگر افراد با ایمان و غیور دست روی دست بگذارند و تماشاچی فعالیت های ویرانگرانه طغوت ها و مستکبران و افراد بی ایمان و ستمگر باشند و آنها میدان را خالی

بینند ، اثری از معابد و مراکز عبادت الهی نخواهند گذارد ، چراکه معبد ها جای بیداری است و محراب ، میدان مبارزه و جنگ است و مسجد در برابر خودکامگان سنگر است و اصولاً هرگونه دعوت به خداپرستی بر ضد جبارانی است که می خواهند مردم همچون خدا آن ها را پرستند و لذا اگر آن ها فرصت پیدا کنند ، تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد .

این یکی از اهداف تشریع جهاد و اذن در مقاتله و جنگ است .
 ضمناً جمله « يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً » (نام خدا در آن بسیار برده می شود) ظاهراً توصیفی است برای خصوص مساجد ، چراکه مساجد مسلمین با توجه به نمازهای پنجگانه که در تمام ایام سال در آن انجام می گیرد ، پررونق ترین مراکز عبادت در جهان است ، درحالی که بسیاری از معابد دیگر تنها یکروز در هفته و یا روزهایی در سال مورد بهره برداری قرار می گیرد .

در پایان آیه بار دیگر وعده نصرت الهی را تکرار و تأکید کرده و می گوید :
 « وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ » .

﴿ ۴۱ ﴾ الَّذِينَ أَنْعَمْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ غَاقِبَةُ الْأُمُورِ

یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است .

« مَكَّنَّا » از ماده « تمکین » که به معنی فراهم ساختن وسایل و ابزار کار است ، می باشد اعم از آلات و ادوات لازم یا علم و آگاهی کافی و توان و نیروی جسمی و فکری .
 « مَعْرُوف » به معنی کارهای خوب و حق است و « مُنْكَر » به معنی زشت و باطل ، زیرا اولی برای هرانسان پاک سرشتی شناخته شده و دومی ناشناس است و به تعبیر دیگر اولی

هماهنگ با فطرت انسانی است و دومی ناهماهنگ .

یاران خدا هرگز پس از پیروزی همچون خودکامگان و جباران، به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازند و در غرور و مستی فرو نمی روند ، بلکه پیروزی ها و موفقیت ها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند ، آن ها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند ، ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است ، چراکه « صلوٰة » (نماز) سمبل پیوند با خالق است و « زکاة » رمزی برای پیوند با خلق ، و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود و همین چهار صفت برای معرفی این افراد کافی است و در سایر آن سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگی های یک جامعه با ایمان و پیشرفته فراهم است .^(۱)

۱- به « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۴۲ مراجعه فرمایید .

﴿۴۲﴾ وَ اِنْ يَكْذِبُوْكَ فَاَعْلَمْ اَنْكَذَبْتَ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَّ عَادٌ وَّ ثَمُوْدُ

اگر تو را تکذیب کنند (امر تازه‌ای نیست) پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند .

﴿۴۳﴾ وَّ قَوْمُ اِبْرٰهِيْمَ وَّ قَوْمُ لُوطٍ

و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط .

﴿۴۴﴾ وَّ اَصْحٰبُ مَدْيَنَ وَّ كَذَّبَ مُوسٰى فَاَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِيْنَ ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيْرٍ

و اصحاب مدین (قوم شعب) و نیز (فرعونیان) موسی را تکذیب کردند، اما من به آنها مهلت دادم ، سپس آنها را گرفتم ، دیدی چگونه عمل آنها را شدیداً انکار کردم (و چگونه به آنها پاسخ گفتم) ؟

« نکیّر » به معنی انکار و در این جا به معنی مجازات است .

همان گونه که این مخالفت ها و تکذیب ها موجب سستی این پیامبران بزرگ در دعوتشان

به سوی توحید و حق و عدالت نگشت، مسلماً در روح پاک و پراستقامت تو نیز اثر نخواهد گذارد. ولی این کافران کوردل تصور نکنند برای همیشه می توانند به این برنامه های ننگین ادامه دهند، زیرا نسبت به آنها در گذشته نعمت های آنها را گرفتیم و نعمت و بدبختی به آنها دادیم، حیاتشان را گرفتیم و مرگ در عوض آن دادیم.

﴿۴۵﴾ فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبْنٌ مَعْطَلَةٌ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ

چه بسیار از شهرها و آبادی ها که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که ستمگر بودند، به گونه ای که بر سقف های خود فرو ریختند (نخست سقف ها و برانگشت و بعد دیوارها به روی سقف ها) و چه بسیار چاه پر آب که بی صاحب ماند و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع.

بئر معطله و قصر مشید

«مَشِيد» از ماده «شید» به دو معنی آمده است؛ نخست به معنی ارتفاع و دیگری به

معنی گچ ، در صورت اول « مَشِيد » به معنی قصرهای مرتفع و سر به آسمان کشیده است و در صورت دوم به معنی قصرهایی است که بسیار محکم بنا می شود تا از حوادث روزگار مصون بماند ، زیرا در آن زمان بیشتر خانه ها از گل ساخته می شد و خانه هایی را که با گچ می ساختند ، نسبت به خانه های گلین بسیار محکم تر بود .

به این ترتیب هم مساکن پر زرق و برق و مستحکم آنها بی صاحب ماند و هم آب هایی که مایه آبادی زمین هایشان بود .

جالب این که در روایاتی که از طرق اهل سنت به ما رسیده ، جمله « وَ بَنِي مُعَظَلَةَ » به علماء و دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند و کسی از علومشان بهره نمی گیرد ، تفسیر شده است .

از امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر جمله « وَ بَنِي مُعَظَلَةَ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ » می خوانیم :
« الْبَنِيُّ الْمُعَظَلَةُ الْإِمَامُ الضَّامِتُ وَ الْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ : چه معطل که از آن بهره نمی گیرد ،

امام خاموش و قصر محکم سر برافراشته ، امام ناطق است .
 این تفسیر درحقیقت نوعی از تشبیه است همانگونه که حضرت مهدی علیه السلام و عدالت
 عالمگیر او در روایات به « ماءً مَعِينٌ » (آب جاری) تشبیه شده است یعنی هنگامی که امام در
 مسند حکومت قرار گیرد ، همچون قصر رفیع محکمی است که از دور
 و نزدیک دیده‌ها را به خود جلب می‌کند و پناهگاهی برای همگان است ، اما هنگامی که
 از مسند حکومت دور گردد و مردم اطراف او را خالی کرده ، ناهلان به جای او بنشینند ،
 به چاه پرآبی می‌ماند که به دست فراموشی سپرده شود ، نه تشنه کامان
 از آن بهره می‌گیرند و نه درختان و گیاهان با آن پرورش می‌یابند .
 ﴿ ۴۶ 〉 أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
 فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ
 آیا آن‌ها در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند،

یا گوش‌های شنوایی که ندای حق را بشنوند ، چرا که چشم‌های ظاهر ناپیدانی شود ، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد ، بینایی را از دست می‌دهد .

سیر در ارض و بیداری دل‌ها

ویرانه‌های کاخ‌های ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیاپرستان که روزی در اوج قدرت می‌زیستند ، هریک در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر زبانی هزاران نکته می‌گویند .

این ویرانه‌ها ، کتاب‌های گویا و زنده‌ای است از سرگذشت این اقوام ، از نتایج اعمال و رفتارشان و از برنامه‌های ننگین و کیفر شومشان .

این زمین‌های خاموش و آثاری که در این ویرانه‌ها به چشم می‌خورد ، چنان نغمه‌های شورانگیزی در جان انسان می‌دهد که گاه مطالعه یکی از آن‌ها به اندازه مطالعه یک کتاب قطور به انسان درس می‌دهد و باتوجه به تکرار تاریخ که اصل اساسی زندگی

انسان‌ها است ، آینده را در برابرش مجسم می‌کنند ، آری مطالعه آثار گذشتگان گوش را شنوا و چشم را بینا می‌سازد .

و به‌همین دلیل در بسیاری از آیات قرآن دستور جهانگردی داده‌شده است اما جهانگردی الهی و اخلاقی که دل عبرت‌بین از دیده بیرون آید و ایوان مدائن و قصرهای فراغه را آیینۀ عبرت بداند ، گاهی از راه دجله سری به مدائن زند و گاه سیلابی از اشک همچون دجله بر خاک مدائن جاری سازد .

پیرامون بررسی تاریخ گذشتگان از طریق جهانگردی ، به جلد ۳ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۱۰۱ مراجعه فرمایید .

سپس برای این‌که حقیقت این سخن آشکارتر گردد ، قرآن می‌گوید : « فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ » .

درحقیقت آن‌ها که چشم ظاهری خویش را ازدست می‌دهند ، کور و نابینا نیستند و گاه

روشن دلانی هستند از همه آگاه تر ، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی کنند .

لذا در روایتی از پیامبر اسلام می خوانیم : « شَدَّزُ الْعَمَى ، عَمَى الْقَلْبُ : بدترین نابینایی ، نابینایی دل است » . (۱)

و در روایت دیگری که در کتاب « عَوَالِي اللَّتَالِي » آمده ، می خوانیم : پیامبر فرمود : « إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ فَيُشَاهِدُ بِهَا مَا كَانَ غَائِبًا عَنْهُ : هنگامی که خدا بخواهد در حق بنده ای نیکی کند ، چشمان قلب او را می گشاید تا چیزهایی را که از او پنهان بود ، مشاهده کند » . (۲)

اما این سؤال که چگونه نسبت درک حقایق به قلب ها که در سینه ها قرار دارد ، داده شده است ، با این که می دانیم قلب جز تلمبه ای برای گردش خون نیست ، در جلد اول

«تفسیر نمونه» ذیل آیه ۷ سوره بقره مشروحاً به آن پاسخ داده ایم و خلاصه و فشرده اش این است. یکی از معانی «قَلْب» ، عقل است و یکی از معانی «صَدْر» ، ذات و سرشت انسان . به علاوه قلب ، مظهر عواطف است و هرگاه برقی از عواطف و ادراک‌هایی که مایه حرکت و جنبش است، در روح انسان آشکار شود ، نخستین اثرش در همین قلب جسمانی ، ظاهر می‌گردد ، ضربان قلب دگرگون می‌شود ، خون با سرعت به تمام ذرات بدن انسان می‌رسد و نشاط و نیروی تازه‌ای به آن می‌بخشد ، بنابراین اگر پدیده‌های روحی به قلب نسبت داده می‌شود ، به خاطر آن است که نخستین مظهر آن در بدن انسان ، قلب او است .

﴿ ۴۷ ﴾ **وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ**

آن‌ها با عجله از تو تقاضای عذاب می‌کنند، در حالی که خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد و یک روز نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمیرید.

کسی عجله می‌کند که بترسد فرصت از دستش برود و یا امکاناتش پایان گیرد، اما خدایی که از ازل تا ابد بر همه چیز قادر بوده و هست ، عجله برای او مطرح نیست و همیشه قادر بر انجام وعده‌های خود می‌باشد .

برای او یک ساعت و یک روز و یک سال فرق نمی‌کند: « چرا که یک روز در نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمیرید » .

بنابراین آن‌ها چه از روی حقیقت و چه از روی استهزاء و مسخره ، این سخن را تکرار کنند و بگویند ؛ « چرا عذاب خدا بر سر ما نازل نمی‌شود » ؟ باید بدانند عذاب در انتظار آن‌ها است و دیر یا زود به سراغشان می‌آید و اگر مهلتی داده شود ، فرصتی است برای بیداری و تجدید نظر ، ولی آن‌ها باید توجه کنند که بعد از نزول عذاب ، درهای توبه و بازگشت به کلی بسته می‌شود و راهی به سوی نجات نیست .

﴿۴۸﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَفْلَحَتْ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ

و چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که به آن‌ها مهلت دادم ، در حالی که ستمگر بودند (اما از این مهلت برای اصلاح خویش استفاده نکردند) سپس آن‌ها را گرفتم و همه به سوی من باز می‌گردند. آن‌ها نیز مثل شما از دیر شدن عذاب ، شکایت داشتند و مسخره می‌کردند و آن‌را دلیل بر بطلان وعده پیامبران می‌گرفتند ولی سرانجام گرفتار شدند و هر چه فریاد کشیدند ، فریادشان به جایی نرسید .

﴿۴۹﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ

بگو : ای مردم من برای شما بیم‌دهنده آشکاری هستم .

بی‌شک پیامبر هم اندازکننده است و هم بشارت‌دهنده ، ولی تکیه کردن بر روی «انذار» در این جاو عدم ذکر «بشارت» به خاطر تناسب با مخاطبین مورد بحث است که آن‌ها افراد بی‌ایمان و لجوجی بودند که حتی مجازات الهی را به باد استهزاء می‌گرفتند .

﴿۵۰﴾ فَأَلْذِيقْنِ أَهْلَ الْإِيمَانِ أَثْمَارَ طَعْمِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وَأَلْذِيقْنِ الْكَافِرِينَ أَثْمَارَ طَعْمِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وَأَلْذِيقْنِ الْكَافِرِينَ أَثْمَارَ طَعْمِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

آن‌ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آمرزش و روزی پرازشی برای آن‌ها است.

رزق کریم

نخست با آب آمرزش و مغفرت الهی خود را شستشو داده و پاک می‌شوند، خاطری آسوده و وجدانی آرام از این ناحیه پیدا می‌کنند. سپس مشمول انواع الطاف و نعمت‌های ارزشمند او می‌گردند.

«رِزْقٌ كَرِيمٌ» (با توجه به این‌که «کریم» به معنی هر موجود شریف و پر ارزش است) مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمت‌های گرانبهای معنوی و مادی را شامل می‌شود. آری خدای کریم در آن سرای کریم، انواع نعمت‌های کریم را به بنده‌های مؤمن و صالحش ارزانی می‌دارد.

«راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «كَرَمٌ» معمولاً به امور نیک و پرارزشی گفته می‌شود که بسیار قابل است، بنابراین به نیکی‌های کوچک، کرم گفته نمی‌شود. و اگر بعضی «رِزْقٌ كَرِيمٌ» را به معنی مستمر و بی‌عیب و نقص و بعضی به معنی روزی شایسته، تفسیر کرده‌اند، همه در آن معنی جامع و کلی که اشیاء پرارزش و قابل توجه است، جمع می‌شود.

﴿٥١﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ
و آنها که (برای تخریب و محو) آیات ما تلاش کردند و چنین می‌پنداشتند که می‌توانند بر اراده حتمی ما غالب شوند، اصحاب دوزخند.

«سَعَوْا» از ماده «سَعَى» در اصل به معنی دویدن است و منظور در این جا تلاش و کوشش در راه ویرانگری و تخریب و از بین بردن آیات الهی است و «مُعَاجِزِينَ» از ماده

«عَجَز» در این جا به معنی کسی است که می خواهد بر نیروی بی پایان الهی پیروز گردد .
 «جَحِيم» از ماده «جَحَم» به معنی شدت برافروختگی آتش است و به شدت غضب نیز گفته می شود ، بنابراین "جحیم" به معنی جایی است که آتش شعله ور و برافروخته ای دارد و اشاره به دوزخ است .

﴿ ۵۲ ﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
 ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این که هرگاه آرزو می کرد (و طریقی برای پیش برد اهداف الهی خود می ریخت) شیطان القائاتی در آن می کرد ، اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد ، سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است .

﴿ ۵۳ ﴾ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ

قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

هدف از این ماجرا این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد و ظالمان در عداوت شدیدی دور از حق قرار گرفته‌اند.

﴿٥٤﴾ **وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**

و نیز هدف این بود کسانی که خدا آگاهی به آنان بخشیده، بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دل‌هایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.

القائات شیطان چیست؟

ریشه اصلی «تَمَنَّى» که از ماده «مَنَى» گرفته شده، در اصل به معنی تقدیر و فرض

است و اگر نطفه انسان و حیوانات را «مَبْنِی» می‌گویند ، به خاطر این است که صورت بندی از طریق آن انجام می‌گیرد و اگر به مرگ «مَبْنِیَّة» گفته می‌شود ، به خاطر آن است که اجل مقدر انسان در آن فرامی‌رسد ، آرزوها را از این‌رو «تَمَنّی» می‌گویند که انسان تقدیر و تصویر آن را در ذهن خود می‌گیرد ، نتیجه این‌که ریشه اصلی این کلمه همه‌جا به تقدیر و فرض و تصویر بازمی‌گردد .

اما معنی گذشته که در تفسیر آیه گفتیم (طرح‌ها و برنامه‌های پیامبران برای پیش‌برد اهداف الهی) تناسب زیادی با معنی ریشه‌ای «تَمَنّی» دارد . بنابراین منظور از «القائات شیطانی» در حقیقت اشاره به فعالیت‌های شیاطین و وسوسه‌های آن‌ها در برابر برنامه‌های سازنده انبیاء است چرا که آن‌ها همیشه می‌خواستند با القائات خود این برنامه‌ها و تقدیرها را بهم بزنند ، اما خدا مانع از آن می‌شد .

فـرق « رسول » و « نبی »

در مورد فرق میان « رسول » و « نبی » سخن بسیار است ، آنچه مناسب تر به نظر می رسد ، این است که « رسول » به پیامبرانی گفته می شود که مأمور تبلیغ و دعوت به آیین خود بوده اند و چنان که در حالات آنها می خوانیم ، از هرگونه کوشش و تلاشی در این راه فروگذار نکردند و انواع مشکلات را به جان خریدند .

اما « نبی » چنان که از ماده اصلی این لغت پیدا است کسی است که از وحی الهی خبر می دهد ، هرچند مأمور به تبلیغ گسترده نیست و در واقع به طبیبی می ماند که دردمندان به سراغ او می روند و از او دارو و درمان می جویند ، می دانیم شرایط محیطها و پیامبران باهم مختلف بوده و هرکدام مأموریتی داشتند .^(۱)

۱- به « تفسیر نمونه » ، جلد ۱ ، ذیل ۱۲۴ / بقره مراجعه فرمایید .

﴿ ۵۵ ﴾ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ

کافران همواره درباره قرآن در شکند تا روز قیامت ناگهانی فرا رسد ، یا عذاب روز عقیم (روزی که قادر به جبران نیستند) به سراغشان بیاید . واژه « مِرْيَةٍ » که به معنی شک و تردید است ، نشان می دهد که آن ها هرگز یقین به خلاف قرآن و اسلام نداشتند ، هرچند در الفاظشان چنین اظهار می کردند ، بلکه حداقل به مرحله شک تنزل کرده بودند ، اما تعصب ها به آن ها اجازه مطالعه بیشتر و یافتن حقیقت را نمی داد . بدیهی است منظور از « کافران » در این جا همه آن ها نیستند ، چراکه بسیاری در ادامه راه بیدار شدند و به پیامبر و صفوف مسلمین پیوستند ، منظور سران آن ها و افراد لجوج و فوق العاده متعصب و کینه توز هستند که هرگز ایمان نیاوردند و همواره به کارشکنی های خود ادامه دادند .

کلمه «ساعة» گرچه بعضی احتمال داده‌اند به معنی لحظه مرگ و مانند آن بوده باشد ، ولی آیات بعد نشان می‌دهد که منظور از آن پایان جهان و قرار گرفتن در آستانه قیامت است که با کلمه «بَعْثَة» (ناگهانی) مخصوصاً همراه است .

منظور از عذاب «يَوْمٍ عَقِيمٍ» مجازات روز قیامت است و این که روز قیامت توصیف به «عقیم» (نازا) شده ، اشاره به این است که آن‌ها روز دیگری پشت سر ندارند تا بتوانند به جبران گذشته برخیزند و در سرنوشت خود تغییری ایجاد کنند .

﴿٥٦﴾ اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَاَلَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فِيْ حَيٰۤاتِهِمُ النّٰعِمِ

حکومت و فرمانروایی در آن روز از آن خداست و بین آن‌ها حکم می‌فرماید ، کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند ، در باغ‌های پر نعمت بهشت هستند .
دو رقم حاکمیت و مالکیت وجود دارد ؛ حاکمیت حقیقی که حاکمیت خالق بر مخلوق

است و حاکمیت اعتباری و قراردادی که میان مردم معمول است ، در دنیا این هردو وجود دارد ، اما در سرای آخرت حکومت‌های قراردادی و اعتباری همه برچیده می‌شود تنها حکومت حقیقی خالق جهان باقی می‌ماند .

﴿۵۷﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا قَالُوا لَيْسَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند ، عذاب خوارکننده‌ای برای آنهاست .

عذابی که آنها را پست و حقیر می‌کند و در برابر آنها همه گردن‌کشی‌ها و خودبرتربینی‌ها و استکبار در برابر خلق خدا آنها را به پایین‌ترین مرحله ذلت می‌کشانند و می‌دانیم توصیف «عذاب» به «الیم» و «عظیم» و «مُهِين» که در آیات مختلف قرآن ذکر شده ، هرکدام متناسب با نوع گناهی است که از گردن‌کشان سر می‌زده است .

﴿۵۸﴾ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ

رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

و کسانی که در راه خدا هجرت کردند ، سپس کشته شدند ، یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند ، خداوند به آن‌ها روزی نیکویی می‌دهد که او بهترین روزی‌دهندگان است .

رزق حسن

بعضی از مفسران گفته‌اند : « رزق حسن » اشاره به نعمت‌هایی است که وقتی چشم انسان به آن می‌افتد ، چنان مجذوب می‌شود که نمی‌تواند دیده از آن برگیرد و به غیر آن نگاه کند و تنها خدا قدرت دارد که چنین روزی را به کسی دهد .

بعضی از دانشمندان شأن نزولی برای این آیه ذکر کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است : هنگامی که مهاجران به مدینه آمدند ، بعضی از آن‌ها به مرگ طبیعی از دنیا رفتند ، درحالی‌که بعضی شربت شهادت نوشیدند ، در این هنگام گروهی تمام فضیلت را برای شهیدان قائل شدند ، آیه فوق نازل شد و هر دو را مشمول بهترین نعمت‌های الهی معرفی کرد ، لذا بعضی از مفسران از این تعبیر چنین نتیجه گرفته‌اند که مهم جان دادن در راه خدا است چه از طریق

شهادت باشد و چه از طریق مرگ طبیعی ، هرکس برای خدا بمیرد ، مشمول ثواب شهیدان است (إِنَّ الْمُقْتُولَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَيِّتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ شَهِيدٌ) .

﴿ ۵۹ ﴾ لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ

خداوند آن‌ها را در محلی وارد می‌کند که از آن خوشنود خواهند بود و خداوند عالم و با حلم است .

در این آیه نمونه‌ای از رزق حسن را بازگو می‌کند .

اگر در این جهان از منزل و مأوای خود به ناراحتی تبعید و اخراج شدند ، خداوند در جهان دیگر آن‌ها را در منزل و مأوایی جای می‌دهد که از هر نظر مورد رضایت آن‌ها است و به این ترتیب ایثار و فداکاری آنان را به عالی‌ترین وجه جبران می‌کند .

﴿ ۶۰ ﴾ ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ

مطلب چنین است و هرکس به همان مقدار که به او ستم شده ، مجازات کند ، سپس مورد تعدی قرار گیرد ، خدا او را یاری خواهد کرد ، خداوند بخشنده و آمرزنده است .

اشاره به این که دفاع در مقابل ظلم و ستم ، یک حق طبیعی است و هرکس مجاز است به آن اقدام کند .

ولی تعبیر به «مِثْل» تأکیدی بر این حقیقت است که نباید از حد تجاوز کند . جمله «ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ» نیز اشاره به این است که اگر شخص در مقام دفاع از خویشتن تحت فشار ظلم قرار گیرد ، خدا وعده یاری به او داده است و به این ترتیب کسی که از آغاز سکوت کند و تن به ظلم و ستم در دهد و هیچ گونه گام مؤثری در راه دفاع از خود بر ندارد ، خدا به چنین کسی وعده یاری نداده است ، وعده الهی مخصوص کسانی است که تمام نیروی خود را برای دفاع در برابر ظالمان و ستمگران بسیج کنند و بازهم از طرف دشمن تحت ستم قرار گیرند .

﴿٦١﴾ ذَلِكَ بَانَ لِلَّهِ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
این به خاطر آن است که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند و خداوند شنوا و بینا است .

«يُولِجُ» از ماده «اِیْلَج» در اصل از «وُلُوج» به معنی دخول است، این تعبیر اشاره به دگرگونی‌های تدریجی و کاملاً منظم و حساب‌شده شب و روز در فصول مختلف سال است که از یکی کاسته و به دیگری افزوده می‌شود، اما این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به مسأله طلوع و غروب آفتاب باشد که به خاطر شرایط خاص جو (هوای اطراف زمین) این امر به صورت ناگهانی انجام نمی‌گیرد، بلکه از آغاز طلوع فجر، اشعه آفتاب به طبقات بالای هوا می‌افتد و آهسته آهسته به طبقات پایین منتقل می‌شود، گویی روز تدریجاً وارد شب می‌گردد و لشکر نور بر سپاهیان ظلمت چیره می‌شود و به عکس هنگام غروب آفتاب، نخست نور از قشر پایین جو برچیده می‌شود و هوا کمی تار می‌گردد و تدریجاً از طبقات بالاتر، تا آخرین شعاع خورشید برچیده شود و لشکر ظلمت همه جا را تسخیر کند و اگر این موضوع نبود، طلوع و غروب آفتاب در یک لحظه زودگذر انجام می‌گرفت و انتقال ناگهانی از شب به روز و روز به شب، هم از نظر جسمی و روحی برای انسان زیان‌بار بود و

هم از نظر نظام اجتماعی این تغییر سریع و بی مقدمه مشکلات فراوان به وجود می آورد .

هیچ مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به هر دو تفسیر باشد .

﴿ ۶۲ ﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

این به خاطر آن است که خدا حق است و آنچه را غیر از اومی خوانند ، باطل است و

خداوند بلندمقام و بزرگ است .

واژه « عَلِيٌّ » که از ماده « عَلُوٌّ » گرفته شده ، به معنی بلندمقام است و نیز به کسی گفته

می شود که قادر و قاهر است و کسی قدرت مقاومت در برابر اراده او را ندارد .

اگر می بینید لشکریان حق پیروز می شوند ، باطل عقب نشینی می کند ، لطف خدا به

یاری مؤمنان می شتابد و کافران را تنها می گذارد ، به خاطر آن است که آن ها باطلند و این ها

حق ، آن ها برخلاف نظام عالم هستی هستند و سرنوشتشان فنا و نیستی است و این ها

همانگ با قوانین جهان هستی .

اصولاً خداوند حق و غیر او باطل است و تمام انسان‌ها و موجوداتی که به نحوی با خدا ارتباط دارند ، حقند و به همان اندازه که از او بیگانه‌اند ، باطلند .

« کبیر » نیز اشاره‌ای است به عظمت علم و قدرت پروردگار و کسی که دارای این صفات است ، به خوبی می‌تواند دوستان خود را یاری دهد و دشمنان را درهم بشکند ، لذا دوستانش باید به وعده‌های او دلگرم باشند .

﴿ ۶۳ ﴾ الْمَ تَرَأَیَ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ مُخْضَرَّةً اِنَّ اللّٰهَ لَطِیْفٌ حَبِیْرٌ
آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین (بر اثر آن) سرسبز و خرم می‌گردد؟ و خداوند لطیف و خبیر است .

نشانه‌های خدا در صحنه هستی

« لَطِیْف » از ماده « لُطْف » به معنی کار بسیار ظریف و باریک است و اگر به رحمت‌های

خاص الہی «لُطْف» گفته می‌شود، نیز به خاطر همین ظرافت آن است .
 «خَبِیر» به معنی کسی است که از مسائل دقیق، آگاہ شود .
 لطیف بودن خدا ایجاب می‌کند که نطفه‌های کوچک و کم‌ارزش گیاهان را که در درون
 بذرها در اعماق خاک‌ها نهفته است، پرورش دهد و آن‌ها را که در نهایت ظرافت و لطافت
 هستند، از اعماق خاک تیره برخلاف قانون جاذبه بیرون فرستد و در معرض تابش آفتاب و
 وزش نسیم قرار دهد و سرانجام آن را به گیاهی بارور یا درختی تنومند تبدیل کند .
 اگر او دانه‌های باران را نمی‌فرستاد و محیط بذر و زمین اطراف آن نرم و ملایم و
 «لطیف» نمی‌شد، آن‌ها هرگز قدرت نمو و رشد نمی‌داشتند، اما او با این باران به آن محیط
 خشک و خشن، لطف و نرمش بخشید تا آمادۀ حرکت و نمو گردد .
 در عین حال از تمام نیازها و احتیاجات این دانه ضعیف از آغاز حرکت در زیر
 خاک تا هنگامی که سر به آسمان کشیده، آگاہ و خبیر است .

خداوند به مقتضای لطفش باران را می‌فرستد و به مقتضای خیربودنش ، اندازه‌ای برای آن قائل است که اگر از حد بگذرد ، سیل است و ویرانی و اگر کمتر از حد باشد ، خشکسالی و پژمردگی و این است معنی لطیف بودن و خیر بودن خداوند .

در آیه ۱۸ سورة مؤمنون نیز می‌خوانیم : « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ : ما از آسمان آبی فرستادیم به اندازه معین ، سپس آن را در زمین ساکن کردیم . » (۱)

﴿ ۶۴ ﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

آنچه در آسمان‌ها و زمین است ، از آن او است و خداوند بی‌نیاز و شایسته هرگونه ستایش است .

پیوند دو صفت « غَنِيٌّ » و « حَمِيدٌ » با هم ، یک پیوند حساب شده است ، چراکه ؛

۱- به « تفسیر نمونه » ، جلد ۵ ، ذیل ۱۰۳ / انعام مراجعه فرمایید .

اولاً بسیارند کسانی که غنی هستند اما بخیلند و استثمارگر و انحصارطلب و غرق غفلت و غرور و به همین دلیل عنوان غنی بودن ، گاهی تداعی این اوصاف را می‌کند ولی غنی بودن خداوند توأم با لطف و بخشندگی است ، جود و سخای او نسبت به بندگان که او را شایستهٔ حمد و ستایش می‌کند .

ثانیاً اغنیای دیگر غنایشان ظاهری است و اگر جود و سخایی دارند ، در واقع از خودشان نیست ، چراکه تمام نعمت و امکانات را خدا در اختیار آنها گذارده است ، غنی بالذات و شایستهٔ هرگونه ثنا و ستایش تنها ذات پاک او است .

ثالثاً بی‌نیازان دیگر اگر کاری می‌کنند ، بالاخره سودی از آن عاید خودشان می‌شود ، تنها کسی که بی‌حساب می‌بخشد و سودی عاید او نمی‌گردد ، بلکه می‌خواهد تا بر بندگان جودی کند ، او است و به همین دلیل از همه شایسته‌تر به حمد و ثنا است .

﴿۶۵﴾ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی الْاَرْضِ وَ الْفُلْكَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِاَمْرِهٖ وَ

يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ

آیا ندیدی که خداوند آنچه در زمین است ، مسخر شما کرد ؟ و کشتی ها به فرمان او بر صفحه ایفانوس ها حرکت می کنند و آسمان (کرات و سنگ های آسمانی) را نگه می دارد تا بر زمین ، جز به فرمان او فرو نیفتند ؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است . از یک سو هریک از کرات آسمانی را در مدار خود به حرکت درآورده و نیروی «دافعه» حاصل از گریز مرکز را درست معادل نیروی «جاذبه» آنها قرار داده است ، تا هریک در مدار خود بی آنکه در فاصله های آنها دگرگونی حاصل شود ، به حرکت درآیند و تصادمی در میان کرات روی ندهد . ازسوی دیگر جو زمین را آنچنان آفریده که به سنگریزه های سرگردان اجازه برخورد با زمین و تولید ناراحتی و ویرانی برای اهلش ندهند . آری این رحمت و لطف او نسبت به بندگان است که این چنین گهواره زمین را امن و امان

و خالی از هرگونه خطر آفریده تا محل آسایش و آرامش بندگان باشد ، نه سنگ‌های سرگردان آسمانی بر زمین سقوط می‌کنند نه کرات دیگر با آن تصادم می‌نمایند .

تسخیر موجودات زمین و آسمان

تسخیر این امور برای انسان از این نظر است که خدا آن‌ها را خدمتگزار انسان قرار داده و در مسیر منافع او می‌باشند .

(شرح مفصل این موضوع در جلد یازدهم تفسیر نمونه ، ذیل آیات ۱۲ تا ۱۴ سورة نحل و نیز در جلد دهم ذیل آیه ۲ سورة رعد بیان شده است) .

و اگر می‌بینیم در میان نعمت‌های زمینی ، حرکت کشتی‌ها بر صحنه اقیانوس‌ها بالخصوص ذکر شده ، به خاطر آن است که این کشتی‌ها در گذشته و حال مهم‌ترین وسیله ارتباطی و انتقال انسان‌ها و کالاها از نقطه‌ای به نقطه دیگر بوده و هستند و هیچ وسیله نقلیه‌ای تاکنون نتوانسته است جای کشتی‌ها را در این زمینه بگیرد .

به طور قطع اگر یک روز تمام کشتی ها بر صفحه اقیانوس ها از حرکت بازایستند ، زندگی انسان ها به کلی مختل خواهد شد ، چراکه راه های خشکی قدرت و کشش نقل و انتقال این همه وسایل و کالا را ندارد ، مخصوصاً در عصر و زمان ما باتوجه به این که مهم ترین وسیله حرکت زندگی صنعتی بشر، نفت است و مهم ترین وسیله برای انتقال نفت از نقطه ای به نقاط دیگر ، همان کشتی ها هستند ، اهمیت این نعمت بزرگ الهی آشکارتر می شود چراکه گاهی کار یک کشتی نفت کش غول پیکر را ده هزار اتومبیل هم نمی تواند انجام دهد و انتقال نفت از طریق خطوط لوله نیز برای نقاط محدودی از دنیا امکان پذیر است .

﴿۶۶﴾ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ

او کسی است که شمارا زنده کرد سپس می میراند ، بار دیگر زنده می کند ، اما این انسان کفران کننده و ناسپاس است .

اما با این حال « این انسان در برابر این همه نعمت هایی که خدا در زمین و آسمان در

جسم و جان به او ارزانی داشته ، کفران‌کننده و ناسپاس است و با دیدن این‌همه نشانه‌های روشن ، ذات پاک او را انکار می‌کنند « إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ » .

جمله « إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ » با توجه به این‌که « كُفُورٌ » صیغهٔ مبالغه است ، اشاره به کفر و انکار انسان‌های لجوج می‌کند که حتی با مشاهدهٔ این‌همه آیات عظمت خدا باز راه انکار را پیش می‌گیرند و یا اشاره به کفران و ناسپاسی این‌گونه افراد است که وجودشان غرق نعمت‌های او است و بازهم نه در مقام شکر منعم هستند و نه شناخت او .

﴿ ۶۷ ﴾ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ
وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ

برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا آن عبادت را (در پیشگاه‌خدا) انجام دهند ، بنابراین آن‌ها نباید در این امر باتو به نزاع برخیزند ، به‌سوی پروردگارت دعوت کن که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می‌پویی) .

هر امتی عبادتی دارد

« مَنَاسِكَ » جمع « مَنَسَك » به معنی مطلق عبادت است و در این جا ممکن است تمام برنامه‌های دینی و الهی را شامل شود ، بنابراین آیه گویای این حقیقت است که امت‌های پیشین هر کدام برنامه‌ای مخصوص به خود داشتند که در آن شرایط خاص از نظر زمان و مکان و جهات دیگر کامل‌ترین برنامه بوده است ولی مسلماً با دگرگون شدن آن شرایط ، لازم بود احکام تازه‌تری جانشین آن‌ها شود .

لذا به دنبال این سخن اضافه می‌کند : « وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ » . هرگز گفتگوها و ایرادهای بی‌پایه آنان در روحیه تو کمترین اثری نگذارد که دعوت به سوی خدا است و مسیر تو هدایت ، و راهت مستقیم است .

توصیف « هُدًى » به « مستقیم بودن » یا جنبه تأکیدی دارد و یا اشاره به این است که هدایت به سوی مقصد ممکن است از طرق مختلفی صورت گیرد ، در راه‌های نزدیک و

دور ، مستقیم و کج ، ولی هدایت الهی از نزدیک ترین و مستقیم ترین راه است .

﴿۶۸﴾ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

و اگر آنها با توبه جدال بر خیزند، بگو: خدا از اعمالی که شما انجام می دهید، آگاه تر است.

﴿۶۹﴾ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

خداوند میان شما در آنچه اختلاف داشتید ، داوری می کند .

در صحنه قیامت که صحنه بازگشت به توحید و یکپارچگی و رفع

اختلافات است ، حقایق را برای همه شما آشکار می سازد .

﴿۷۰﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ

فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

آیا نمی دانی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می داند ؟ همه این ها در کتابی

ثبت است (کتاب علم بی پایان پروردگار) و این بر خداوند آسان است .

منظور از «کتاب» ، کتاب علم بی پایان خداوند ، کتاب عالم هستی و جهان علت و معلول، جهانی که چیزی در آن گم نمی شود و نابود نمی گردد ، بلکه همواره تغییر صورت می دهد ، حتی امواج صدای ضعیفی که از حلقوم انسانی در هزاران سال قبل برخاسته ، به کلی نابود نشده است و همواره در این فضا وجود دارد ، این یک کتاب بسیار دقیق و جامع است که همه چیز در آن ضبط شده است .

و به تعبیر دیگر همه این ها در «لوح محفوظ» ، لوح علم الهی ثبت است و همه این موجودات با تمام خصوصیات و جزئیات نزد او حاضرند .

﴿۷۱﴾ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ

آن ها غیر از خداوند چیزهایی را می پرستند که خدا هیچ گونه دلیلی برای آن نازل نکرده است و چیزهایی که به آن علم و آگاهی ندارند و برای ظالمان یا ورور اهنمایی نیست.

درواقع این ابطال عقاید بت پرستان است که معتقد بودند خدا اجازه بت پرستی را به آنها داده و این بت ها شفیعان درگاه او می باشند .

یعنی نه از طریق دستور الهی و نه از طریق دلیل عقل ، مطلقاً هیچ حجت و برهانی برای کار خود ندارند .

بدیهی است کسی که در اعتقاد و اعمال خود متکی به دلیل روشنی نیست ، ستمگر است ، هم به خویش ستم کرده است و هم به دیگران و به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی ، هیچ کس قدرت دفاع از او را ندارد ، لذا در پایان آیه می گوید : « برای ستمکاران یاور و راهنمایی نیست » (وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ) .

﴿ ۷۷ ﴾ وَ إِذْ تَنْتَلِي عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبَتَكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ النَّارُ وَعَذَابُ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود ، در چهره کافران آثار انکار را

مشاهده می‌کنی، آن‌چنان که نزدیک است برخیزند و با مشت به کسانی که آیات ما را بر آن‌ها می‌خوانند، حمله کنند. بگو: آیا شمارا به بدتر از این خبر دهم؟ همان آتش سوزنده (دوزخ) است که خدا به کافران وعده داده و بدترین جایگاه است. کلمه «مُنْكَر» مصدر میمی و به معنی انکار است و از آن‌جا که انکار، یک حالت درونی است و قابل مشاهده نمی‌باشد، بنابراین منظور آثار و علایم انکار است.

«يَسْتَعْطُونَ» از ماده «سَطَوْتُ» به معنی بلند کردن دست و حمله کردن به طرف مقابل است و در اصل به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی بلند شدن اسب بر سر پاها و بلند کردن دست‌ها است، سپس به معنی بالا اطلاق شده است.

در حقیقت هنگام شنیدن این آیات بیّنات، تضادی در میان منطق زنده قرآن و تعصبات جاهلانۀ آن‌ها پیدا می‌شود و چون حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند، بی‌اختیار آثار آن در چهره‌هایشان به صورت علامت انکار نقش می‌بندد.

نه تنها اثر انکار و ناراحتی در چهره‌هایشان نمایان می‌شود، بلکه بر اثر شدت تعصب و

لجاج ، نزدیک است برخیزند و با مشت‌های گره‌کرده خود به کسانی که آیات ما را بر آن‌ها می‌خوانند، حمله کنند .

درحالی‌که انسان اگر منطقی فکر کند ، هرگاه سخن خلافی بشنود ، نه چهره درهم می‌کشد و نه پاسخ آن را با مشت گره‌کرده می‌دهد، بلکه بایان منطقی آن را رد می‌کند، این عکس‌العمل‌های نادرست کافران ، خود دلیل روشنی است بر این‌که آن‌ها تابع هیچ دلیل و منطقی نیستند ، تنها جهل و عصبیت بر وجودشان حاکم است ، قابل توجه این‌که جمله « يَكَادُونَ يَنْسُطُونَ » با توجه به این‌که از دو فعل مضارع تشکیل شده ، دلیل بر استمرار حالت حمله و پرخاشگری در وجود آن‌ها است که گاه شرایط ایجاب می‌کند عملاً آن را ظاهر کنند و گاه که شرایط اجازه نمی‌داد ، حالت آمادگی حمله در آن‌ها پیدا می‌شد و به تعبیر ما به خود می‌پیچیدند که چرا قادر بر حمله و ضرب نیستند . قرآن در برابر این بی‌منطقان به پیامبر دستور می‌دهد: « قُلْ أَفَأَنْبَتُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارُ... » .

یعنی اگر به زعم شما این آیات بیّنات الهی شرّ است ، چون با افکار منحرف و نادرستان هماهنگ نیست ، من بدتر از این را به شما معرفی می‌کنم که همان مجازات دردناک الهی است که در برابر این لجاج و عناد سرانجام دامانتان را خواهد گرفت . درحقیقت در برابر این آتش مزاجان پرخاشگر که شعله‌های عصبیت و لجاج ، همواره در درونشان افروخته است ، پاسخی جز آتش دوزخ نیست ، چراکه همیشه مجازات الهی تناسب نزدیکی با چگونگی گناه و عصیان دارد .

﴿۷۳﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ

ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید؛ کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست به دست هم دهند و هرگاه

مگس چیزی از آن را بریاید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند، هم این طلب‌کنندگان ناتوان هستند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان).

معبودانی ضعیف‌تر از یک مگس

همهٔ بت‌ها و همهٔ معبودان آن‌ها و حتی همهٔ دانشمندان و متفکران و مخترعان بشر اگر دست به دست هم بدهند، قادر بر آفرینش مگسی نیستند.

بنابراین چگونه می‌خواهید شما این‌ها را هم‌ردیف پروردگار بزرگی قرار دهید که آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین و هزاران هزار نوع موجود زنده در دریاها و صحراها و جنگل‌ها و اعماق زمین است، خداوندی که حیات و زندگی را در اشکال مختلف و چهره‌های بدیع و متنوع قرار داده که هریک از آن‌ها انسان را به اعجاب و تحسین وامی‌دارد، آن معبودهای ضعیف کجا و این خالق قادر و حکیم کجا؟

سپس اضافه می‌کند نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند، بلکه از مقابله با یک مگس نیز

عاجز هستند ، چراکه «اگر مگس چیزی از آن‌ها را برباید ، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند» .
 موجودی به این ضعیفی و ناتوانی که حتی در مبارزه با یک مگس شکست می‌خورد ،
 چه جای این دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بداند و حلال مشکلات .
 آری «هم این طلب‌کنندگان و بت‌ها ، ضعیف و ناتوان
 هستند و هم آن مطلوبان و مگس‌ها» .

مثالی روشن برای بیان ضعف‌ها

این مثال همان «مگس» است از نظر آفرینش و از نظر ربودن ذرات غذایی : این مثال
 گرچه در برابر مشرکان عرب ذکر شده ، ولی باتوجه به این‌که مخاطب همهٔ مردم جهان
 هستند (یا اَيُّهَا النَّاسُ) اختصاصی به بت‌های سنگی و چوبی ندارد ، بلکه تمام معبودهایی
 را که جز خدا می‌پرستند ، در این مثال شرکت داده شده‌اند ، اعم از فرعون‌ها و نمرودها و
 شخصیت‌های کاذب و قدرت‌های پوشالی و مانند آن .

آنها نیز بر این مثال منطبق هستند ، آنها هم اگر دست به دست هم بدهند و تمام لشکر و عسکرشان را جمع و جور کنند و اندیشمندان و فرزانشان را دعوت کنند ، قادر به خلق مگسی نیستند و حتی اگر مگسی ذره‌ای از سفره آنها برگیرد ، توانایی به بازگرداندن آن ندارند .

﴿ ۷۴ ﴾ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

آنها خدا را آن‌گونه که باید بشناسند نشناختند ، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است .
 به قدری در معرفت و شناسایی خدا ، ضعیف و ناتوان هستند که خداوند با آن عظمت را تا سر حد این معبودهای ضعیف و بی‌مقدار تنزل دادند و آنها را شریک او شمردند که اگر کمترین معرفتی درباره قدرت خدا داشتند ، بر این مقایسه خود می‌خندیدند .
 ﴿ ۷۵ ﴾ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
 خداوند از فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و همچنین از انسان، خداوند شنوا و بینا است .

از فرشتگان رسولانی چون جبرئیل و از انسانها فرستادگانی چون پیامبران بزرگ الهی و تعبیر « مِنْ » که در این جا « تبعیضیه » است ، نشان می دهد که همه فرشتگان الهی ، رسولان او به سوی بشر نبودند، بلکه گروهی از آنها این سمت را داشتند، این تعبیر منافات با آیه ۱ سورة فاطر که می گوید : « جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا » (خدا فرشتگان را رسولانی قرار داده است) ندارد ، چراکه منظور در این آیه بیان جنس است ، نه بیان عمومیت افراد .

و در پایان آیه اضافه می کند : « إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ » .

یعنی چنان نیست که خداوند مانند انسانها از کار رسولانش در غیابشان بی خبر باشد ، بلکه در هر لحظه از وضع آنها باخبر است ، سخنانشان را می شنود و اعمالشان را می بیند .

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنها است ، می داند و همه کارها به سوی خدا باز می گردد .

تا مردم بدانند فرشتگان و پیامبران الهی نیز بندگان هستند سر بفرمان خدا و دارای مسئولیت در پیشگاه او و از خود چیزی ندارد جز آنچه خدا به آنها داده است نه این که معبودان و خدایانی باشند در برابر الله .

بنابراین جمله « یَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ... » در واقع اشاره به تکلیف و مسئولیت رسولان الهی و کنترل اعمال آنها از ناحیه پروردگار است ، مانند آنچه در آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره جن آمده است : « فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَخَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ : خداوند هیچ کس را بر اسرار غیب خود آگاه نمی کند ، مگر رسولانی را که برگزیده است و از آنها راضی شده و برای آنها مراقبانی از پیش رو و پشت سر می فرستد تا روشن شود آیا آنها رسالات پروردگارشان را ابلاغ کرده اند یا نه و خداوند از آنچه نزد آنان است ، باخبر است » .

ضمناً روشن شد که منظور از « مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ » حوادث آینده است و

منظور از « مَا خَلَقَهُمْ » حوادث گذشته می باشد .

﴿ ۷۷ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ
وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید ! رکوع و سجود به جا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید .

﴿ ۷۸ ﴾ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید ، او شما را برگزید و در دین کار سنگین و شاقی بر شما نگذارد ، این همان آیین پدر شما ابراهیم است ، او شما را در

کتب پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان ناامید تا پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم ، بنابراین نماز را برپادارید و زکات را بدهید و به خدا تمسک جوئید که او مولا و سرپرست شما است ، چه مولای خوب و چه یار و یاور شایسته‌ای.

پنج دستور مهم و سازنده

« شهید » به معنی شاهد از ماده « شُهِود » به معنی آگاهی توأم با حضور است . در این دو آیه که آیات پایان سوره حج را تشکیل می‌دهد ، روی سخن را به افراد بالیمان کرده و یک سلسله دستورهای کلی و جامع را که حافظ دین و دنیا و پیروزی آن‌ها در تمام صحنه‌ها است ، بیان می‌دارد و با این حُسن ختام ، سوره حج پایان می‌گیرد . نخست به چهار دستور مهم اشاره می‌کند ؛

۱ و ۲ - بیان دو رکن رکوع و سجود از میان تمام ارکان نماز ، به‌خاطر اهمیت فوق‌العاده آن‌ها در این عبادت بزرگ است .

- ﴿ ۳ - تعبیر به «رَبِّكُمْ» (پروردگار شما) درحقیقت اشاره‌ای است به شایستگی او برای عبودیت و عدم شایستگی غیر او ، زیرا تنها مالک و صاحب و تربیت‌کننده او است .
- ﴿ ۴ - دستور به «فعل خیرات» هرگونه کار نیکی را بدون هیچ قید و شرطی شامل می‌شود و این‌که از «ابن عباس» نقل شده که منظور صِلَةُ رَحِمٍ و مکارم اخلاق است ، در حقیقت بیان مصداق زنده‌ای از این مفهوم عامّ می‌باشد .
- ﴿ ۵ - سپس پنجمین دستور را در زمینهٔ جهاد به معنی وسیع کلمه صادر می‌کند و می‌گوید : «و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» .
- اکثر مفسران اسلامی «جهاد» را در این جا به معنی خصوص مبارزهٔ مسلحانه با دشمنان نگرفته‌اند ، بلکه همان‌گونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می‌شود، به معنی هرگونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکی‌ها و مبارزه با هوس‌های سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد اصغر) دانسته‌اند .

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از اکثر مفسران چنین نقل می‌کند که منظور از «حق جهاد» خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای خدا است. بی‌شک «حق جهاد» نیز معنی وسیعی دارد که از نظر کیفیت و کمیت و مکان و زمان و سایر جهات، همه را شامل می‌شود، اما از آن‌جاکه مرحله «اخلاص» سخت‌ترین مرحله در جهاد نفس است، روی این مرحله تکیه کرده، چراکه نفوذ افکار و انگیزه‌های غیرالهی در قلب و اعمال انسان آن‌قدر مخفی و باریک و پنهان است که جز بندگان خاص خدا از آن رهایی نمی‌یابند.

در حقیقت قرآن مجید در این پنج دستور از مراحل ساده شروع کرده و به آخرین و برترین مراحل عبودیت می‌رساند؛ نخست از رکوع و سپس از آن برتر سخن از سجود است، بعد عبادت به‌طور کلی و سپس انجام کارهای نیک اعم از عبادات و غیرعبادات و در آخرین مرحله سخن از جهاد و تلاش و کوشش فردی و جمعی در بخش درون و برون،

کردار و گفتار و اخلاق و نیت به میان آورده است .
و این دستور جامعی است که فلاح و رستگاری بدون شک در دنبال آن خواهد بود و از آن جا که این تصور ممکن است پیدا شود ، این همه دستورهای سنگین که هریک از دیگری جامع تر و وسیع تر است ، چگونه بر دوش ما بندگان ضعیف قرار داده شده است ، در جمله های بعد تعبیرات گوناگونی دارد که نشان می دهد این ها دلیل لطف الهی نسبت به شما است و نشانه عظمت و مقام شخصیت شما مؤمنان در پیشگاه او است .
در نخستین تعبیر می فرماید : « او شما را برگزید » (هُوَ اجْتَبَاكُمْ) .
اگر برگزیدگان خدا نبودید ، این مسؤولیت ها بر دوش شما گذارده نمی شد و در تعبیر بعد می فرماید : « او کار سنگین و شاقی در دین بر شما نگذاشته است » (وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) .
یعنی اگر درست بنگرید ، این ها تکالیف شاقی نیستند ، بلکه با فطرت پاک شما

هماهنگ و سازگار هستند و اصولاً چون وسیله تکامل شما هستند و هر کدام فلسفه و منافع روشنی دارند که عاید خودتان می‌شود، در ذائقه جانتان تلخ نخواهند بود، بلکه کاملاً شیرین و گوارا هستند.

در سومین تعبیر می‌گوید: از این گذشته «این همان آیین پدر شما ابراهیم است» (مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ).

اطلاق «پدر» بر «ابراهیم» یا به خاطر آن است که عرب‌ها و مسلمانان آنروز غالباً از نسل اسماعیل بودند و یا به خاطر این بود که آن‌ها همگی «ابراهیم» را بزرگ می‌شمردند و از او به صورت یک پدر روحانی و معنوی احترام می‌کردند، هرچند آیین پاک او با انواع خرافات آلوده شده بود.

سپس تعبیر دیگری در این زمینه دارد، می‌گوید: «خدا شما را در کتب پیشین مسلمان نامید و همچنین در این کتاب آسمانی یعنی قرآن»

(هُوَ سَمِيكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا).

و مسلمان کسی است که این افتخار را دارد که در برابر همه فرمانهای الهی تسلیم است .
 سرانجام پنجمین و آخرین تعبیر شوق آفرین را درباره مسلمانان بیان کرده و آنها را
 به عنوان الگو و اسوه امت ها معرفی نموده و می فرماید : « هدف این بوده است که پیامبر
 شاهد و گواه بر شما باشد و شما هم گواهان بر مردم » (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ
 تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) .

مفهوم این سخن آن است که شاهد بودن پیامبر بر همه مسلمان ها به معنی آگاهی او
 از اعمال امت خویش است و این با روایات « عرض اعمال » و بعضی از آیات قرآن که به
 آن اشاره می کند ، کاملاً سازگار می باشد ، چراکه طبق این روایات ، اعمال همه امت را در
 عرض هفته به حضور پیامبر عرضه می دارند و روح پاک او از همه این ها آگاه و باخبر
 می شود ، بنابراین او شاهد و گواه این امت است .

اما شاهد و گواه بودن این امت، طبق بعضی از روایات به معنی معصومین این امت و امامان است که آن‌ها نیز گواهان بر اعمال مردم هستند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ وَ أَعْلَامُهُ فِي بَرِيَّتِهِ: ما حجت‌های خدا در میان خلق و شاهدان و نشانه‌های او در میان مردم هستیم» (۱).

البته «شُهود» معنی دیگری نیز دارد و آن شهادت عملی است، یعنی مقیاس سنجش و الگو بودن اعمال یک فرد، نمونه بارز برای اعمال سایرین، در این صورت تمام مسلمانان راستین چنین خواهند بود، چراکه آن‌ها امت نمونه‌ای هستند با برترین آیین که می‌توانند مقیاس و الگویی برای سنجش شخصیت و فضیلت در میان همه امت‌ها باشند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام می‌خوانیم که فرمود: « خداوند چند فضیلت و برتری به امت اسلام داده است، از جمله این‌که در امت‌های پیشین، پیامبر آنها شاهد و گواه قومش بود ولی خداوند تمام امت مرا گواهان بر خلق قرار داده است، زیرا می‌فرماید: "لَيَكُونَنَّ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ" (۱).

یعنی همان‌گونه که پیامبر اسوه و الگوی امت خویش است، شما هم اسوه‌ها و الگوها برای مردم جهان هستید.

این تفسیر در عین حال با تفسیر سابق منافات ندارد، ممکن است همه امت شاهد و گواه باشند و امامان، شاهدان و گواهان نمونه و ممتاز، که برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون این موضوع، می‌توانید به جلد ۱ «تفسیر نمونه»، ذیل ۱۴۳/بقره مراجعه فرمایید. پایان سورة حج

پایان جزء هفدهم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی.....	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم.....	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب «تفسیر جوان».....	۱۰
فضیلت تلاوت سورة « انبیاء ».....	۱۱
بهانه های رنگارنگ.....	۱۵
اهل ذکر چه کسانی هستند؟.....	۱۸
آفرینش آسمان و زمین باز چه نیست.....	۲۷
برهان نَمَائِش.....	۳۲
شرک از پندار سرچشمه می گیرد.....	۳۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار	۳۹
صفات شش گانه فرشتگان	۴۰
باز هم نشانه‌های خدا در جهان	۴۵
تفسیر «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ»	۵۰
همه می‌نهند	۵۳
انسان از عجله آفریده شده است	۵۷
ترازوهای عدل در قیامت	۶۷
تفاسیر مختلف پیرامون واژه «فرقان»	۷۰
کثرت طرفداران و دوام یک فکر	۷۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
ابراهيم نقشه نابودی بت‌ها را می‌کشد.....	۷۸
بت‌پرستی در اشکال گوناگون.....	۸۰
برهان دندان شکن ابراهيم.....	۸۹
آن‌جا که آتش گلستان می‌شود.....	۹۴
سبب سازی و سبب سوزی.....	۹۷
هجرت ابراهيم از سرزمین بت پرستان.....	۹۹
نجات لوط از سرزمین آلودگان.....	۱۰۸
نجات نوح از جنگال متعصبان لجوج.....	۱۱۱
فضاوت داود و سلیمان.....	۱۱۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
بادهادر فرمان سلیمان	۱۲۰
فشرده‌ای از داستان ایوب	۱۲۴
ادریس و ذوالکفـل	۱۲۷
سرگذشت حضرت یونس علیـه السلام	۱۳۱
یونس چه ترک اولایی انجام داد ؟	۱۳۳
نجات زکریا از تنهایی	۱۳۷
مریم بانو ی پاکدامن	۱۳۸
امت واحده	۱۴۰
وضع کافران در آستانه رستخیز	۱۴۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
هیزم جهنم	۱۴۷
حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود	۱۵۶
روایات پیرامون قیام مهدی علیه السلام	۱۵۸
پیامبر رحمت برای جهانیان	۱۶۲
فضیلت تلاوت سوره « حج »	۱۷۱
زلزله عظیم رستاخیز	۱۷۲
پیروان شیطان	۱۷۴
چرا آیه می گوید : " از هر شیطان " ؟	۱۷۵
دلایل معاد در عالم جنین و گیاهان	۱۷۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
«أَزْذِلِ الْغُمُرَ» چیست؟	۱۷۹
باز هم مجادله به باطل	۱۸۳
آن ها که بر لب پر نگاه کفرند	۱۸۷
سجود همگانی موجودات جهان چگونه است؟	۱۹۷
دو گروه متخاصم در برابر هم	۲۰۰
مانعان خانة خدا	۲۰۶
«الحاد به ظلم» چیست؟	۲۰۶
دعوت عام برای حج	۲۱۰
ذکر خدا در سرزمین منی	۲۱۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
«ایام معلومات» چیست؟	۲۱۴
بخش مهم دیگری از مناسک حج	۲۱۶
«قول زور» چیست؟	۲۲۰
تعظیم شعائر الهی نشانه تقوای دل‌ها است	۲۲۵
صفات چهارگانهٔ مخبّتين	۲۳۱
فلسفهٔ قربانی کردن	۲۳۷
نخستین فرمان جهاد	۲۴۱
بئر معطله و قصر مشید	۲۵۰
سیر در ارض و بیداری دل‌ها	۲۵۳

فہرست مطالب

موضوع	صفحه
رزق کریـــــــــــــــم	۲۵۹
القائات شیطان چیست؟	۲۶۲
فرق « رسول » و « نبی »	۲۶۴
رزق حـــــــــــــسن	۲۶۸
نشانه‌های خدا در صحنه هستی	۲۷۳
تسخیر موجودات زمین و آسمان	۲۷۸
هر امتی عبادتی دارد	۲۸۱
معبودانی ضعیف‌تر از یک مگس	۲۸۸
مثالی روشن برای بیان ضعف‌ها	۲۸۹
پنج دستور مهم و سازنده	۲۹۴